

چاندیساز

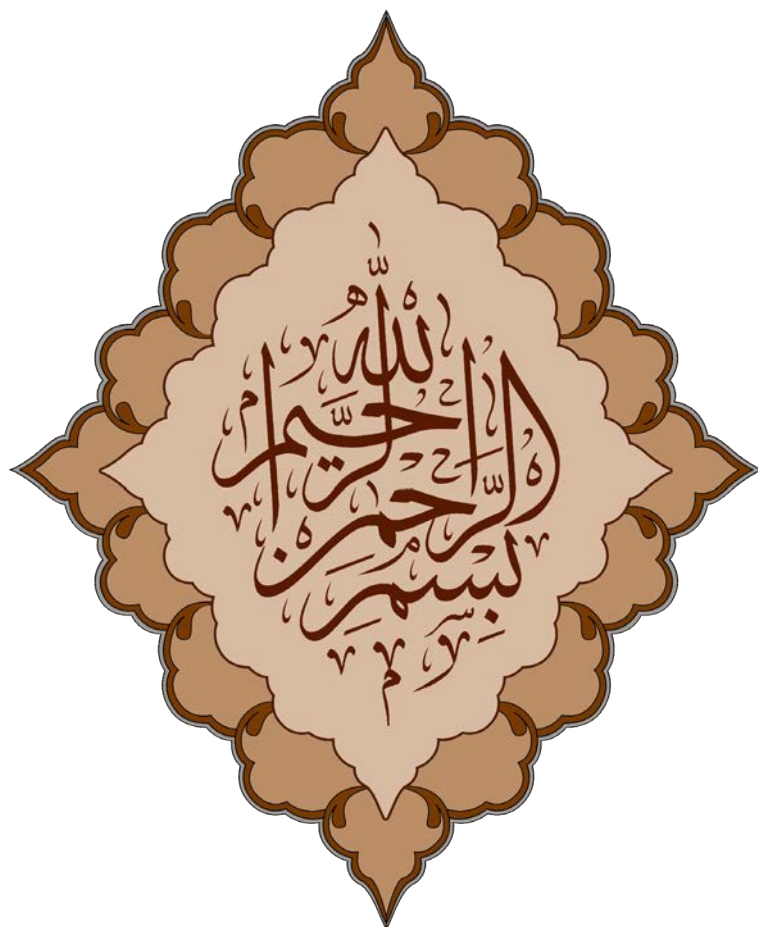
از نگاہ مسئولان
جبهہ فرهنگ اجتماع
انقلاب الہامی

جلد ۱

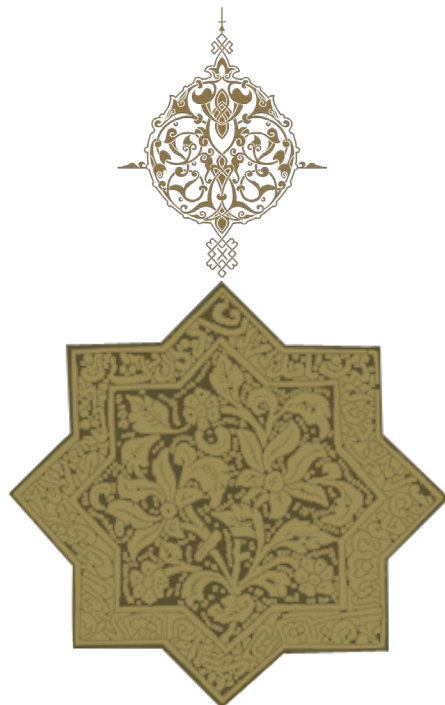


نسخہ ۰.۱









جبهه سازی

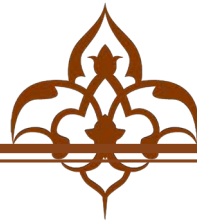
از نگاه مسئولان جبهه فرهنگی-اجتماعی

فهرست

دییایچه‌ی دستواره.....	۱۱.....
جناب آقای احسانی	۱۴.....
جانشین ستاد مردمی جبهه فرهنگی - اجتماعی انقلاب اسلامی استان لرستان	۱۴.....
جناب حجت الاسلام والمسلمین افشین فر.....	۲۴.....
دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی - اجتماعی انقلاب اسلامی استان خراسان شمالی	۲۴.....
جناب حجت الاسلام والمسلمین افضل.....	۳۶.....
دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان کرمان	۳۶.....
جناب آقای امامیان.....	۵۸.....
دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان کرمانشاه	۵۸.....
جناب حجت الاسلام والمسلمین انجوی نژاد.....	۷۲.....
دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان فارس	۷۲.....
جناب آقای بختیاری	۹۰.....
جانشین ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان سیستان و بلوچستان	۹۰.....
جناب حجت الاسلام والمسلمین تاج آبادی	۱۰۴.....
دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان مرکزی	۱۰۴.....
سرکار خانم تجار.....	۱۴۴.....
دبیر انجمن قلم	۱۴۴.....
جناب آقای حسن زاده	۱۶۲.....



- دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان اردبیل ۱۶۲
- جناب آقای حسینی ۱۸۴
- دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان گلستان ۱۸۴
- جناب حجت الاسلام والمسلمین رستمیان ۲۰۲
- دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان سمنان ۲۰۲
- جناب آقای زارع ۲۱۸
- معاون شناسایی و شبکه سازی ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان مازندران ۲۱۸
- جناب آقای صرامی ۲۲۶
- فعال فرهنگی-رسانه‌ای ۲۲۶
- جناب آقای عادل ۲۳۶
- دبیر مجمع تشکلهای بین الملل ۲۳۶
- جناب آقای حسن عباسی ۲۵۶
- رئیس اندیشکده یقین ۲۵۶



محتوای این کتاب صرفاً برای فعالان
جبهه فرهنگی - اجتماعی انقلاب اسلامی
می‌باشد و خواهشمند است از انتشار آن
در فضای عمومی پرهیز شود.





دیباچه‌ی دستواره

در راستای تعمیقِ نگرش، دانش و کنشِ مسئولین و فعالان جبهه‌ی فرهنگی-اجتماعی مردمی در زمینه‌ی جبهه‌سازی، دبیرخانه‌ای با عنوان دستواره ایجاد گردیده است.

این دبیرخانه قصد دارد از طریق طراحی و پیشبرد یک الگوی عملیاتی هوشمندانه، اهداف بلند مدت مدنظر خود را پیگیری و محقق نماید.

دستواره بنا دارد از طریق بکارگیری قالب‌های مختلف، نظیر مصاحبه، گفده، نشست، همایش، دوره‌های آموزشی، کرسی‌های آزاد اندیشی، مناظره، تور، ابزارهای رسانه‌ای، شبکه‌های اجتماعی و... مباحث ارائه شده و آثار تولید شده در زمینه‌های مرتبط با مفهوم شبکه‌سازی و جبهه‌سازی را گردآوری، پالایش، تلخیص، فرآوری و منتشر نماید.

به عبارت دیگر دستواره قصد دارد سفره‌ی بزرگی را بگستراند تا به واسطه‌ی نشست‌ن مسئولین و فعالان جبهه فرهنگی-اجتماعی

برسر آن و تبادل افکار، آراء و تجربیات، هرکدام به اندازه ظرفیت و استعداد خود از آن متنعم شوند. آنچه در این فرآیند حائز اهمیت می باشد؛ شکل گیری فضای گفت و گو و مباحثه است.

در این الگو افراد به نسبت اقتضاء و نیازهایشان با تکنیک ها و الگوهای مطلوب یکدیگر آشنا شده و در چگونگی پیاده سازی آن، یکدیگر را یاری می نمایند. در این فرآیند، جبهه سازی در سر شاخه های اجرایی آن بازآفرینی می گردد و مجموعه های مختلف با انتقال تجربیات و روش های منحصر خود، بلوغ جمعی و همفکری اجرایی را در کل جبهه ی فرهنگی-اجتماعی به مرحله ی ظهور می رسانند، دستیابی به این افق نیازمند سیری تدریجی می باشد که به مرور زمان، زمینه ی بلوغ و رشد حداکثری عناصر جبهه را فراهم می آورد.

به ویژه آن که به واسطه ی تعامل عناصر راهبردی و عملیاتی با یکدیگر؛ تلاش موثری در راستای اتصال ساحات نظرو عمل نیز انجام می شود که خود زمینه ی بالندگی هرچه بیشتر جبهه فرهنگی-اجتماعی را به ارمغان خواهد آورد.

امید است به واسطه مشارکت حداکثری و تشریک مساعی مسئولین و فعالان جبهه فرهنگی-اجتماعی، اهداف مدنظر تحقق یابد.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ

دبیرخانه ی طرح دستواره





جناب آقای احسانی

جانشین ستاد مردمی جبهه فرهنگی - اجتماعی انقلاب اسلامی
استان لرستان





بسم الله الرحمن الرحيم

• تعریف جبهه:

همان طور که از واژه تا حدودی مشخص است، جبهه در واقع محل نزاع و رویارویی دو منظر و دو رویکرد مختلف است که طبعاً ذیل دو واژه حق و باطل تعریف می شود. در واقع مواجهه نگاه حق با یک نگاه باطل.

تعریف در فضای فیزیکی و نظامی، خیلی متعین و معلوم است؛ محل درگیری بین دو یگان نظامی و دو ارتش است، ولی در فضای فرهنگی-اجتماعی، مقداری پیچیده می شود. یعنی حتی تعریف فضای جبهه فرهنگی گاهی اوقات دشوار می شود؛ از این جهت که خیلی ملموس و متعین نیست و حدود ندارد، ولی باز همان است؛ یعنی در واقع محل درگیری بین دو نگاه مختلف است که آنچه مهم است، تعیین کردن نگاه ها است، نه تعیین جبهه. یعنی بین این همه نگاه، کدام نگاه حق است و کدام نگاه باطل و غلط. این دو را اگر معین کردیم، درک درگیری به وجود می آید؛ یعنی باطل را مشخص کنیم و حق را هم مشخص کنیم.

یکی از کارهای اصلی متولیان حوزه فرهنگی در ستادهای استانی، در واقع تعیین همین است که بین این حرف ها، بین این کارها و بین این اقدامات، باطل و حق کدام است. نزاع و اختلاف بین این دو همین است که از این اختلاف و رویارویی، این دو منظر مخالف، تعریف واژه جبهه استنباط می شود.

• تعریف تشکل:

در حوزه تشکل، این دیگر نظر شخصی بنده است، تشکل در واقع یک نهاد کوچک تر از شبکه است. تشکل ها نسبت به شبکه یک دسته اهداف پایین دستی تر و خصوصی تری دارند. وقتی این تشکل ها برای یک هدف کلان و یک هدف بالاتر و بالاتر در کنار هم قرار می گیرند، در این صورت به یک شبکه تبدیل می شوند.

• یکی از ارکان شبکه ارتباط است:

فقط حیث همراهی و هم نگاهی کفایت نمی کند. یعنی اینکه شما بگویید من با فلان مجموعه در فلان استان هم نگاه و هم رویکردم. نه! شما باید ارتباط داشته باشید، یک رابطه کاری و یک رابطه اقدامی با هم داشته باشید و برای یک چیز در حوزه اقدام تلاش کنید. در این صورت می توان اطلاق شبکه کرد. یعنی خلاصه عرضم این است که تشکل ها اقدامات میدانی کوچک تر و تخصصی تری دارند، ولی شبکه ها مجموعه های از این تشکل های تخصصی هستند که یک اقدام کلان دارند و این مؤسسات با وجود تنوع فعالیت ها و قالب هایشان، زمانی که برای یک هدف بزرگ تر کنار هم می نشینند، یکرنگ و همراه می شوند، به یک شبکه تبدیل می شوند که می خواهند یک کار مشترک را انجام دهند.

• تعریف جریان:

درباره جریان یک تعریف در حوزه جریان های اجتماعی وجود دارد؛ در واقع رویکردی است که عمومیت پیدا می کند و مردم هم آن رویکرد را می شناسند، نه فقط بانیان آن امر. مثلاً شما بعضی اوقات یک رویکرد اجتماعی دارید، فرض کنید در حوزه آسیب های اجتماعی می گوئید من به محرومین و مستضعفین به عنوان فرصت نگاه می کنم؛ همان طور که امام رحمه الله علیه به مستضعفین نگاه فرصت داشتند نه تهدید. تهدید دانستن محرومین و مستضعفین یک رویکرد غربی است که به محرومین با دید تهدید نگاه می کند. اگر توانستید این رویکردتان که مستضعفین فرصت انقلاب اسلامی و هر جامعه ای هستند را بین مردم تسری بدهید و آن را به یک فهم کلی و همه گیر تبدیل کنید، آنگاه شما صاحب جریان شده اید. یعنی یک جریان فکری اجتماعی را ایجاد کرده اید. یعنی هر کسی یک مستضعف را هر جایی دید، بداند که این مستضعف با همه ضعف هایی که دارد می تواند به یک فرصت تبدیل شود.

*** این تغییر رویکرد می شود جریان؟ یا باید اقدامی هم بشود؟**



باید بروز میدانی هم داشته باشد.

*** این بروزیکی از مقدمات آن است؟**

به نظرم بله. بالاخره در یک جا باید خودش را نشان بدهد. نه اینکه فقط تئوریک باشد و اجرایی نشود و قابل لمس نباشد.

*** تفاوت تشکل و جبهه:**

تفاوت این تشکل و جبهه در روابطشان چیست؟ مثلاً در تشکل‌ها بین اعضای مجموعه یک نوع رابطه حاکم است که یک نفر مدیرعامل است و یک یا چند نفر زیرمجموعه او هستند و از او دستور می‌گیرند و از این قبیل مناسبات. آیا این نسبت در جبهه و شبکه یا شبکه‌ها هم وجود دارد یا نه؟ لطفاً توضیح دهید.

به نظرم جبهه تشکل را درون خودش هضم می‌کند. یعنی آن ساختارهایی که تشکل قبلاً در خودش تعریف کرده را در خودش دارد و یک چیزهایی را پیوست می‌کند.

*** وقتی می‌گویید جبهه، یعنی تشکلی وجود ندارد؟**

عرضم این است که تشکل وجود دارد و چیزی اضافه بر آن. فقط بعضی چیزها تغییر شکل می‌دهند. یعنی مثلاً شما در تشکل مفهوم ریاست دارید و در اینجا مفهوم فرماندهی دارید.

*** ریاست همان فرماندهی است؟**

نه، چیزی اضافه بر آن دارد. فرماندهی نکته‌اش این است که شما را در واقع می‌پذیرند. اما در ریاست نیازی نیست که حتماً طرف مقابل شما را به عنوان رئیس پذیرفته باشد.

*** منظور شما همان رهبری است؟**

بله، منظورم را اگر تصحیح کنید همان امامت و رهبری می‌شود. یعنی فرق رئیس و امام همین است. فرماندهی رهبر و امام را طرف مقابل پذیرفته و پذیرای این فرماندهی بوده، اما در ریاست، دستورالعملی است که ابلاغ می‌شود که فلانی رئیس شماست و باید دستورالعمل‌هایش را اجرا کنید. در واقع در حوزه جبهه همه چیز پذیرفته شده است و همه افراد و تشکل‌ها بر اساس اقتناع جبهه را قبول کرده و پذیرفته‌اند.



تشکل شاید فقط یک نگاه زمینی دارد. یعنی می‌خواهیم به هر ترتیبی یک اقدامی انجام شود. ولی در جبهه، کار شما می‌خواهد یک هدف غایی، یک آرمان و یک ارزش را محقق کند. جبهه ابعاد تشکل را وسعت می‌دهد. شما در جبهه محدود به یک ساختار نیستید. برای یک ساختار کار نمی‌کنید. مثل یک ربات نیستید. در واقع، شما برای یک چیز بزرگ‌تر تلاش می‌کنید.

*** شما برای جبهه‌سازی در استان خودتان، لرستان، چه کاری انجام داده‌اید؟ برای اجرای امر حضرت آقا مبنی بر جبهه شدن در استان‌تان چه کاری یا کارهایی باید انجام دهید؟**

به نظرم حداقل دو سه نکته جمع می‌شود. یکی اینکه عامل به آن فعلی باشیم که داریم درباره‌اش گفتمان‌سازی می‌کنیم. یعنی حرفی که می‌زنیم و برای ما مهم است که دیگران هم آن را از ما بپذیرند، ابتدائاً باید خودمان به آن عمل کنیم. این خودش باعث جبهه‌سازی می‌شود. به این صورت که مثلاً فرض کنید زمانی که کسی در رویکرد انقلاب اسلامی نشریه نداشت، ما نشریه داشتیم. در آن زمان قبل از اینکه ساختارهای جبهه‌ای به این شکل معمول به وجود بیاید، مؤسسه بزرگی به نام مؤسسه «مبشر صبح» در سطح استان وجود داشت که در بعضی از افعال فرهنگی مثل مطبوعات، پیشرو و پیشتاز بود. ما یک دوهفته‌نامه داشتیم که اصلاً مشابهش وجود نداشت و کسی هم به آن اقدام نکرده بود. ما فقط این دوهفته‌نامه را می‌فروختیم که همان دوهفته‌نامه امر به معروف می‌کرد که آقا اگر می‌خواهید یک فعل فرهنگی انجام دهید، فقط صرفاً برگزاری هیئت یا یادواره شهدا کافی نیست. شما می‌توانید به واسطه یک رسانه جمعی به نام نشریه، اهداف فرهنگی خودتان را محقق کنید. همچنین در کنار این کار، اولین سایت چندرسانه‌ای لرستان را به نام «انفطار» بالا آوردیم.

*** این اقدامات چه ربطی به جبهه و جبهه‌سازی دارد؟**

تشکیل جبهه، واسطه‌هایی می‌خواهد که من آن واسطه‌ها را عرض می‌کنم.

*** شما به عنوان ستاد جبهه، این کار را کردید یا مؤسسه بودید؟**

مؤسسه بودیم ولی در آنجا شأنیت ستادی و الگوساز داشتیم. چون از همین مؤسسه ما، ستاد جبهه استان تشکیل شد. همان افراد فعال در مؤسسه با همان نگاه‌ها و رویکردها آمدند و ستاد جبهه را تشکیل دادند. می‌خواستم بگویم اگر شما در یک موضوعی عامل باشید، این عامل بودن خودش عناصر را به سمت شما جذب می‌کند. می‌گویند فلانی کسی است که این کار را بلد است. از او بپرسید! با او مشورت کنید! از او یاد بگیرید! کار او را الگو قرار بدهید! این خودش شبکه‌ساز است.



* در این صورت آن‌هایی که کار بلد نیستند و ضعیف هستند جذب شما می‌شوند. اما قبلی‌ها نه تنها جذب شما نمی‌شوند بلکه آن‌ها خودشان را رقیب شما می‌دانند.

حالا این مصادیقی که عرض کردم برای جاهایی است که بی‌رقیب باشد.

* اگر بنا باشد شما ستاد جبهه باشید و خودتان دست به عملیات بزنید، مشکل پیش می‌آید و این کاملاً واضح است.

ابتدا عرض می‌کردم که آن قبل از ستاد است. در این فاز می‌گوییم که باید فهم و دانش آن کار را داشته باشیم. چون شما اگر پزشک باشید و بخواهید جاذبه‌ای داشته باشید که افراد حول شما جمع شوند، اما محوریت کارتان یک کار فرهنگی باشد، در این صورت افراد می‌گویند شما کار را بلد نیستید.

* خب، پس نتیجه این می‌شود که کسانی می‌توانند در ستاد جبهه کار کنند که شأنیت این کار را داشته باشند.

یعنی شأنیت، فهم و عامل بودن در آن کار را داشته باشند. نکته دیگر برای جبهه‌سازی حیث ارتباطی کار است؛ هم از جانب اخوتی و هم از جانب محبتی، ارتباط دوستانه داشتن و ارتباط خانوادگی داشتن، مسائل عناصر را حل کردن. در واقع باید از این حیث به اعضا و عناصر رسیدگی کرد. این همان چیزی است که خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید از حیث محبت است که آدم‌ها دورت جمع می‌شوند. این اخوت، محبت و ارتباط دوستانه و برادرانه داشتن با عناصری که فکر می‌کنیم در جبهه فرهنگی قرار می‌گیرند، خودش یک عامل جبهه‌ساز است.

نکته سوم، تبیین و ترویج و دوباره گفتن گفتمان جبهه است. این هم گفتمان‌سازی است که بدانیم نزاع چیست، حق چیست، باطل چیست. همان چیزی که اول عرض گفته شد. یعنی تعیین و تبیین جبهه. الآن آقا هفته‌ای یک بار می‌آیند و سخنرانی می‌کنند. خب این باید ریز شود، بومی شود، اقتضایی تر شود، همه فهم تر شود و مصادیقش بیرون بیاید. این را همواره باید تبیین کرد، ریزتر کرد، جزئیاتش را گفت که برای همه قابل دسترسی و دستیابی باشد. این همان گفتمان‌سازی است.

در رابطه با جبهه‌سازی چیزهای دیگری هم هست که در سطح پایین‌تری قرار می‌گیرند. واقع امر این است که شما وقتی کسی را تأمین زیرساختی می‌کنید، آن شخص به شما وابستگی‌هایی پیدا می‌کند. این البته حدودی دارد، یعنی حفظ آن حدود یکی از کارهای پیچیده است که چقدر خدمات بدهد و حمایت بکند تا وابستگی ایجاد نکند. مثلاً یکی از زیرساخت‌های اولیه مؤسسه، مکان آن است. شما

می‌آیید در این جهت حمایت مالی می‌کنید.

نکته بعدی، ارتباط حاکمیتی است. بالاخره اعضای جبهه، مؤسسات و عناصر، اقل ارتباط حاکمیتی را دارند و اقل استفاده از زیرساخت‌های موجود حاکمیتی را دارند. جبهه استان نیاز دارد که ما این ارتباط حاکمیتی را ایجاد کنیم. این هم یکی از واسطه‌های جبهه‌سازی است.

*** شما در استان خودتان برای اینکه برای جبهه رهبر تعیین کنید چه کاری کرده‌اید؟**

می‌توانیم بگوییم فعلاً رهبر نداریم.

*** دنبالش هستید؟**

بله، یعنی همیشه مدنظرمان بوده است. یک عالم، دانشگاهی یا حوزوی، کسی که عالم به قضیه باشد، تجربه بسیاری کرده باشد، ارتباطات کلان با کل بدنه کشور داشته باشد؛ با این اوصاف، الآن گزینه‌ای مدنظر نیست.

*** در استان خودتان و یا خارج از استان‌تان جبهه‌سازی موفقى سراغ دارید؟**

در کشور، در حوزه خودی، به نظرم ستادهای استانی خاتم توانسته‌اند جبهه‌سازی کنند. مثلاً همدان در زمینه بسط حاکمیت به جبهه، ایجاد زیرساخت‌های کلان برای جبهه توفیق داشته است. همچنین مثلاً قزوین از جهت عناصر، چنین حالتی دارد. یعنی عناصر برجسته‌ای دارد. کارویژه‌های خوبی در آن وجود دارد. وفاق بین عناصر ایجاد کرده‌اند و عناصر الگوساز و زبردست در حوزه‌های مختلف ایجاد کرده‌اند و ارتباط خوبی بین عناصر وجود دارد. گرچه الآن با حضور آقای عابدینی بسط خوبی پیدا کرده است.

در تبریز به یک معنا مثلاً خود آقای شعبانی و ارتباط خوبشان با نماینده ولی فقیه جدید، آقای آل هاشم و خود حضور آقای آل هاشم، تأثیر داشته است. خوزستان از جهت کارهای تربیتی، این اقتضا را دارد؛ از جمله تعدد و تنوع مجموعه‌های تربیتی ذیل مدیریت و رهبری آقای جزایری در خوزستان.

*** در جبهه معارض چطور؟**

در جبهه معارض، من الآن جبهه موفقى نمی‌بینم. بیشتر کنش‌های موفق و بعضی از کارها و آثار و رسانه‌های موفق هستند. ولی یک جبهه یک‌دست موفق که بتواند بیاید مقابله کند، به نظرم تشکیل نشده است.



* یعنی مثلاً در حوزه حجاب، صوفیه و... جبهه نشده‌اند؟

به نظرم جبهه نیستند. جبهه به آن معنایی که ما می‌گوییم نیستند. یعنی همیشه و مستمر و در تعدد حوزه‌ها وجود ندارند. این‌ها تخصصی در یک حوزه ایستاده‌اند و شاید در چند سال آینده با هم دست بدهند و این جبهه را موفق کنند، ولی هر کدام یک قسمت را گرفته‌اند و این عدم الحاقشان به نظرم باعث این شده است که هنوز رسانه‌ها و گروه‌های میدانشان تکان اساسی نداده‌اند. در حوزه دراویش، هر کدام دارند تخصصی و مقطعی یک کاری را انجام می‌دهند، اما جبهه نیستند. گرچه آن‌ها از جهت از خودگذشتگی برای آن هدف بزرگ‌تر از ما جلوتر هستند. یعنی بعضی اوقات از موازین و آن بایسته‌های تشکیلاتی تشکل خودشان می‌گذرند برای اینکه آن امر نهایی را محقق کنند. ولی یکی از آسیب‌های جبهه انقلاب اسلامی در بُعد فرهنگی و اجتماعی، عموماً این است که ما روی موضع خودمان ایستادگی می‌کنیم و برای آن هدف بزرگ‌تر از خودگذشتگی نمی‌کنیم.

* شما برای تشکیل جبهه در استان خودتان چه الگویی را برای آینده در نظر دارید؟

یکی از حوزه آموزش است؛ یعنی توانمندسازی. آن هم بیشتر در دو قسمت است؛ یکی اصل گفتمان است که هنوز به آن شکلی که باید و شاید، با همه تلاش‌هایی که شده، به شکل کامل شکل نگرفته است. این را باید دوباره گفت و مصادیقش را دوباره تعیین کرد. بچه‌ها را باید از این حیث ارتقا داد. ما الان یک سال است که دورخیز آموزشی کرده‌ایم و تا سال ۱۴۰۰ هم این را دیده‌ایم که گفتمان‌سازی را کارگاهی و متعین و همه‌فهم و برای بچه‌ها تبیین کنیم.

قسمت دوم اینکه مخاطبمان را هم یک مقدار تغییر داده‌ایم. مخاطب درجه یک ما آموزش‌پذیری‌اش پایین آمده و باید به سمت نسل بعدی هم برویم و یک برش نسلی در حوزه آموزش ایجاد کنیم. یعنی بچه‌هایی که آموزش‌پذیرتر هستند و باید روی بچه‌هایی سرمایه‌گذاری کنیم که نشان پایین‌تر است. چون این‌ها ۵-۶ سال دیگر نیروهای میدانی جبهه خواهند بود. پس باید این‌ها را توانمندسازی کنیم.

همچنین ما باید به قالب‌هایی که جامعیت بیشتری دارند دست پیدا کنیم. مثلاً ما داریم با ساخت یک برنامه ترکیبی به شبکه استانی استان خودمان ورود پیدا می‌کنیم.

نکته دیگر نیز حضور در عرصه‌های مورد توجه و اهمیت مردم است؛ مثلاً عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی. نه اینکه فقط در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی حضور داشته باشیم.

بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب حجت الاسلام والمسلمین افشین فر

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی - اجتماعی انقلاب اسلامی استان خراسان
شمالی





بسم الله الرحمن الرحيم

*اولین نکته‌ای که باید درباره آن صحبت کنیم، تعریف جبهه، شبکه و جریان است؛ به این علت که این کلمات در جبهه کاملاً مشترک لفظی هستند و هر کسی که این کلمات را استفاده می‌کند، منظور متفاوتی دارد. اگر مشکلی نیست، شما در ابتدای گفتگو این کلمات را از نظر خود معنا کنید.

بنده از نظر واژگان دارای دقت لفظی نیستم که بگویم این تعریف جامعی است. لذا فهم خود را از این کلمات عرض می‌نمایم:

۱- دارای هدف مشترک هستند.

۲- دارای دشمن مشترک هستند. این بدین معناست که همیشه حالت مبارزه دارند.

۳- لزوماً فعل و عملیاتشان یکسان نیست، اما هدف مشترک دارند. به عبارت دیگر، نوع فعالیت آن‌ها با یکدیگر متفاوت است.

۴- کلیات یکدیگر را قبول کرده‌اند و شاید در جزئیات و ریز مسائل، مورد پسند یکدیگر نباشند، اما چون دارای هدف مشترک هستند و کلیات یکدیگر را به لحاظ اعتقادی می‌پسندند و مشترک هستند، در یک فضا با یکدیگر فعالیت می‌کنند؛ مثلاً ما قومیت‌ها، حساسیت‌ها و مسائلی را دارا هستیم؛ این مسائل با یکدیگر در کار جبهه ورود می‌کنند، با اینکه امکان دارد به لحاظی دارای وجوه افتراق جدی باشند.

به نظر بنده، این مسائل قابل جمع هستند و هر چه فهم جبهه افزایش پیدا می‌کند، پذیرش یکدیگر نیز بیشتر می‌شود و می‌توانند یک فهم حداقلی و یک فهم حداکثری از جبهه داشته باشند. آن نگاه عالی که اهل بیت (ع) نسبت به مؤمن و مسلم دارا هستند، اگر در رهبران جبهه حاکم شود، می‌توانند فضای جبهه را مدیریت نمایند.

به لحاظ جبهه همین چند نکته به ذهن بنده رسید که ارتباط و ترابوطی که این‌ها با یکدیگر دارند، این است که حول اهداف مشترک و رهبر مشترک در یک مبارزه با دشمن مشترک قرار می‌گیرند.

* جنس ارتباط در جبهه چگونه است؟

به جهت رهبر و دشمن واحد، دور یکدیگر جمع می‌شوند. هستند افرادی که به صرف احساس اینکه بنده علاقه‌مند به ولی فقیه هستم و قائل به این گفتمان هستم، بنده را می‌پذیرند. این بدین معناست که این مسئله برای او ملاک و مطرح است.

* افراد زیادی هم وجود دارند که هدفی مشترک دارند اما جبهه نمی‌شوند!

به این امر بستگی دارد که جبهه شدن را چگونه فرض می‌نمایید. شاید عمل‌کننده جزء در جبهه، فهم جبهه‌ای نداشته باشد، اما عملی بر خلاف مصلحت جبهه نیز انجام نمی‌دهد. به نظر بنده اگر یک عمل‌کننده جزء به همین مقدار هم عمل نماید، و موافقت قطعی هم نداشته باشد، مشکلی ندارد؛ حتی اگر مخالفت قطعی هم نداشته باشد می‌تواند در جریان جبهه عمل نماید. اما مدیریت‌کنندگان و سیاست‌گذاران باید این وضعیت را در یکدیگر ببینند.

در این زمینه، مثال‌های دفاع مقدس می‌توانند مثال‌های خوبی باشند که ما با عده‌ای دارای اختلاف مذهب بودیم، اما بر سر ملیت می‌آمدند و می‌ایستادند و می‌گفتند بنده نیز برای کمک می‌آیم. با عده‌ای، هم دارای اختلاف مذهب بودیم و هم اختلاف ملیت. اما آن‌ها آرمان‌های انقلاب را در نظر می‌گرفتند و کنار ما می‌آمدند.

به نظر بنده باید جبهه انقلاب اسلامی را وسیع‌تر از این دید. جبهه انقلاب اسلامی، جبهه مستضعفان جهان در مقابل مستکبران جهان است. باید دارای تعریفی وسیع از این جبهه باشیم که به واقعیت جبهه نزدیک‌تر است.

* چگونه جبهه را تشکیل دهیم؟



تصور بنده این است که چند مسئله باید کنار یکدیگر بیایند؛ یک جهت به لحاظ فکری و فهمی و جهت دیگر به لحاظ رفتاری و برای ایجاد رفتارهای جمع‌کننده.

*** شما به عنوان ستاد جبهه که وظیفه ایجاد جبهه را دارید، چگونه جبهه را تشکیل می‌دهید؟**

ما در یک فضای آموزشی، فهم جبهه‌ای و فتح اهدافی که نسبت به این مسئله مبارزه‌ای دارا هستیم را در مخاطبان ایجاد می‌نماییم که اگر می‌خواهیم این اتفاق به وقوع بپیوندد لزوماً باید جبهه بشویم. این را به لحاظ فکری سعی می‌کنیم این‌گونه تأمین نماییم.

جهت دیگر به لحاظ عاطفی و روحی است که از این جهت دارای غنای بسیار خوبی در روایات، فرهنگ و سیره اهل بیت (ع) هستیم. مانند حدیث «وَدَّ الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ...» و از این دست روایات که از نظر روحی ما را برای کار کردن کنار یکدیگر و با یکدیگر بودن آماده می‌کند. امام صادق (ع) فرمودند: «فنحن و شيعتنا حزب الله و حزب الله هم الغالبون». از این دست معارف، محرک کاروانی مؤمنین برای رسیدن به اهدافشان است.

جهت دیگر به لحاظ رفتاری است. ترک یکسری رفتارهایی که خصومت‌آور هستند و ایجاد یکسری رفتارهایی که انس و الفت را بیشتر می‌نماید. ما یک تجربه بسیار موفق داشتیم و آن اینکه هر جا عملیات و مبارزه واقعی بود و افراد، فهم واقعی بودن عملیات را بالقوه دریافت کردند، به جبهه آمدند. با عملیات صوری نمی‌شود جبهه‌سازی کرد. مگر ممکن است در جهاد، عنصر دشمن برای مبارزه نباشد؟! فرض و فهم این مسئله بسیار مهم است.

اینکه مشاهده می‌کنیم مردم در یکسری صحنه‌ها حضور پیدا کرده و در جایی دیگر حاضر نمی‌شوند، به این علت است که آن صحنه دیگر را مبارزه تلقی نکرده‌اند و در آن، نفع اساسی یا ضرر اساسی برای جبهه مشاهده نمی‌کنند. البته ما مشکل روحی نیز داریم. از نظر روانی، عده‌ای منفعت‌گرا هستند و عده‌ای ضررگریز. و ما عمدتاً ضررگریز هستیم. به همین علت برای فعالیت‌های واقعی جبهه دیر حاضر می‌شویم.

*** آیا جبهه به رهبر نیاز دارد؟**

قطعاً یک جبهه نیازمند رهبر است.

*** غیر از حضرت آقا؟**



خیر، منظور بنده خود حضرت آقا است.

* در لایه‌های پایین‌تر؟

بله، در بنده نیز ما نیازمند فرماندهی هستیم، اما عنوان رهبر، یک مفهوم بالادستی است.

* یعنی باید سلسله مراتب رهبری داشته باشیم؟ رهبر کشوری و استانی و...؟

بله، البته آن رهبری کاملاً باید در ذیل رهبری اعلی مرتبه باشد.

* شما در استانتان رهبر دارید؟

تصور بنده این است که تعینی است و در استان تا به امروز تعیین نشده. وظیفه ما این است که امام المتقین را پیدا نموده و فضا را ایجاد نماییم تا معرفی شده و مؤمنین جبهه او را بپذیرند و قبول نمایند. اما فعلاً موفق نبوده‌ایم.

* شورای راهبردی ستاد جبهه این نقش رهبری را داشته یا خیر؟

در حال و هوای جمعی که از افراد جبهه استانی مشاهده می‌کنم، غالباً جمع را به عنوان راهبر و رهبر نمی‌شناسند. غالباً فرد را رهبر می‌دانند. تصور بنده این است که فعالیت خاص برای اینکه به یک جمع، جایگاه رهبری بدهیم، انجام نداده‌ایم. تلاش خود را کرده‌ایم تا منابع و جایگاه‌های عرضه فکر را به آن افراد ارائه نماییم، اما هم نیاز به تلاش واقعی از طرف خودشان است و هم اینکه زمان بر است.

* یک نمونه جبهه‌سازی موفق را ذکر کنید.

ما در سال ۱۳۹۱ سفر مقام معظم رهبری به استانمان را داشتیم؛ با اینکه دارای نواقصی بود، اما برداشت بنده چنین بود که نمونه یک حرکت جبهه‌ای بوده است. نمی‌گویم جبهه‌سازی شد، اما یک حرکت جبهه‌ای بود؛ یعنی بسیجی و سیاسی، کارمند و کارگر و... آمدند و یکدیگر را پیدا کردند. هر کدام هم کار خودشان را انجام می‌دادند. خانواده‌ها و همه خانم‌ها آمدند و نقش‌آفرینی کردند. کم و زیاد، توانمند و پرتوان، همه آمدند و نقشی ایفا کردند. آنجا ما جلوه‌ای از کار موفق جبهه‌ای را مشاهده کردیم.

در میان میدان هم گروهی تعیناً رهبر شدند. یعنی به دلیل دوندگی و ارتباط بیشتر، طبیعتاً عده‌ای



جایگاه رهبری این حرکت را پیدا کردند. ما این فرایند را یک نمونه موفق می دانیم.

* در جبهه معارض یک نمونه موفق ذکر کنید.

در جبهه معارض، در منطقه خودمان این تشنت الحمدلله هست که «قلوبهم شتی»؛ در ظاهرشان نیز آن تشنت وجود دارد. الحمدلله قوت جبهه حق آن قدر بالا است که جبهه معارض نتوانسته خود را پیدا کند.

منظور از جبهه معارض جریان های سیاسی ای نیست که داخل انقلاب و جمهوری اسلامی فعالیت سیاسی دارند. برای مثال یک جریان سیاسی روالش موفق تر است که حرف و تحلیلش جداست. اما جریان معارض انقلاب اسلامی جایگاهی در منطقه ما به صورت اساسی ندارد و پیدا نکرده که بخواهد جلوه کند و نشان بدهد جبهه سازی کرده و رهبری دارد. نهایت اقدام عملیاتی که از آن ها دیده شده، در دی ماه سال ۹۶ بود که یک حرکت بسیار ضعیف و ناتوان بود و بیش از دو شب دوام نیاورد و تعدادشان بسیار کم بود؛ حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر.

* برخی می گویند باید به جبهه کمک مالی بشود، برخی می گویند باید با اقناع صورت گیرد، برخی می گویند با خدمات رسانی، برخی هم معتقدند از طریق همگرایی، هم افزایی و انجام عملیات های کشوری و.... نظر شما در زمینه روش های جبهه سازی چیست؟

عملیات موفق هر چند کوچک باشد، مثل قرارهای سالیانه ای که بین اعضا گذاشته می شود، کمک کننده است. به طور مثال ما به جهت قرب به آستان مقدس حضرت امام رضا (ع) و تعدد امامزادگان منسوب به امام موسی بن جعفر (ع) در این منطقه، شهادت امام موسی بن جعفر (ع) را قرار دسته روی قرار داده ایم و برای عرض ادب، به محضر امامزاده بزرگ شهر مشرف می شویم.

این حرکت چهار سال است که در حال وقوع است و در گذشته هیچ سابقه ای نداشته است؛ اعضای فعال جوان و هیئتی در سطح شهر، محور و انجام دهنده این حرکت هستند. هر سال نیز اقبال جدیدی را ایجاد می کنند. نمی گویم حرکت پرسروصدایی است، اما در جبهه سازی به عنوان یک قرار سالیانه اثرگذار است. به نظر من عملیات موفق بسیار تأثیر خوبی می گذارد؛ یعنی طراحی کاری که اعضا احساس می کنند ما با هم بوده ایم و موفقیتی را به دست آورده ایم.

طراحی و سازمان دهی حرکت جبهه ای:



این کار بسیار سنگین است؛ این امر که بچه‌های رسانه‌ای نقش ایفا کنند، خانم‌ها نقش ایفا کنند؛ یعنی همه در یک حرکت و هر کدام در رسته و یگان خود اقدام کنند تا یک اتفاق به وقوع بپیوندد، این امر خواهان مدیریتی پیچیده است.

به نظر من کمبود اصلی ما نرم‌افزار فرآیند داستان موردنظر است که چگونه این اتفاق باید به وقوع بپیوندد. اهداف بلند و بزرگ، می‌توانند عملیات‌های بزرگی را رقم بزنند. برای مثال اگر به ورود امام رحمته‌الله علیه به ایران در ۱۲ بهمن توجه نماییم، می‌توان دید کل نیروهای انقلاب در سراسر کشور را با خود درگیر کرده است. این حرکت بسیار عجیبی است. مثلاً خراسان شمالی با ۷۰۰ کیلومتر فاصله را بسیار به تکاپو انداخته است و تهران را به مراتب بیشتر.

اگر برای عملیات‌های بزرگ این‌چنینی، طراحی‌های ویژه انجام شود و عملیات واقعی باشد، می‌تواند جمع‌کننده بسیار ویژه‌ای برای بچه‌ها باشد.

شهدای غواص یادتان هست؟ یک حرکت ویژه را در سراسر کشور ایجاد کرد؛ یعنی منبری‌ها، هیئت‌ها، طراح‌ها، عکاس‌ها و...، همگی آمدند و در قسمتی از کار فعالیت کردند.

* واگرایی مجموعه‌ها را چگونه مدیریت می‌کنید تا جبهه از هم گسسته نشود؟

به نظر بنده واگرایی‌ها باید نزدیک‌تر تحلیل شوند؛ برای مثال در منطقه بنده در مسئله هیئت، این امر را مکرراً تجربه کرده‌ام. بسیاری از واگرایی‌ها وقتی که از بیرون به آن می‌نگریم، خیلی اتفاق بدی نیستند؛ چون هیئت یک مدیریت کلان برای کارهای بزرگ نیست. بچه‌ها هنگامی که بزرگ می‌شوند، تاب و تحمل چنین محیط کوچکی را ندارند. دارای ظرفیت هستند و می‌خواهند ظرفیت خود را آزاد نمایند و این محیط، دیگر کشش نداشته و ناچار تکثیر می‌شوند. محیط قبلی هم تضعیف نخواهد شد و از بین نمی‌رود، بلکه جای بزرگ‌تر دیگری ایجاد می‌شود. البته بهتر این است که محیط سابق بزرگ‌تر و قوی‌تر شود. اما مشکلی هم ندارد. مگر اینکه بدنه از هم بپاشد و کار قبلی تضعیف شود و از بین برود یا خمود و ناتوان شود. در غیر این صورت بعضی از واگرایی‌ها مضر نیست.

بعضی از واگرایی‌ها ناخواسته جریان معارض را سردرگم می‌کند. ما خودمان در اجتماع هیئت‌ها سعی کرده‌ایم که بچه‌ها خیلی به هم نزدیک نباشند و عملیات مشترک را موقتی انجام دهند؛ چون بعضی می‌گفتند عملیات مشترک به صورت دائمی، بسیار شیرین است و همیشه این‌طور باشد، خیر! همیشه نباید باشد؛ بلکه از یکدیگر فاصله می‌گیریم و در مقطعی به یکدیگر نزدیک می‌شویم و اقدام مشترک



انجام می‌دهیم. چون گاهی اوقات، بلم‌های کوچک بسیار بهتر از کشتی‌های بزرگ حرکت و عمل می‌کنند.

ما به کسانی نیاز داریم که در مناطق مختلف حاضر و زنده باشند و کار کنند. یکسری مشکلات اخلاقی نیز داریم که اندک نیستند و باعث واگرایی می‌شوند. درگیر یکسری مسائل فرایندی هم هستیم. مثلاً اطلاع‌رسانی نداریم. یک جوان از دوستان بنده که رفاقت چند ساله با یکدیگر داشتیم از بنده فاصله گرفت. بنده کوتاهی کردم و خبری از او نگرفتم. پس از مدتی در حاشیه برنامه‌ای در گوشه‌ای نشستیم. سؤال کردم که چرا از ما فاصله گرفته‌ای؟ گفت بالاخره به بقیه کمک می‌کنید و به ما کمک نمی‌کنید. بنده گفتم که به دیگران هم کمک نمی‌کنم، فقط همت آن‌ها بیشتر بوده و بیشتر جلوه‌نمایی می‌کنند. مسئله حل شد و رابطه به روال سابق بازگشت.

پس این اطلاع‌رسانی نکردن و ضعف ستادی ما چنین مشکلاتی را ایجاد می‌نماید. شایعات و بدگویی‌ها نیز کمک بسیاری می‌کند و باور کردن این‌ها هم بدتر است. این مسائل اخلاقی، متعدد در متعدد وجود دارد.

یک مسئله جدی در موضوع واگرایی‌ها، استفاده نکردن از توان اشخاص در جایگاه آن‌ها است. این ضعف مدیریتی امثال بنده است که کار را جوری تعریف نکرده‌ایم که انسان‌های توانمند نیز نقش‌آفرینی کنند. فرد وقتی می‌بیند نقشی ندارد و عملیات واقعی نیست، دیگر نمی‌آید. وقتی عملیات واقعی باشد، کسانی به میدان می‌آیند که آدم باورش نمی‌شود! این موضوع را در اربعین تجربه کردیم. در اربعین برای کاری همانند «جای پای یار» که هزینه با خود شخص است، کاری هم که به آن‌ها می‌دهیم کاری نیست که هر کسی از پس آن برباید. کسانی به ستاد قرارگاه آمدند که اگر می‌گفتیم شام می‌دهیم شاید نمی‌آمدند. در چنین عملیات‌هایی شخص احساس می‌کرد که اگر بیاید نقشی دارد و برای همین می‌آمدند.

مسئله دیگر در واگرایی‌ها این است که ما می‌توانیم از یکسری ظرفیت‌های ارتباطی خود استفاده کنیم اما نمی‌کنیم. زمانی یک توان در منطقه ما موجود است که به علت خاص بودن آن توان، در اینجا نمی‌توانیم آن را به کار بگیریم. چرا؟ چون موضع عملیاتی آن را در منطقه نداریم. در این داد و ستدها نیز دارای ضعف هستیم که به طور مثال می‌توانیم در فلان استان یا عملیات ملی، از ظرفیت این شخص استفاده کنیم.

اما یک مسئله بسیار بسیار جدی، بی خبر بودن بدنه جبهه از اقدامات عملیاتی جریان معارض است. اگر ما بتوانیم خبررسانی به روز انجام بدهیم، جریان جبهه خیلی بیدارتر و هوشیارتر و فعال تر از این ها کار می کند.

* در ادامه کار جبهه چه اقدامات جدیدی باید انجام بدهیم؟

ما در منطقه خودمان برای چند شبکه کار خاص جدی انجام نداده ایم. به نظر بنده باید به طور اختصاصی درباره این امور کار شود؛ یک امر، بدنه کارمندان منطقه است؛ کسانی که در دستگاه های حاکمیتی مشغول کارند. ما درباره این ها دچار غفلت هستیم. می گوییم اگر بخواهند کاری انجام دهند، در مجموعه خودشان انجام می دهند. خیلی از این مجموعه ها قابلیت آزادسازی ظرفیت افراد را ندارند و ما هم برای آن ها شبکه ای ایجاد نکرده ایم.

این ها به جهت گرایشات فکری، از طرف دستگاه دولتی یا مجموعه های که دارند بعضاً تحت فشارهایی هستند و احساس تنهایی می کنند و سرخوردگی پیدا می کنند. مثلاً من سراغ کسی رفتم و سؤال می کنم چه می کنی؟ می گوید اول هفته می آیم کتابخانه اداره و یک کتاب دریافت می کنم، تا آخر هفته کتاب را تمام می کنم و سرانه مطالعه کشور را بالا می برم. می گویم چرا این کار را انجام می دهی؟ می گوید این آقایان بنده را در پارکینگ گذاشته اند و از من استفاده نمی کنند. بنده نیز انگیزه کار با این ها را ندارم.

زندگی این فرد که تأمین می شود، فکر او نیز با انقلاب است، می تواند بیاید و کار کند. در جریان فعالیت اجتماعی بعضی آمدند و فعال شدند. به آن ها گفتم وقت شما پر شده است؟ می گوید بله، بعد از ظهر استراحت می کنم و بعد می آیم پای کار جبهه تا شب. وقتی از او می پرسم که قبل از آن چه می کردی، می گوید هیچ کار خاصی انجام نمی دادم، با خانواده بیرون می رفتم و....

به نظر بنده، ما برای ساختن دولت اسلامی که مرحله سوم انقلاب است، در ظرفیت های کاریمان نیاز بسیاری به این ها داریم؛ تجهیز فکری و آمادگی، نیاز مهم انقلاب است و باید توجه جدی به آن داشته باشیم.

امر دیگر، بدنه معلمین هستند؛ آموزش و پرورش در حال پوست انداختن است. بازنشسته های آموزش و پرورش که در کمک به دفاع مقدس ورودی های مؤثری بوده اند، در حال خارج شدن هستند و جوانان وارد کار می شوند و باید کار ویژه ای برای آن ها تعریف کنیم؛ زیرا در جبهه سازی خیلی می توانند



مؤثر باشند. نسل چهارم و پنجم انقلاب در دست این انسان‌ها هستند و هر کدام می‌توانند علمی را دست بگیرند و کاری را پیش ببرند.

ما دارای ظرفیت‌های رسمی هستیم که از آن بهره‌چندانی نمی‌بریم؛ برای مثال تشکلهای دانش‌آموزی مثل بسیج، اتحادیه انجمن‌های اسلامی و... که نهادهای رسمی هستند و ساختار دارند و عنوان دارند و.... باید یک فکر جدی کنیم که چگونه از جایگاه جبهه مردمی هم از آن‌ها بهره ببریم و هم کمک کنیم تا وظیفه خود را بهتر انجام دهند. مثلاً ما در منطقه خودمان مؤسسه‌های رسمی زیادی نداریم و باید روی این‌ها حساب بسیاری باز کنیم. به طور مثال حوزه هنری بسیار برای ما مهم است و نباید به تشکیل مؤسسه جدید امید ببندیم و مهم است که ارتباط خود را با این‌ها حفظ کنیم تا بتوانند کارویژه خود را انجام دهند.

کار تربیتی برای نسل کودک و نوجوان، مهم‌ترین کاری است که باید به جدّ سال‌ها انجام دهیم. سه سال تجربه ما این پیام را داده است که این کار دیربازده است، اما کم‌بازده نیست. بسیار اثرگذار است و می‌تواند نقشی جدی را ایفا نماید.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب حجت الاسلام والمسلمین افضلی

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی
استان کرمان





بسم الله الرحمن الرحيم

* در ابتدا زحمت بکشید و این کلماتی که مدنظر است را تعریف بفرمایید؛ همین کلمات جبهه، تشکل و غیره. این کلماتی که از آن استفاده می‌کنید. این‌ها را می‌خواهیم تعریف کنید.

همان قدر که خودم این کلمات را فهم کرده‌ام، عرض می‌کنم. اصلی‌ترین کلمه‌ای که ما با آن مواجه شدیم، جبهه است. حضرت آقا در دوم اردیبهشت، کلیدواژه‌ای را مطرح کردند و بر آن تأکید کردند که: «بروید جبهه تشکیل بدهید». نگاهی که ما به واژه جبهه داریم، با توجه به برداشت‌هایی که به وسیله مطالعات و تجربیات دیگران به دست آوردیم، این است که اولاً اگر بخواهم نقطه اختلاف جبهه را بگویم، جبهه حتماً با سازمان، تشکل و با نهاد، تفاوت‌های جدی دارد. جبهه یک واژه جدید است که در فضای فرهنگی، بر آن تأکید شد و حضرت آقا این تأکید را کردند و تعاریفی از آن درآمد. آنچه من امروز به عنوان جبهه می‌شناسم، مجموعه‌های از جماعت‌ها است؛ جماعت‌های کوچک؛ اول هسته‌های کوچک، هسته‌های کوچکی که از فعالان فرهنگی همدل همسوی همراه تشکیل می‌شود، ذره ذره در کنار هم قرار می‌گیرند و از دل آن، جماعت‌هایی شکل می‌گیرد که آن همسویی و همراهی را کاملاً دارند و دوباره مجموعه آن جماعت‌ها که هر جماعتی یک سنگ‌از آن جبهه را تشکیل می‌دهد، یک جبهه واحد را شکل می‌دهد. هر مجموعه، کار تخصصی خودشان را انجام می‌دهند اما به یک دشمن مشترک و هدف مشترک توجه می‌کنند و با هماهنگی در کنار هم کار می‌کنند.

از این مجموعه، تعریف جبهه را درآورده‌ایم و فکر می‌کنم که خیلی از قصه جبهه هم به همراه شدن

آدم‌ها است؛ یعنی محوریت کار جبهه‌ای، بر همراه و همدل شدن آدم‌ها و هم‌افق شدن آدم‌ها است، اما این همراه و همدل شدن در آن فضای بالا به پایین و دستور و دستورالعمل و این‌ها هیچ مفهومی ندارد.

جبهه، آن‌طور که حضرت آقا هم در دوم اردیبهشت فرمودند، قصه جبهه کردن جوشش‌های مردمی است. جوشش‌های مردمی هم واژه‌ای است که ما زیاد استفاده می‌کنیم و باید به آن توجه کنیم؛ در جبهه‌سازی باید مواظبت بشود که این جوشش‌ها، جوشش بودنشان به هم نخورد، آن جوشش واقعی باشد وجود داشته باشد، نمی‌شود کسی را دعوت کرد و موضوع به او داد و گفت که شما در این موضوع به قول ما بجوش وارد میدان بشو، نه، باید آن جوشش، از قبل اتفاق افتاده باشد و نهایتاً ما کار همسو و همراه کردن این‌ها را کار جبهه‌ای بدانیم.

* فرق سازمان با جبهه و تشکل و ...

آنچه که اجمالاً می‌توانم بگویم این است: سازمان که تعریفش مشخص است، یک هدف مشخص، یک پشتوانه مشخص، یک دستورالعمل مشخص بالادستی، و حرکت دادن یک مجموعه به این سمت و آن هدف مشخص است، با پشتوانه‌ها و بودجه‌ها و برنامه مشخصی که تقریباً فقط بالادست در کلیات آن تأثیر دارد و بدنه آن سازمان، صرفاً نقش یک عامل را دارند. این ساختار کاملاً با جبهه متفاوت است. عرض کردیم که جبهه از جوشش‌ها و از کف میدان بلند می‌شود و قصه‌اش از پایین به بالا است. تشکل هم، آن قدر که من احساس و برداشت می‌کنم، این است که تقریباً با سازمان خیلی متفاوت نیست. تشکل همان شکل دادن است، یعنی چیزی بین جبهه و سازمان است؛ شکل دادن به یکسری حرکت‌هایی است که ما آن حرکت‌ها را ایجاد کرده‌ایم؛ یعنی حرکت‌ها را ما تعریف کرده‌ایم، خودش یک شکل اولیه گرفته، و دور آن یک جماعت اولیه جمع شده است؛ اما ما دیگر به آن شکل می‌دهیم و تقسیم کار می‌کنیم و یک ساختار برایش تعریف می‌کنیم و همسویشان می‌کنیم.

* موفقیت‌های شما در حوزه جبهه‌سازی چه بوده است؟

گام‌های اول کاری که ما در یکی دو سال اخیر در کرمان به عنوان جبهه شروع کرده‌ایم، فکر می‌کنم انتقال مفهوم و تفاوت‌های جبهه و سازمان است؛ از جمله همین نگاه بالا به پایین و پایین به بالا. خیلی طول کشید تا اتفاق بیفتد؛ حتی نگاه پشتیبانی‌ای که من احساس می‌کنم در یک مقطع، در جبهه فرهنگی کمی خراب شده بود و آن پشتیبانی حتی‌المقدوری که حضرت آقا در دوم اردیبهشت



فرمودند، به یک الزام تبدیل شده بود و ستادهای جبهه فرهنگی، توسط فعالان فرهنگی، به عنوان یک قلک شناخته می شدند.

یک تلاش، تغییر نگاه بود که مقداری اتفاق افتاد. بعد از آن ما تازه داریم ذره ذره آدم های کف میدانی و جوشش های کف میدانی را دور هم جمع می کنیم؛ نیروهایی که همسو با هم در یک مسیر و به سوی یک نقطه مشترک حرکت می کنند و می دانند که یک جبهه مقابل وجود دارد و در برابر آن جبهه مقابل، چه جوششی برایمان ایجاد شده است تا با سنگرهای مختلف آن جبهه مبارزه کنیم. حالا در کرمان، کارگروه و اتاق عملیات و این ها، همه با این شکل و مجامعی که دارد شکل می گیرد، به این سمت وسو می روند؛ به این سمت که جوشش آن آدم ها اولویت است. خودشان می آیند پای این کار که ما یک نقطه ای از جبهه معارض را باید بزنی و اینکه باید مقابل توپخانه آن ها، توپخانه مان را بچینیم، در مقابل رسانه آن ها باید در این طرف رسانه بچینیم، و حتی در مقابل ورود آن ها به کارهای هیئتی، ما باید انسجام هیئتی داشته باشیم. این جهت دشمن است، جبهه معارض است؛ توجه به جبهه معارض، آن سمت وسویی است که بچه های ما تا حدود زیادی در کرمان دارند پیدا می کنند.

* اینکه شما جبهه را شرح می دهید که ما پشتیبان نیستیم و اینکه ما بالادستی شما نیستیم، دارید تفاوت خودتان را با سازمان ها مشخص می کنید؛ اما خب، چه هستید؟ یعنی آن ویژگی اثباتی که دیگران را تشویق می کند که بیایند دور ما جمع بشوند چیست؟

من فکر می کنم که نقش ما اولاً ترویج کننده خود این مفهوم است؛ یعنی این مفهوم که ما به غیر از مدل سازمانی و غیر از مدل بالادست به پایین دست، می توانیم چیز دیگری باشیم. این قدم اول ما است و فکر می کنم این تلاش دارد ذره ذره به بار می نشیند و دارد مشخص می شود. حداقل در سال های گذشته، معمولاً این انتظار در بین بچه های فعال فرهنگی بود که دستور از بالا چه آمده است. فلان جا چه پشتیبانی ای برای ما دارد؟ این بود.

* این را می دانم. شما آمدید و گفتید که یکسری آدم جمع شده بودند به خاطر پشتیبانی شما و این را شما تغییر دادید و گفتید که ما نه پشتیبانی می کنیم و نه زیرمجموعه داریم. خب، به جای این چه هستید؟

نقش ما فقط نقش هماهنگ کننده است؛ برای بچه ها جا افتاده است که هماهنگ کننده ای از جنس خودشان هستیم.

* این یعنی چه؟ چه چیزی را هماهنگ می‌کنید؟

برنامه‌هایی که ما داریم پیگیری می‌کنیم، توجه دادن به جبهه معارض است و توجه دادن به اینکه آن جبهه معارض دارد به این سمت و به سمت فعالیت یکدست جبهه‌ای پیش می‌رود؛ این توجه دادن را داریم انجام می‌دهیم. این انتقال مفهوم، اولین گام ما بوده و بچه‌ها برایشان جا افتاده است که مزیت ما و آن نقطه‌ای که بچه‌ها به ما نگاه می‌کنند و به آن اهمیت می‌دهند، همین قصه است که ما تقریباً داریم تعریف جدیدی از فعالیت‌های فرهنگی ارائه می‌کنیم؛ فعالیت همراه، همسو، با همدلی و بدون نگاه بالادست پایین‌دست و با توجه به یک جبهه معارض. این برای بچه‌ها جا افتاده است؛ ما نقش آن هماهنگ‌کننده جوشش‌های مردمی را داریم؛ ما مثل قند در آب هستیم، قرار نیست دیده بشویم و به صف بزنیم و خودمان وارد عملیات بشویم.

* چرا باید بچه‌ها به شما اعتماد کنند؟

چون این نقطه در جبهه فرهنگی، جای خالی‌ای بوده است و آن‌هایی که اهل کار واقعی در میدان بودند، نیاز به یک جایی، یک مجموعه‌های از خودشان و با عطش خودشان می‌دیدند که ما سعی کردیم آن عطش را ایجاد کنیم. من فکر می‌کنم حضرت آقا تلاش کردند که این عطش ایجاد و پررنگ بشود و آن عطش که ایجاد شده است...

* نیروها چطور مرجعیت جبهه را پذیرفتند؟

این خیلی کار سختی است. یعنی ما روز اول که آمديم، لفظ مردمی را از آن ستاد مردمی برداشتیم. گفتیم که خب، ما منتخب مستقیم این بچه‌ها نیستیم و اصلاً فضای جبهه، فضای انتخاب به آن معنا نیست؛ به قول خودشان، دوستانی که پیگیر بودند تا سرو سامان و شکلی به کار بدهند، فضای یافتن است. در یافتن هم مدعی نیستیم. من شخصاً به عنوان دبیر می‌گویم که آن یافته، یافته درست و کاملی بوده است. حالا پیش آمده است و من الآن خدمت دوستان هستم؛ اما وقتی که به مرور زمان باور شد. چون معمولاً بچه‌ها این کار را مقایسه می‌کردند با سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی مختلف که هر کاری می‌کنند، یکی هست که می‌خواهد آرمانشان را زیر آن بچسباند و یکی هست که از این کار یک گزارش برای کار خودش رد کند. وقتی می‌گویم مجموع این‌ها سخت است، یعنی باورپذیر کردن این مفهوم برای افراد که این‌ها واقعاً می‌خواهند در فلان جا حمایتی از من بکنند، واقعاً می‌خواهند که اسم خودشان نباشد، این‌ها واقعاً دارند ما را دور هم جمع می‌کنند، به یک اردو می‌فرستند، به



یک استان دیگر تا یک تجربه را ببینیم و بعد نمی خواهند روی آن مانور بدهند، نمی خواهند بعداً ما را به کار گیرند و ما در برنامه های آن ها باشیم؛ این وقتی ذره ذره برایشان جا افتاد، فکر می کنم این مرجعیت، ناخودآگاه پررنگ شد و در میدان اتفاق افتاد. البته ادعا نمی کنم که این کامل شده است.

*** خب، شما وقتی که عملیات تعریف می کنید، در حقیقت دارید آن ها را به کارگیری می کنید.**

ما عملیات تعریف نمی کنیم؛ ما تقریباً در میدان آن ها عملیات پیدا می کنیم. یعنی با این تعریفی که من می خواهم بگویم، ما آدم های شاخصی را که بچه ها آن ها را در جبهه فرهنگی به عنوان رهبران معنوی این فضا می شناسند... این آدم ها حرفی را طرح می کنند؛ از حضرت آقا که شخصیت اول هستند تا آن هایی که فرمایشات حضرت آقا را تفسیر می کنند و توضیح می دهند. وقتی بچه ها رسیدن به جوشش را شروع می کنند، ما جمعی از این بچه ها را داریم به عنوان شورای برنامه ریزی، وقتی در جمع شورای برنامه ریزی، احساس می کنیم که آن موضوع یکی از اولویت ها است و یکی از ده موضوع مهم جبهه فرهنگی است و زمانی که دیدیم یکی از جوشش ها در کرمان جدی تر شد، آن ها را صدا می کنیم و دور هم می نشانیم، با هم آشنا و مرتبطشان می کنیم و به نظر می آید که خروجی جمع آن ها تبدیل به آمادگی برای عملیات می شود؛ مثلاً سال قبل این اتفاق افتاد که آقا در ۱۹ آبان ۹۵ سخنانی فرمودند و بچه ها برداشت و تشخیصشان، رفتن سراغ درد مردم بود. ذره ذره تشخیصشان این شد که برویم سراغ درد مردم و مرکز این درد را حاشیه شهر کرمان دیدند. ذره ذره گروه های مختلف مردمی و حتی گروه های جریان های دانشجویی رفتند و حاشیه کاری را شروع کردند. ما وقتی دیدیم که یک تجمع متمرکز از جوشش ها درباره یک موضوع دارد اتفاق می افتد، این ها را دور هم جمع کردیم، دعوت کردیم، گاهی با هم نشستیم، گاهی آن اول با بی اعتمادی آمدند که «باز دوباره ما داریم یک کار مردمی می کنیم و این ها می خواهند به نام خودشان بزنند». دور هم جمعشان کردیم و نشانیدیم، بعد از یک مقدار صحبت و چند جلسه آمد و رفت، دیدند که ما برای خودمان نقشی غیر از جای ریختن و میدان فراهم کردن برای اینکه این ها وصل بشوند و آشنا بشوند، تعریف نکرده ایم. ذره ذره اعتمادی بینشان ایجاد شد و ذره ذره تبدیل به جمعی شدند که ما توانستیم ادعا کنیم که یک اتاق عملیات مشترک برای حاشیه شهر کرمان داریم. عنوان و مسئول این کار را خودشان تعیین کردند؛ مثلاً گفتند که ما خدمت رسانی مسجد محور اولویتمان است و ما باید از حاشیه شهر شروع کنیم و مساجد حاشیه شهر باید محور باشند و روحانی و امام آن مسجد باید محور این کار باشد.

این گونه فضایی که بینشان اتفاق افتاد، بعد در سفری که آقای عبودتیان به کرمان داشتند، به عنوان

نمونه‌ای که بچه‌های کف میدان دارند یک کارهایی می‌کنند، چند دقیقه ایشان را بردیم و دیدند و گفتند این یک فضای آماده است، می‌خواهید ما این را به واحد عملیات اعلام کنیم که شما یک عملیات با این موضوع دارید؟ خودشان اعلام کردند و خودشان پشتیبانی مختصری برای آن‌ها انجام دادند. ما این مدل بچه‌ها را جمع می‌کنیم. اینکه ما بچه‌ها را جمع کنیم و بگوییم فلان موضوع برای شما اولویت است و بیا بید برای این بجوشید، گاهی هم این تجربه را کردیم، ولی به نتیجه‌ای نرسیدیم؛ این جوشش تصنعی، خروجی مطلوبی نداد.

* پس این مدل حاشیه شهر، یک مدل دارد و یک مدل جبهه‌سازی برای شما است و موفق بوده است و به نظرتان کارها با این مدل باید انجام بشود. بعضی‌ها می‌گویند که جبهه ما مثلاً توانایی ندارد که خودش بجوشد، اما اگر آموزش بدهیم و توانمندسازی بکنیم و این کارها را بکنیم، این جوشش در آن‌ها ایجاد می‌شود، بنابراین باید برنامه‌های مختلف انگیزشی بگذاریم، نه اینکه دستور بدهیم؛ بلکه زمینه جوشش را فراهم بکنیم. این حرف به نظر شما چطور است؟

موافقم با این؛ یعنی یکی از راه‌های جدی و یکی از وظایف ما این است که زمینه این جوشش‌ها را فراهم کنیم. به نظرم یک بخش از آن با ایجاد فضاهای انگیزشی است و بخشی از آن فضاهای آموزشی و درگیر کردن بچه‌ها با مسئله‌ها است. قطعاً آن شورای برنامه‌ریزی ما گاهی یک مسئله را پررنگ می‌کند و روی آن مانور می‌دهد و کار می‌کند که به چشم بچه‌ها بیاید و به طبع بچه‌ها خوش بیاید که سر این کار بایستند؛ ولی قطعاً این کار هر چه رنگ و بوی دستوری و سفارش دادن باشد، از آن چیزی در نمی‌آید؛ در نهایت کار ما این است که روی یک مسئله ذره‌بین بگیریم و برای بچه‌ها به چشم بیاوریم.

* ما وقتی منتظر جوشش‌ها هستیم، دو نوع جوشش داریم؛ یکی مثلاً مؤسسه‌ای هست که در مرحله الف کار قرآنی می‌کند، همین ناگهان جوشش پیدا می‌کند که برود حاشیه شهر؛ در اینجا شما با یک تشکل طرفید که قبلاً شناسایی شده و نزد شما شناسنامه دارد، او شما را می‌شناسد و شما او را می‌شناسید و بعد که یک تحرکی ایجاد می‌کند، در رصد شما است؛ اما گاهی این جوشش‌ها به سبکی است که اصلاً قبل از آن ماهیت حقوقی شکل نگرفته بوده است؛ یک عده ناگهان دور هم جمع می‌شوند. این‌ها چگونه شما را پیدا می‌کنند و شما چگونه این‌ها را پیدا می‌کنید؟ این‌ها را چگونه در مسئله خود وارد می‌کنید؟ حالا سؤال بعدی‌اش را بعداً می‌گوییم.



یکی از وظایفی که ما داریم رصد است و اگر قرار باشد به صورت سازمانی اتفاق بیفتد، خیلی کار هزینه بری است؛ البته اگر کار پایش جدی انجام شود و یک اتاق رصد رسمی و چند آدم رسمی در کار باشد، خروجی زودتر و بیشتری می‌دهد، ولی به میزانی که بچه‌های ما خودشان حساس باشند... بدنه جبهه فرهنگی در استان کرمان دو میلیون نفری، احتمالاً ۲۰۰ هزار نفر آدم است که این‌ها غیر از اینکه به فکر خود و زندگی خودشان هستند، دغدغه‌ای هم درباره مسائل پیرامون خود دارند و در آن موضوعاتی که ما داریم، به صورت جدی دغدغه دارند. ما با همه ۲۰۰ هزار نفرشان مرتبط نیستیم، ولی با ۲۰۰ نفرشان مرتبط هستیم؛ این‌ها به بهانه‌های کارهای دیگر، به بهانه‌های آن جوشش‌های دیگر، مجمع‌هایی که از آن جوشش‌ها شکل گرفته‌اند، با ما ارتباط دارند و...

* یعنی ساختار اطلاع‌رسانی سینه به سینه است؟

تقریباً. اینکه ما به این رشد رسیده باشیم که امروز بتوانیم میدانمان را کامل بپاییم، حتماً نرسیده‌ایم؛ یعنی حتماً گوشه و کنارها اتفاقاتی می‌افتد که ما مطلع نیستیم، ولی وقتی ذره ذره از فضای حاشیه شهر شروع می‌شود، مقداری آن فضای انگیزشی که حضرت آقا و بعد آقای پناهیان و رحیم پور و... دانه دانه می‌آیند طرح می‌کنند... و یک فضای انتخاباتی که احساس می‌کنیم که ای‌وای ما با مردم فاصله داریم، هر چه گفتیم نهایتاً یک چیز دیگر شد، این مسائل است که زمینه‌هایی فراهم می‌کند. گاهی هم غیر از این میدان و زمینه‌ای که توسط فضای انگیزشی فراهم شده است، قطعاً جهت‌دهی‌هایی از طرف ما می‌شود؛ یعنی مثلاً در دعوت از آدم‌ها در فضای انگیزشی، انتقال اینکه آقای فلانی الآن در حاشیه شهر کرمان ۱۱ هزار نفر آدم جمع کرده است و جبهه معارض به بهانه بچه‌های افغانی حاشیه شهر کرمان، از این ضعف فضای حاشیه شهر کرمان استفاده می‌کند و یک مرکز آموزشی برای این‌ها راه انداخته و بهائیت را در منطقه ترویج می‌کند و ۱۱ هزار آدمی دارد که با یک سوت به میدان می‌آیند. وقتی ما این را سینه به سینه پخش می‌کنیم و این قصه را وسط میدان می‌اندازیم، این مثل آن ذره بین گذاشتنی است که می‌گوییم این آسیب را داریم به میدان می‌آوریم و آدم‌ها بروی آن حساس می‌شوند و آن جوشش جهت پیدا می‌کند. جوشش‌هایی که در میدان اتفاق می‌افتد، اگر جدی باشد و استمرار داشته باشد، بالاخره معمولاً به چشم و گوش ما می‌خورد.

* الآن آن مرجعیت را شما پیدا کرده‌اید؟

تا یک حدی و به اندازه تلاشمان، بله.

* آفتی که این روش دارد و در یک نسل اتفاق می افتد، این است که ارتباطش با سیستم قطع می شود؛ مثلاً یکسری هستند که مؤسسه خودشان را دارند اما به یک بهانه ای کارشان با شما گره می خورد؛ اما وقتی من خیلی دیر می خواهم به این سیستم اضافه بشوم، آن اتفاق منقطع می شود؛ برای این چه تدبیری دارید؟

این تذکر می خواهد؛ یعنی شاید ما برایش سیستم روشنی تعریف نکرده ایم، اما توجه و تذکر دادن به خودمان و ثبت کردن در سیستم لازم است که مثلاً شورای برنامه ریزی ما باید همیشه به سمت جوان گرایی پیش برود و این قصه را در شورا ببینیم؛ در بدنه جبهه مان باید همیشه به فکر جانشین پروری و جایگزین پروری باشیم، اگر بچه هیئتی های یک نسل را جمع کردیم، حواسمان باشد که همین الآن یک دوره سنی تعریف کنیم، یعنی برایشان تعریف بکنیم؛ مشعر ما حتماً باید یک دوره سنی و یک میانگین سنی داشته باشد و حتماً برای هر آدمی یک فضای جایگزین و جانشین دیده باشیم. اینکه آیا صد درصد در این کار موفق بوده ایم و به آن توجه داشته ایم، نه، ولی تقریباً سمت وسویمان این قصه بوده است. در گفتگوهایی که با دوستان و رصد تهران و بچه ها می کنیم می گویند در این قصه اگر خیلی موفق نبوده ایم، ناموفق هم نبوده ایم، یعنی حواسمان یک مقدار به آن بوده است.

* این برای ما سؤال است که آیا جبهه فرهنگی متشکل از مؤسسات است یا افراد هم می توانند جزء آن باشند؟

به نظرم جامعه و جبهه ما را افراد تشکیل می دهند؛ حالا افراد در سایزهای مختلف، یا انفرادی یا در کنار هم.

* خب، در آن توضیحی که شما دادید، فقط مؤسسات بودند.

نه، مؤسسات نه.

* گفتید که این ها دور هم جمع می شوند و یک تشکل تشکیل می دهند.

نه، تشکل الزاماً یک مؤسسه نیست.

* یک ساختار که دور هم می آیند، یک تیم می شود، بعد این تیم ها جماعت را تشکیل می دهند، جماعت ها هم جامعه را شکل می دهند و جامعه ها هم می آیند جبهه را تشکیل می دهند...



خوب، بله، آن سیستمی که از درونش مفهومی که بخواهیم به آن جبهه بگوییم...

*** یعنی کاملاً این خوشه است و یک نفر از آن پایین می‌تواند تا بالا بیاید.**

به نظرم نمی‌شود یک آدم فعال، توانمند و پراکنده باشد که به هیچ‌کدام از این‌ها وصل نشده باشد؛ یعنی یک آدم تنهای در میدان فعالان فرهنگی که به هیچ‌کس و حتی به یک نفر دیگر وصل نشده باشد؛ من فکر نمی‌کنم خود این آدم بتواند کار جبهه‌ای بکند و بتواند به بدنه جبهه وصل بشود؛ لذا ناخواسته، نه اینکه تعریف شده به هم وصل و خوشه می‌شوند.

*** شما یکی از این روش‌های جبهه‌سازی را «هم‌افزایی» فرمودید؛ یعنی همگرایی؛ یعنی اینکه این‌ها را به هم وصل می‌کنیم و کم‌کم دور هم جمع می‌شوند و... ابزارهای دیگر جبهه‌سازی چه چیزهایی هستند؟ غیر از این هم‌افزایی. مثلاً می‌گوییم؛ می‌گویند سازمان‌دهی بر اساس خدمات؛ یعنی ما یکسری خدمات پایه تعریف می‌کنیم و چون خدمات را می‌دهیم، آدم‌ها می‌آیند دور هم جمع می‌شوند؛ مثل خدمات آموزشی؛ مثلاً فرض کنید خدمات اطلاع‌رسانی، یا مثلاً سازمان‌دهی بر اساس پشتیبانی؛ یعنی مثلاً یک فانوسی می‌گیریم در استانداری و فرمانداری و غیره و امکاناتی که آنجا هست را به جبهه وصل می‌کنیم. خود این باعث می‌شود که ما مرجع بشویم و باعث می‌شود که یک نحو سازمان‌دهی به وجود بیاید. دنبال این سبک‌ها و مدل‌های جبهه‌سازی هستیم که یا باعث ایجاد و یا قوام جبهه می‌شود. یعنی یا ایجاد می‌کند و یا اینکه وجود دارد و قوام پیدا می‌کند.**

من فکر می‌کنم که این‌ها باعث ایجاد نمی‌شود؛ یعنی جبهه را به معنای واقعی آن نمی‌تواند ایجاد کند؛ اول گفتم.

*** فقط همگرایی است که می‌تواند ایجاد بکند؟**

نه، این‌ها قوام کار است، ولی بله، آن همگرایی که محورشان قصه جوشش است باید باشد.

*** جوشش که پیش‌فرض مخاطب ما است؛ اگر جوشش باشد، می‌تواند کار فردی بکند؛ لزوماً محدوده‌اش کار جبهه‌ای نیست. اینکه این جوشش‌ها جبهه بشوند، در واقع مسئله ما است. اینکه با چه فرمولی آن جوشش، جبهه می‌شود. درست است؟ یعنی شما که وظیفه‌تان جوشش نبود؛ خودتان گفتید که جوشش طبیعی است؛ یا اینکه کمک کنید که طبیعی بشود. شما وظیفه‌تان این بود که این جوشش‌ها را تبدیل به جبهه و به هم وصل کنید. یکی از آن‌ها**

را فرمودید هم افزایی یا همگرایی از طریق اتاق عملیات مشترک، از طریق دیدارها و نشست‌های صمیمانه. من دارم حرف‌های شما را می‌گویم، اگر اشتباه می‌کنم بگویید. می‌خواهم از این سبک‌ها باز هم در بیاوریم؛ این‌ها خیلی مهم است؛ این‌ها آن قلق‌هایی است که خیل‌تجربه‌های شما را ارزشمند می‌کند.

آن پشتیبانی‌های حداقلی و آن توانمند کردن‌ها، جزء وظایف ما است و عین عباراتی است که حضرت آقا در دوم اردیبهشت فرمودند؛ یعنی وظیفه ما فقط پیدا کردن نیست؛ فرمودند پیدا کنید، متشکل کنید، توانمند کنید، حتی المقدور هم پشتیبانی کنید و مواظبت کنید که به نام خودتان نخواهید بزنی و خودتان هم به صف نزنید. از این قدرت استفاده نکنید که خودتان به میدان بروید. قطعاً با مجموع این‌ها است که به جبهه‌سازی می‌رسیم. ولی تأکید من این است که فقط جرقه‌اش را ما باید پیدا کنیم؛ نباید متولد کنیم؛ آن جرقه اولیه باید باشد.

* خب، اگر بخواهیم اطرافمان را بگردیم و دنبال نمونه موفق جبهه‌سازی باشیم، کجا به نظر شما می‌رسد که الگوی موفق جبهه‌سازی باشد؟ استان، بیرون استان، کشور، خارج از کشور... هر کجا باشد فرقی نمی‌کند.

به سؤالات سختی رسیدیم. در نمونه‌های موفق، هم نمونه‌های بومی می‌شود مثال زد و...

*** الزماً این نیست که بومی باشند.**

نه، این نمونه‌ای است که در ذهن من موفق است. من از یک مؤسسه تربیتی در استان خودم نگاه می‌کنم. آقای قاضی‌زاده و مؤسسه‌ای که دارد، آدم‌های متعددی را با آن همدلی و جماعت شدن به خوبی مدیریت می‌کند. یک جماعت کوچک هستند، تقریباً ده-دوازده نفر. اخیراً این‌ها را به یک اردوی چند روزه برده بودند که ما رفتیم و دیدیم. من احساس کردم آدم‌هایی را که من نمی‌توانم با پول، با امکانات، با تعارف، با تحویل گرفتن و با هر چیزی، پای یک کار بیاورم، آورده است. من زورم نمی‌رسد این‌ها را پای کاری بیاورم که ده روز بیايند و بایستند. آدم‌های متعددی را آورده است. این یک نمونه.

*** کار ایشان تشکل است یا یک کار جبهه‌ای؟ یعنی آن آدم‌ها مال خودش نبودند...**

چرا، آن آدم‌ها مال این مؤسسه‌اند؛ یعنی آدم‌های مرتبط و وابسته به یک مؤسسه‌اند.



* یعنی شما می‌گویید که الگویی که این آقا در مؤسسه‌اش استفاده کرده، در جبهه هم این الگو می‌تواند استفاده بشود.

فراتر از عنوان یک مؤسسه، به عنوان یک جبهه و جماعت کوچک و یک حلقه، حداقل یک سنگراز آن جبهه، این‌ها دور هم جمع شده‌اند، یعنی در محدوده اینکه اسمش یک مؤسسه است، نیستند.

* چه ابزاری داشت که برای شما جذاب بود؟

آن قدری که من به این فضا نگاه کردم، اولاً هدف مشترک چندساله‌ای که دنبالش بودند؛ اردویشان با موضوع دلار در فضای موجود بود؛ اینکه با یک چابکی، زود از یک فضای تربیت مصطلح، صاف رفته‌اند اردویشان را درباره یک موضوع به‌روز برگزار کرده‌اند که این موضوع هم برای آدم‌ها جاذبه داشت، آدم‌ها همه دلشان می‌خواست بتوانند به یک نسل نو جمع نوجوان آموزش بدهند و توانستند قصه دلار را جا بیندازند که دلار اصلاً تعریف و جایگاهش در نظام اقتصادی چیست.

* از این سبک اردوهای مفهومی بود...

بله، از این اردوهای مفهومی و انصافاً خیلی خیلی قشنگ بود که من فکر می‌کنم هنوز در کشور انحصاری باشد؛ یعنی تازه ایشان این کار را کرده است.

* نه، فکر نمی‌کنم.

شبیهش یک کاری در اصفهان شده است. من تازه شنیده‌ام.

* جاهای دیگری هم هست.

نه، فقط در این موضوع؛ در موضوع دلار.

* در این موضوع هم هست.

من نمی‌دانستم.

* {خطاب به شخص دیگر} اسم آن اردو که برده بودند چه بود؟ بله، نظام کاپیتالیسم.

کجا؟ کدام بچه‌ها بودند؟

* آقای تبریزی و آقای دهقان؛ یک روز کاپیتالیسم را بررسی می‌کنند، یک روز هم کمونیسم را

بررسی می‌کنند و... این خیلی جالب بود که بچه‌ها کاملاً این نظام اقتصادی را درک می‌کنند. بگذریم؛ پس این سبک اردوی خلاقانه مفهومی برای شما جذاب است.

و با موضوع روز؛ احساسم این است که این کار، آن آدم‌ها را جمع کرد.

*** این ده-دوازده نفر که گفتید، مدیر اردو بودند یا یکسری دانش‌آموز بودند؟**

این‌ها آن شورای فکری بودند که ۶۰ بچه را برده بودند؛ ۶۰ دانش‌آموزی که چند سال است که از قبل با این مؤسسه مرتبط هستند. این حالا یک نمونه است؛ از این نمونه بگیریم تا نمونه‌های دیگر.

*** از نمونه‌های جبهه معارض هم اگر چیزی به ذهنتان می‌آید بفرمایید؛ یا در کارگروه‌های خاتم، کدامش به نظرتان موفق‌تر است؟**

اگر در جبهه معارض هم یک نمونه بومی بخواهم بگویم، چیزی که از سال‌ها پیش ذهن ما را مشغول کرده بود، جبهه‌سازی یا به تعبیر دیگر، شبکه‌سازی‌ای بود که شیخیه کرمان انجام می‌دهند. سابقه تاریخی دارند که خیلی مفصل است. اگر بخواهم چکیده بگویم، جریان شیخیه از یک جایی در کرمان به قاجاریه گره خورد؛ یعنی یک طبقه اجتماعی شد. این‌ها بعد از انقلاب، آن طبقه اجتماعی‌شان را خیلی سعی کردند حفظ کنند و هم یک نظم شبکه‌ای خوب دارند. بین خودشان فقیر ندارند، یعنی فقرایشان را اداره می‌کنند. سعی می‌کنند بیکار بین خودشان نداشته باشند. برای حفظ شبکه‌شان، پشتیبانی مالی دارند و به خوداتکایی مالی فکر می‌کنند؛ همیشه برای زنده ماندن شبکه‌شان سهمی می‌گذارند؛ مناسبت‌ها و مراسماتشان را با یک نظم و ریتم مشخص انجام می‌دهند. شما در هیچ هیئتی در کرمان و کشور نمی‌بینید که در هیئت محرم، ماشین شما از ده کیلومتری باقی مانده به مسیر رسیدن به مراسم مدیریت بشود. با یک بیسیم جمعی، مشخص است که ماشین شما کجا می‌خواهد پارک بشود و از آن مواظبت می‌شود و با نظم برمی‌گردند. حتی در پوشش، کاملاً با یک ریتم خاص هستند؛ مردهایشان، تابستان و زمستان، کت و شلوار دارند؛ خانم‌هایشان همه چادر رنگی منظمی دارند که چادر رنگی‌شان در کرمان بین سایرین هم ترویج می‌شود؛ چون این چادر رنگی چیز راحت‌تری است نسبت به چادرهای مشکی. این یک نمونه است.

*** تفکراتشان صوفی‌گری است؟**

نه، نقطه اصلی شیخیه، مسئله غلو نسبت به اهل بیت است. مستقیماً سیدالشهداء را شفا دهنده می‌دانند. مدعی‌اند که ما در شریعت با شما مشترک هستیم ولی به نظر می‌آید که آن‌ها در یک نقاطی



گیر دارند. البته آن‌ها قبول نمی‌کنند.

* مسجد دارند؟

بله، مسجد دارند. جالب است که مسجدشان در خیابان اصلی شهر کرمان است و ظهر ماه رمضان وقتی تعطیل می‌شود و همه از مسجد بیرون می‌آیند، خیابان بسته می‌شود. خیابان اصلی به مدت مثلاً ده دقیقه، فقط به خاطر خروج این‌ها از مسجد بسته می‌شود. خیلی انسجام خاصی دارند. شیخیه، بچه‌هایشان را به مدرسه‌های ما نمی‌فرستند. در خانه‌های کوچک، محله به محله آموزش دارند و مدارس غیرانتفاعی تأسیس می‌کنند که در سال فقط یک ثبت‌نام دارند و یک آزمون پایان سال و کاملاً با شبکه آموزشی خودشان پیش می‌روند. این هم به عنوان مثال از جبهه معارض.

جبهه معارض دیگر باز در حاشیه شهر و یکی از اساتید دانشگاه کرمان است که اسمش را نمی‌آورم، چون بهایی بودن او هنوز اثبات نشده است و هنوز یک اتهام است ولی یک اتهام جدی است. این آدم یک مدرسه به اسم بچه‌های افغانی راه انداخته است؛ بچه‌هایی که آن‌ها را در مدرسه عادی راه نمی‌داده‌اند. این نمونه‌ای که می‌گوییم، محور کار است و ۱۰-۱۱ هزار آدم در حاشیه شهر کرمان دارد و شبکه‌ای را ایجاد کرده است که به بهانه دانش‌آموزان افغانی که نمی‌توانند در مدارس معمولی شرکت کنند، این‌ها را آورده است و با یک سیستم خاص که دختر و پسر با هم هستند، آن‌ها را آموزش می‌دهد. فعلاً در سطح دبستان است و دارد به سمت دبیرستان مقطع اول پیش می‌رود. به بهانه آن بچه‌های افغانی، بچه‌های حاشیه شهر که مشکل مالی و غیره دارند هم جذب می‌شوند. برای معتادها برنامه دارد و مدام جماعت‌های کوچکی با یک محوریت به وجود می‌آورد.

* پشتیبانی مالی شان؟

فضای پشتیبانی مالی شان ملموس نیست. ولی به نظر می‌آید که بی‌ارتباط با آن فضای بهائیت که عرض کردم نباشند. این هم یک نمونه دیگر در استان در جبهه معارض.

* خب، اگر بخواهیم فرمول شبکه‌سازی آن‌ها را بگیریم، فرمولشان چیست؟

اگر منظورتان از فرمول را درست فهمیده باشم...

* شما می‌گویید بر اساس هم‌افزایی و همگرایی، جبهه و شبکه را ایجاد می‌کنیم؛ آن فرد بر چه اساسی آن ۱۰-۱۱ هزار نفر را تشکیل داده است؟ فقط بر اساس خدمات اجتماعی؟

به نظرم می‌رسد فضایش فقط فضای تحویل گرفتن و خدمات دادن به این آدم‌ها است؛ خدمات اجتماعی. معتادی که ما حاضر نیستیم حتی از کنارش رد بشویم، او بغلش گرفته، زنده‌اش کرده و احیایش کرده و او الآن می‌گوید که خدا اصلاً همان کسی است که آقای فلانی می‌گوید! آن آدم احساسش این است که او احیایش کرده است و برای این احیا شدن هر هزینه‌های را که آن فرد بگوید، حاضر است بپردازد. این هم به عنوان یک نمونه. نمونه‌های دیگری که در مطالعات شما بوده است و چیزهایی که از امام موسی صدر و آن مدل کارش شنیده‌ایم، برای شما چیز غریبی نیست و بازگو کردن آن ضرورتی ندارد.

* گام‌های بعدی شما برای جبهه‌سازی در آینده چیست؟

آنچه که ما در ایام اخیر تلاش کرده‌ایم و بعد به گام‌های بعدی متصل می‌شود این است که ما دچار یک مشکلی بوده‌ایم که وظیفه جبهه را بسط هویتی دینی و فرهنگی می‌دانستیم که باید فضای جلسه‌های قرآن و هیئت‌ها و صرفاً هنر انقلابی و به قول معروف هنر آسمانی را گسترش بدهیم و ترویج کنیم، همیشه در این حوزه بوده‌ایم و درمان جامعه را فقط در بسط این فرهنگ می‌دیده‌ایم، اما به نظرم این به تنهایی کفایت نمی‌کند. ما باید سمت مسئله محور شدن برویم و اینکه مسئله مردم باید محور کارمان باشد. موافق این هم نیستیم که اصل این بسط هویت دینی را کلاً نفی کنیم و بگوییم ما هیچ وظیفه‌ای در این قصه نداریم؛ بلکه این ریشه‌ای‌ترین کار است. قطعاً بسط هویت دینی و فرهنگی ما می‌تواند جلوی ایجاد آن آسیب‌ها و مسائل را هم بگیرد، ولی اکتفا به این هم کافی نیست. تا یکی دو سال قبل، تا قبل از ۹۵ و صحبت آقا و بعد از آن انتخابات و آن فضا، نگاه جبهه این بود که فعلاً ما بچه هیئت‌ها دور هم جمع بشویم، قرآنی‌ها دور هم جمع بشویم، یعنی همین‌ها جمع بشویم دور همدیگر و یک گعده‌هایی راه بیندازیم و خروجی‌اش نهایتاً این بشود که خودمان را داشته باشیم.

آنجا که حضرت آقا فرمودند بروید سراغ درد مردم، بروید سراغ به قول خودتان قشر خاکستری، حتی به تعبیری خاکستری مایل به سیاه، این نگاه، ما را دچار یک افراطی کرد که همه یک‌دفعه راه افتادند به سوی کارهای صرفاً مسئله محور؛ برخی کلاً کارهای گذشته را نفی کردند که هیئت‌ها و قرآنی‌ها دور هم جمع می‌شدند. گفتند این‌ها را کلاً بگذاریم کنار و صرفاً سراغ مسئله مردم برویم؛ آن را هم تأیید نمی‌کنم و به قول معروف کافی نمی‌دانم، ولی ما در این مدت اخیر تلاش کردیم آن نگاه را هم اضافه کنیم؛ یعنی این‌طور بگوییم که ترویج هویت و بسط هویت دینی، وقتی برای ما ارزشمند



خواهد بود که ما بتوانیم با آن مسئله‌ای از مسائل مردم را حل کنیم. این ترویج نگاه را پیش بردیم و سعی می‌کنیم در آینده مسیرمان این باشد که پیش ببریم و یک مقدار آن را به میدان عمل بیاوریم؛ یعنی ما آمدیم و ذره ذره لیست کردیم که ببینیم آسیب‌های مردم چه چیزهایی است و ما به چه میدان‌هایی باید وارد بشویم و انقلابی‌گری باید به آن مفهوم واقعی دهه شصتی خودش برگردد؛ البته به یک ابعادی از آن؛ بحث‌هایی که امروز یک بخش‌هایی از آن اینجا بود، جهاد سازندگی از آن درآمد، نهضت سوادآموزی از آن درآمد و خلاصه درد مردم از آن درآمد. عده‌ای آدم تا مدت‌ها بدون حقوق و بدون هیچ پشتوانه‌ای رفتند حرکت کردند و نیازهای جدی مردم را رفع می‌کردند. ما باید به آن نگاه برگردیم. ادامه مسیر ما این است. اولاً آن حلقه‌ای که به عنوان انقلابی دور خودمان و برای خودمان درست کرده‌ایم، خیلی محدود است. اگر اول انقلاب ۹۸ درصد مردم به انقلاب اسلامی آری گفتند، اگر بگوییم ۵۰ درصد این‌ها هم در یک جوّ جلو آمدند، ولی ۵۰ درصد باقی‌مانده، آدم‌هایی بودند که انقلابی بودند و زرتشتی بودند، انقلابی بودند و بی‌حجاب بودند، انقلابی بودند و ریش تراشیده بودند، ما مفهوم انقلابی را آن قدر محدود کردیم که اگر آن روز حداقل در شعار می‌توانستیم بگوییم که ۹۸ درصد آدم‌ها به انقلاب آری گفتند، اما امروز در میان فعالان فرهنگی به نقطه‌ای رسیده‌ایم که انقلاب را به آن دو درصد تبدیل کرده‌ایم. تغییر این نگاه، البته چیز سختی است و فقط گفتنش آسان است، ولی به واسطه آن کارهایی که این باور را دوباره برای مردم ما ایجاد بکند، قابل انجام است که مردم ببینند یک فرد انقلابی خودش را نوکر من می‌داند، یعنی نگاه به مردم، آن مفهوم مردم در ادبیات حضرت امام و حضرت آقا باشد که ما وظیفه رشد و ارتقاء مردم را داریم، اما میدان کارها را هم باید به مردم بسپاریم، احساس نکنیم که خودمان باید برویم مردم را هدایت کنیم و این نگاه که یک مقدار پررنگ‌تر آن در ما آخوندها هست که مردم بیچاره‌اند و ما باید برویم رشدشان بدهیم. تغییر این نگاه الزامی است. فکر می‌کنم جهت‌گیری‌ای که ما به عنوان جبهه فرهنگی در این مسیر داریم، تغییر این نگاه است.

* این یکی از کارویژه‌های جبهه است...

تقریباً.

* به نظر شما آیا جبهه به رهبر نیاز دارد؟

بله.

* داریم؟

بله.

* چه کسی است؟

اصلاً جبهه‌سازی کار رهبر است، نه کار مدیر. اینکه آیا ما الآن در استان رهبر داریم یا نه، من حس می‌کنم داریم، ولی آن رهبر من نیستم قطعاً؛ یعنی من دارم اداره می‌کنم.

* شما دبیر هستید.

من دبیرم؛ من دارم فضای جبهه را اداره می‌کنم...

* چه کسی را در استان رهبر جبهه می‌دانید؟

در استان نگاه ما و آن ایده‌آل ما این است که نماینده ولی فقیه، جایگاه رهبری جبهه فرهنگی استان است. امام استان، ایشان است.

* توانستید به این سمت بروید؟

داریم به این سمت می‌رویم. ولی برای خود حاج‌آقا هنوز این باور پررنگ نشده است.

* پس شما دو کار دارید؛ یکی اینکه خود حاج‌آقا را در سطح رهبری برسانید و یکی دیگر اینکه بقیه را پای کار بیاورید.

نه، در سطح رهبری که ما نه خیلی می‌توانیم در آن نقشی داشته باشیم و نه ایشان خیلی عقب است؛ یعنی فرض کنید که امام جمعه محترم قبلی، از لحاظ سن، شرایط، نگاه و این‌ها به‌گونه‌ای بود که اصلاً هیچ، ولی در این مسئله‌ها ما با ایشان مشکلی نداریم که قرار باشد ما به جایی برسانیم، نه.

* دفتر ایشان با کیست؟

دفتر ایشان الآن تقریباً با بچه‌های خودی دارد اداره می‌شود.

* یعنی هماهنگ است؟ چون معمولاً دفاترها بعد از یک مدت کوتاه در دسرساز می‌شوند.

در دفتر دو طیف هستند؛ یک طیف از روحانیت که معمولاً وقت آزادتری داشتند و تقریباً در حاشیه بودند و سنی از آن‌ها گذشته بود و دور هم جمع می‌شدند که این‌ها را حاج‌آقا جمع کرده و تفقدی کرده



و آورده است؛ یک طیف هم نسل جوان انقلابی وارد شده‌اند که سطح‌هایشان با هم متفاوت است ولی تقریباً الآن کارهای دفتر را همین نسل جوان می‌چرخانند.

*** شما به عنوان دبیر جبهه طبیعتاً یکی از بزرگ‌ترین وظایف‌تان این است که جبهه را پای کار امام بیاورید؛ و امام را به آن باور امامتش برسانید و او را ارتقا بدهید. خب، یکسری برنامه‌ها مثلاً دیدار آقا با دانشجویان یا دیدار با هنرمندان... اول از این‌ها شروع کنیم تا آرام‌آرام به اصل مطلب برسیم.**

من مفهوم امام را یک مقدار وسیع‌تر از این نگاه می‌کنم...

*** می‌دانم؛ او هم که الآن مصداق اعلای امام است.**

عقیده من این است که در فضای خودمان، تا به آن نقطه می‌رسیم که امامت مطلق را حاج آقا علی‌دادی در دست بگیرند و به میدان بیایند... حاج آقا هم دارند با ما راه می‌آیند، یعنی گام‌ها همین‌جور دارند به هم نزدیک می‌شوند... حاج آقا نگاه اولیه‌شان این بود که ما یک حزب سیاسی هستیم که اسممان را گذاشته‌ایم جبهه فرهنگی؛ ذره‌ذره برای ایشان باور شد که نه، ما واقعاً دنبال قصه سیاسی نبوده و نیستیم و حتی منع هستیم در این فضا و به این شکل که بخواهیم کار انتخاباتی و حزبی بکنیم و میدانی هم که در عمل باز می‌شود را برای همه باز می‌کنیم؛ اینکه بچه‌انقلابی‌ها در آن پررنگ‌تر می‌آیند، خاصیت مجاهد بودن بچه‌ها است، اما به نظر می‌رسد که حاج آقا نگاهش کمی دارد به ما نزدیک می‌شود.

*** یعنی از باب شکسته‌نفسی است که این‌گونه است؟**

نه... دارید ضبط می‌کنید و من یک حرف‌هایی می‌زنم...

*** می‌خواهید قطع می‌کنیم...**

نه، ولی امانت‌داری کنید... یکی از دوستان از کرمان آمد و او هم مثل شما همین کلاه را سر ما گذاشتند...

*** حرف مشکل‌داری است؟**

نه، حرف بدی نمی‌خواهم بزنم؛ یکی از دوستان آمد کرمان و یک مقدار گفت که آقا یک مصاحبه می‌خواهیم بکنیم از چند نفر و یک مقدمه هم تو برای ما بگو. دستگاه ضبط صدا را هم گذاشت و من

نمی دانستم. من هم شروع کردم راجع به همسایه ستادمان که مثلاً معتاد است و این جور مسائل، تا حاج قاسم، تحلیل خودم را راجع به حاج قاسم را گفتم. رفت و تمام شد و بعد از مدتی پیاده شده همه مصاحبه ها را برای من فرستاد. اول از همه دیدم در یک مصاحبه نوشته است آقای افضل. دیدم عین عبارت های من را آورده است؛ گفتم به خدا این اگر دست کسی برسد، یعنی همین همسایه بغلی، من را می کشد. (خنده) من داشتم راجع به مرام مردم کرمان صحبت می کردم که این همسایه معتاد که احتمالاً قاچاق فروش هم هست و احتمالاً فلان هم هست، این مکانی که ما اینجا نشسته ایم را هم مثلاً داده است، یعنی این طور با ما راه آمده است. خلاصه شما هم دیگر... (خنده) سر ما بر باد است...

* این یک تکه را می خواهیم برای آن همسایه بفرستیم... (خنده)

ما هم بلاهایی که سر دیگران آورده ایم را خدا الآن قشنگ در آستینمان کرده است. روزی با یکی از دوستان همین مؤسسه فرهنگی انقلاب اسلامی، در دفتر حضرت آقا در قم راجع به خاطرات آقا، با علما مصاحبه انجام می دادیم؛ بعضی از علما مثلاً باید ۱۵ جلسه می رفتیم و راجع به خودشان می پرسیدیم تا در جملاتشان یک جاهایی بگویند سیدعلی آقایی هم در انقلاب بود که ما از آنجا شروع کنیم و سر اصل مطلب برویم. دقیقاً من جای آقا سید می نشستم و پشت صحنه بودم. کلکی که ما آنجا می زدیم این بود که دوربینمان یک چراغ داشت و یک کلید هم داشت که آن چراغ فقط خاموش می شد. حاج آقا حس می کرد که ما دوربین را خاموش کرده ایم. البته این سیاست ما نبود، سیاست بعضی از افراد بود. نمی خواهم حالا به بالادست ربط بدهم، ولی سیاست بعضی از افراد بود. خلاصه وقتی امروز این بساط شما را دیدم، گفتم ای خدا خیاط در کوزه افتاد! (خنده) برویم سر بحث خودمان. کجا بودیم حاج آقا؟

* داشتید اعتراف می کردید. (خنده)

کدامیک از اعترافات من بود؟!

* اعتراف دفتر امام جمعه...

بله، این را هم بفرستید برای علما. (خنده) احساس من این است که اولاً دبیر جبهه باید روحیه رهبری داشته باشد. من متأسفانه خودم آن روحیه را ندارم. آن روحیه رهبری و پدری را باید داشته باشد؛ یعنی همه احساس کنند که این یک بزرگ تر است که می شود به او اعتماد و تکیه و درد دل و



دعوا کرد. من این‌ها را در خودم ضعف داشتم و این ضعف‌ها را با آوردن یک دوست جبران کرده‌ام. ما در مجموعه دوستی داریم که انصافاً پدر و پدربزرگ مجموعه هستند و خیلی از نظر روحیه‌ای خوب است. اتفاقاً آن آدم نمی‌تواند خوب مدیریت کند، یعنی نمی‌شود ستاد را به او سپرد؛ این ستاد با این تعریف. ولی جبهه‌سازی را او دارد انجام می‌دهد و به‌نظرم خلاصه در این کار یک زوج هنری خوبی شده‌ایم! من کمبودهایی داشتم و ایشان هم کمبودهایی؛ مکمل هم شده‌ایم.

*** خیلی خوب است؛ خود همین اتفاق خیلی ارزش دارد که ما، هم نیاز به یک مدیریت ستادی و میدانی داریم، هم نیاز به یک جنس رهبری که این‌ها اتفاقاً با هم جمع هم نمی‌شوند.**

معمولاً سخت است؛ یعنی اصلاً باید آن پلیس خوب و پلیس بد باشد؛ ولی بهترش این است که جایگاه رهبری را دبیر در اختیار داشته باشد، بعد دبیر یک آدم امین داشته باشد که مدیر باشد. ما در سیاستمان این اتفاق ممکن نیست؛ نه اینکه الآن من نخواهم، چون شخصی که من آورده‌ام، مقداری برچسب‌های سیاسی به او می‌چسبد که متأسفانه باعث می‌شود ایشان نتواند در جایگاه دبیر قرار بگیرد.

سید احمد عبودتیان چند روز پیش کرمان بود. گفتم این آقای فلانی این‌طور است و این چنین ویژگی‌هایی دارد. این فرد اگر سیاسی نباشد، واقعاً حق این است که او حتی سیستم را اداره بکند و به‌نظرم ایده‌آل در جبهه این است که این‌طور باشد؛ یعنی آن جایگاه ابوت و بزرگتری را آن فرد داشته باشد و یک امین داشته باشد که اداره کند.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای سید محمد جعفر امامیان

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب
اسلامی استان کرمانشاه





بسم الله الرحمن الرحيم

* خیلی خوش آمدید؛ با توجه به اینکه ما می خواهیم راجع به موضوع جبهه سازی صحبت کنیم و در جبهه سازی یکسری کلمات مشترک است، یعنی از یکسری کلمات مانند شبکه، جبهه و... زیاد استفاده می کنند و شما هم احتمالاً در این مصاحبه استفاده خواهید کرد، ابتدا می خواهیم این کلمات را از نظر خودتان تبیین کنید؛ نه از نظر شخص دیگری.

همین دو کلمه را؟

* حالا هر کدام که هست؛ تشکل، جبهه، شبکه و هر کلمه ای که استفاده می کنید.

به نظر می رسد تشکل سازی یا متشکل سازی، در واقع تلاش در جهت ایجاد جمع ها و مجموعه های حول یک موضوع و یا یک قالب یا یک جغرافیای خاص است که یکی از وظایف ما است و اگر این جمع های کوچک با اهداف مشخص دور هم جمع بشوند، ما می توانیم تشکل سازی کنیم و این تشکل ها لازمه هر حرکت جبهه ای هستند. ایجاد ارتباط، برقراری ارتباط دوسویه بین همین تشکل ها و جمع های متشکل، به نظر می رسد که شبکه سازی است. اجتماع این شبکه ها با هم، شبکه هایی که در عرصه های مختلف، در موضوعات مختلف، در قالب ها و جغرافیاهای مختلف شکل گرفته اند، اینکه این شبکه ها دست به دست هم بدهند و با هم در یک مسیر و با یک هدف حرکت بکنند، تشکیل جبهه داده می شود.

* یعنی شما می‌فرمایید ما سه سطح داریم؛ یک سطح تشکل، یک سطح شبکه، و یک سطح هم جبهه داریم؟

بله.

* یعنی تشکل، همان مؤسسه‌ها هستند، شبکه، تشکیلی از مؤسسه‌های تخصصی و دور هم جمع شدن است، جبهه هم ترکیبی از شبکه‌های تخصصی است.

بله، همین‌طور است.

* افراد هم می‌توانند فارغ از مؤسسه‌ها جزء جبهه باشند؟

بله، افراد هم قطعاً در جبهه حضور دارند؛ ممکن است این‌ها در درون تشکل‌ها نباشند و حتی در درون شبکه‌ها. البته افراد در شبکه‌ها هم می‌توانند باشند، قاعدتاً در میان جبهه هم هستند.

* ابزار جبهه‌سازی و شبکه‌سازی چیست؟ چه روش‌هایی دارید برای اینکه این کار انجام بگیرد؟

هدف مشخص و یا مسیر مشخصی که عده‌ای از مجموعه‌ها دارند سیر می‌کنند و به دنبال رسیدن به آن‌ها هستند، می‌تواند مهم‌ترین زمینه برای تشکیل جبهه باشد. اگر در واقع همه مجموعه‌ها و یا همه شبکه‌ها در عرصه جامعه به دنبال هدف خاصی باشند، می‌توانیم جبهه‌ای متشکل از آن شبکه‌ها داشته باشیم. در عرصه شبکه هم همچنین. بالأخره باید عناصر و مجموعه‌های این شبکه در قالب خاصی باشند، و یا هدف و روش خاصی را برای رسیدن به آن اهداف پی بگیرند که این روش مشترک و یا اهداف مشترک، این‌ها را دور هم جمع می‌کند.

* یعنی صرف اینکه هدف مشترک داشته باشند، آن شبکه تشکیل می‌شود؟

نه، صرف این نه. این یکی از مهم‌ترین ملزومات و لوازم تشکیل شبکه و یا جبهه است؛ ولی قطعاً تشکیل شبکه و یا جبهه، نیازمند یک مدیریت واحد و رهبری واحد است؛ اگر عناصر و مجموعه‌ها نپذیرند که حول یک محوریت واحد جمع بشوند، قطعاً شبکه و یا جبهه‌ای تشکیل نخواهد شد.

* این می‌شود یک نکته؛ نکته دیگر؟

نکته دیگر اینکه ایشار و از خودگذشتگی، در خیلی از مواقع لازمه تشکیل شبکه و جبهه است. در تقسیم وظایف و تقسیم عرصه‌ها و محورهای فعالیت، گاهی اوقات ممکن است یک مجموعه، توانمندی‌ای



بیشتر از آنچه به او واگذار می شود داشته باشد، اما باید ایثار کند و در واقع از آن توانمندی ذاتی خودش کوتاه بیاید و عرصه را به دیگران واگذار کند. همین ها به نظرم می رسد.

*** هدف، مسیر، مدیریت و ایثار؛ حالا این مدیر چه کسی باید باشد؟**

مدیر باید کسی باشد که مقبولیت جبهه و آن شبکه را داشته باشد؛ از لحاظ توانمندی های گفتمانی هم دست برتر را در آن جبهه و شبکه داشته باشد و توانمندی مدیریتی هم داشته باشد.

*** امروز در استان شما مقبولیت را چه کسی دارد؟ مثلاً شورای راهبردی مقبولیت لازم را دارد؟ یا اینکه شما به عنوان دبیر باید مقبولیت داشته باشید؟**

به نسبت آن چیزی که در استان ما هست، به نسبت این ها مقبولیتشان بیشتر است و اتفاقاً وقتی همین سال قبل رصد کردیم و حتی با مهم ترین کسانی که با جبهه همراهی نداشتند وارد مذاکره شدیم، هم ما و هم دوستان مجموعه بنیاد، پیشنهادهای غیر از وضعیت فعلی و عناصر فعلی نداشتند.

*** اگر به جای این ها یک نفر را بگذارید چه؟**

به جای چه کسانی؟

*** به جای شورای راهبردی، بالای سر کار، یک نفر بگذارید که رهبر باشد.**

متأسفانه الآن با توجه به فضای عمومی ای که در بدنه نیروهای انقلابی و مذهبی وجود دارد، باید روی آن یک نفر اجماع کلی داشته باشند.

*** فکر کنید که اجماع نداشته باشند؛ چه می شود؟**

اگر اجماع نداشته باشند، فعلاً پذیرشی وجود ندارد.

*** فکر کنید پذیرشش نباشد؛ ۵۰ درصد که پذیرش دارند.**

نمی دانیم که ۵۰ درصد پذیرش دارند یا نه.

*** ۴۰ درصد دارند؟**

حالا باید به نسبت ببینیم...

*** اگر آدمی پیدا کنیم که ۴۰ درصد پذیرش داشته باشد، مثلاً الآن شورای راهبردی شما ۸۰**

درصد پذیرش دارد، یک آدمی را می‌گذاریم آنجا که ۴۰ درصد پذیرش دارد، ولی بازدهی آن یک آدم، ۱۰۰ برابر آن شورا است.

چرا؟

* چون متمرکز است، قائد است؛ مشخص است.

نه، ما باید مدیریت میدان را تمرکز بدهیم به آن نفر، درست است؟

* نه، مدیریت میدان که با شما است، او می‌خواهد رهبری کند، نمی‌خواهد مدیریت کند.

خب، نگاه کنید، الآن در فضای حال و موجود جامعه، به نظر می‌رسد که لازمه راه حرکت جبهه‌ای، یک کمیته مشورتی است.

* کمیته مشورتی داشته باشد، ولی بالای سر این کمیته یک نفر باشد. این تمرکز در رهبری خیلی می‌تواند کمک کند.

بله، به شرط اینکه مقبولیت باشد و توانمندی رهبری به سمت دیکتاتوری پیش نرود. از لحاظ اینکه ذات فضای موجود جبهه این است که متأسفانه شیاطین ورود پیدا می‌کنند، نفوذ می‌کنند و شبهه افکنی می‌کنند، از هر حرف و عملی می‌خواهند دودستگی ایجاد کنند...

* الآن شما با هیئت اندیشه‌ورز استان، واقعاً کارتان راه می‌افتد؟!

یک بخش اعظم از کار، بله.

* چه کاری راه می‌افتد؟

در واقع خیلی از تبعاتی که می‌خواهد دامنگیر جبهه بشود، به واسطه این‌ها می‌تواند برطرف بشود.

* چگونه؟

به واسطه اینکه این‌ها ناظرند و در جریان امور هستند. ما نمی‌توانیم به صورت هفتگی یا ماهیانه، گزارش ریزه‌ریز برنامه و پروژه‌ها را به عناصر جبهه بدهیم؛ خیلی‌ها در جریان نیستند، ولی از بیرون متأسفانه شیاطین دست‌به‌کار هستند و شبهه‌افکنی و شایعه‌سازی می‌کنند و همه این‌ها را یک نفر نمی‌تواند جواب بدهد. ولی وقتی یک جمعی هستند و در آن جمع شبهات و شایعات بررسی می‌شود، اگر نقطه‌نظری داشته باشند گفته می‌شود و اگر آن جمع اقناع بشوند، اقناع آن جمع، بخش اعظمی



از جبهه را قانع می‌کند.

*** اقناع جمع نیازمند این نیست که حتماً بالای سر شما باشند؛ زیردست شما هم باشند می‌توانید اقناعشان کنید.**

نه، در واقع اگر جایگاهی برای اعمال نظراتشان وجود نداشته باشد، قطعاً برای جبهه پذیرفته شده نیست.

*** چرا؟**

خب، پذیرفته شده نیست دیگر.

*** شما که می‌گویید قرار است آن‌ها توجیه و تبلیغ کنند.**

نه، اگر مشکلی هم باشد، آن جمع باید جلوی آن مشکل را بگیرند. یعنی اگر واقعاً ایرادی می‌بینند، باید ورود پیدا کنند. البته می‌دانید که استان ما فعلاً شورای راهبردی ندارد؛ ما شورای راهبری داریم. و این شورای راهبری کمک‌کار ما است. ما کمی هم ابا داشتیم از تشکیل شورای راهبردی در آن سطح. شاید به همین ملاحظاتی که شما دارید می‌فرمایید. یعنی ما شورای راهبری را که گذاشتیم، چون هم‌زبان هستیم، از جنس خود ما هستند، حال یک سطح از ما بالاترند، نه اینکه خیلی فاصله داشته باشیم. حرف همدیگر را در حوزه اجرا می‌فهمیم. به همین خاطر راحت داریم تعامل می‌کنیم و این‌ها در جریان امور قرار می‌گیرند و نظارت می‌کنند؛ در عین حال ورودهایی هم در بحث اعمال سیاست‌ها و نظرات دارند و ما هم استقبال می‌کنیم. اما قطعاً ما خودمان هم ابا داریم از تشکیل شورای راهبردی در سطوح اندیشه‌ورزان برای مدیریت اجرایی و نظارت اجرایی بر جبهه؛ چون آن اندیشه‌ورزان خیلی در جزئیات و در روند امور اجرایی جبهه نیستند و با کف میدان فاصله دارند و خیلی از ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایی که مدنظرشان است، شاید واقعاً در کف میدان نشود اجرا کرد و ملاحظات جاری جبهه را خیلی در جریان نیستند و در بدنه جبهه نیستند. اما ما از آن شورای راهبردی به صورت گسسته در حیطه اندیشه‌ورزی در استان استفاده می‌کنیم.

*** شما در استان، غیر از این چهار چیزی که فرمودید، یعنی هدف، مدیریت، مسیر و ایشار و از خودگذشتگی، از چه ابزارهای عملیاتی استفاده می‌کنید برای شبکه‌سازی؟ و چگونه هدف این‌ها را یکی می‌کنید؟ چطور این‌ها را تحت مدیریت واحد می‌آورید که بپذیرند؟**



خب، آرمان‌های مشترک را وسط می‌گذاریم و با هم بازخوانی می‌کنیم.

*** یعنی چه می‌کنید؟ جلسه می‌گذارید و همه را می‌آورید و آرمان‌هایتان را با هم بازخوانی می‌کنید؟**

بیشتر اوقات نه، تک به تک. یعنی آن مسیر اولی که به خصوص در مسیر شناسایی و یارگیری در جبهه داشتیم، سعی کردیم با هم یک بار این‌ها را مرور کنیم و در جلسات مختلف سعی می‌کنیم این‌ها را باز هم بازخوانی کنیم. در واقع یک ابزار بسیار ویژه‌ای که دست ما است، همان بحث فرمایشات حضرت آقا در دوم اردیبهشت و ۱۹ آبان است که یکی از ابزارهای بسیار مهم و اسناد بسیار مهم برای ما است.

*** پس شما یکی یکی افراد را می‌آورید و توجیه می‌کنید؟**

اصلاً ما می‌رویم پیش آن‌ها. رفته‌ایم و این کار را کرده‌ایم.

*** می‌روید و خودتان را به جمع ملحق می‌کنید و یکی یکی یارکشی می‌کنید؟**

بله، گاهی اوقات جلسات عمومی هم می‌گذاریم؛ هر دوی این‌ها.

*** بعد از اینکه آن‌ها را آوردید، چه می‌کنید که این‌ها تثبیت بشوند؟**

در برنامه‌های مختلف، در شبکه‌های مختلف، این‌ها را متصل می‌کنیم و این دوستان در قالب همان شبکه با جبهه ارتباط دارند و در همین حرکت‌های جبهه‌ای هم که به صورت کلی در استان داریم، از این دوستان فراخوان می‌کنیم و این‌ها حضور دارند، ارتباط دارند، ابزار و وسایل ارتباطی‌ای هم که بین خودمان و جبهه برقرار کرده‌ایم، از آن ابزار و وسایل هم برای تداوم ارتباط استفاده می‌کنیم که این حس و روحیه در بچه‌ها زنده بماند. گاهی اوقات عملیات‌های مشترکی هم که توانمندی اجرایش باشد تعریف می‌کنیم.

*** شما در استان یا کشور، جبهه معارض سراغ دارید که خوب کار کند و به صورت جبهه‌ای باشد**

به همین ترتیبی که شما می‌گویید؟

جبهه رسانه‌ای دشمن و جبهه رسانه‌ای معارض، واقعاً خوب دست به دست هم می‌دهند، یک نقطه را می‌زنند، مورد هدف قرار می‌دهند، همه با هم حمایت می‌کنند، همه ابزارها را هم به کار می‌گیرند. واقعاً تبلورش را در جبهه رسانه‌ای داریم می‌بینیم؛ جبهه‌سازی معارض. فعلاً همین.

*** در جبهه خودی هم نمونه‌های جبهه‌سازی خوب را در جایی سراغ دارید؟**



غیر از جبهه سازی خاتم؟

* در خاتم خیلی متعدد است و بخش های مختلف دارد.

بله، کلیت خاتم. واقعاً ما شاید در این چند سال ابزار و خروجی جبهه ای بهتر از خاتم ندیده ایم. هر چند این هم بالا و پایین داشته و دارد. ولی در درون خود خاتم هم بالأخره بخش های مختلفی در تلاش اند. حقیقتاً مشعر خوب کار کرده است؛ یعنی مشعر خوب سعی کرده است که فضای جبهه ای را ایجاد کند و یک شبکه خوبی را ایجاد کرده است.

* چطور؟

با تعامل خوب با مجموعه سطح کشور؛ هم ارتباطات مستقیم، ارتباطات غیرمستقیم، همایش ها، جلسات، پیامک ها، سامانه پیامکی بسیار فعالی که مشعر دارد واقعاً نقطه قوت آن است. سایت، خدمات، محتوا، تولید محتوا؛ واقعاً در این قضیه خیلی خوب کار کرده و جبهه خوبی را ایجاد کرده است. دیگر اگر بخواهیم بگوییم، مجموعه های که جبهه سازی خوب کرده باشد، خیلی سراغ ندارم که در اندازه خاتم و مشعر کار کرده باشند. بقیه، همه محدودتر از این بوده اند. کارگروه قرآن سعی کرده است بیشتر عملیات کند، جبهه سازی نیست؛ شاید کادرسازی کرده است در یک بخش هایی، ولی جبهه سازی نکرده است.

* جامعه قرآنی عصر چطور؟

نه، به اندازه مشعر موفق نمی دانیم قطعاً. سعی کرده اند یک شبکه ایجاد کنند. شبکه و کادرسازی کنند، ولی هنوز تبدیل به جبهه نشده اند. ولی مشعر واقعاً سعی کرده است جبهه را ایجاد کند.

* اینکه می گوید جبهه، یعنی شما دیده اید که عملیات خاصی انجام می دهند؟

بله، واقعاً موج ایجاد می کنند. ما همین دیشب در جلسه ای که بودیم، جالب بود که مثلاً همه دوستان در جریان و حساس بودند روی این بحث پیامک شعار امسال که «کرامتنا الشهادة» آمده بود. حتی داشتند رصد می کردند که چه کسی این پیامک را ارسال کرده است. معلوم است در این عملیات ها دارند همراهی می کنند و پیامکی که مشعر ارسال می کند برایشان مهم است. در این موج حرکت ها و هیئت های انقلابی که الآن در استان ها داریم می بینیم مشعر واقعاً خیلی خوب در حرکت های رسانه ای موفق بوده است. کارهای رسانه ای خوبی دارد انجام می دهد. شخصیت و شأنیت ویژه ای به این

بچه‌ها و امثال جبهه انقلاب در این هیئات می‌دهد.

* نکته دیگری اگر در این حوزه دارید بفرمایید.

نه، در استان هم سعی کردیم در این حوزه کارهایی انجام بدهیم. مثلاً ما در موضوع تشکل‌سازی، نشریه‌ای منتشر کردیم با عنوان نشریه گفتمانی جبهه که توانسته است در استان یک شبکه و یک تشکل خوب را ایجاد کند و پایدار هم شده است و تقریباً دارد روی پای خودش می‌ایستد. یکی دیگر از تشکل‌های خوبی که اتفاق افتاد در استان، همین تشکل شورای عالی تبلیغ است که علیرغم اینکه خیلی هم سعی کردند آن را دستکاری کنند، الآن تشکل خیلی خوبی شده است.

* دقیقاً چه شده است؟ توضیح بدهید.

ما عناصر تبلیغی جهادی را که در قالب کارگروه تبلیغ دور هم جمع می‌کردیم، برای اینکه بتوانیم این‌ها را در فضای تبلیغ، مؤثر و زنده نگه داریم و تصمیم‌ساز باشند، و از طرفی هم برای اصلاح عرصه تبلیغ و مدیریت تبلیغ در استان که بسیار متشتت بود، پیشنهاد تشکیل شورای عالی تبلیغ را در استان دادیم. این شورا شکل گرفت و با حضور امام جمعه و نماینده ولی فقیه، حضور آقای عراقی به عنوان نایب رئیس این شورا، همچنین گروه‌های جهادی تبلیغی، سازمان اوقاف، سازمان تبلیغات، حوزه علمیه و حوزه نمایندگی ولی فقیه در سپاه و این حلقه کارگروه تبلیغ خود ما، تحت عنوان شورای عالی تبلیغ جمع شدند. الآن این شورا بسیار منسجم، مرتب و منظم، اختلافات تبلیغی را حل می‌کند، ظرفیت‌سازی تبلیغی انجام می‌دهد، محتواسازی تبلیغی را برای مبلغین به تصویب می‌رسانیم و محورهای عملیاتی تبلیغ را در هر ایام تبلیغی تصویب می‌کنیم و برایش تولید محتوا می‌کنیم. افت و خیز هم داشته‌ایم. یکی از مشکلات و ضعف‌های جدی ما در این‌جا، عدم پشتیبانی و حمایت بوده است. یعنی ما دستان خالی بوده است که یک تیم بگذاریم تا یک محتوای غنی برای مثلاً جنگ اقتصادی در ایام محرم تولید کنند. و الا اگر ما این را تولید می‌کردیم، بسترش کاملاً مهیا بود و همه روی آن هم نظر بودند که مبلغان روی این عرصه کار کنند. ولی خب الحمدلله اتفاقات خوب و مبارکی در این عرصه افتاده است. این تشکل ویژه ما بود.

در موضوع تشکل‌سازی اتفاقات دیگری هم افتاد؛ در همین بحث، به بهانه طرح رشد، ما یک تشکل از بچه‌های مستعد و جوان و پُرانگیزه در استان راه‌اندازی کردیم به اسم مؤسسه زارعین و تشکل طرح خط‌شکنان جهاد کبیر که الآن خیلی دارد منشأ خیر و برکت می‌شود. همین امروز خبرش رسید که



همین بچه‌هایی که در این حلقه متشکل شده‌اند، شروع کرده‌اند در دانشگاه‌های مختلف و چنین تشکل‌هایی را راه اندازی می‌کنند و امروز اولین جلسه در دانشگاه علوم پزشکی ما راه اندازی شد.

* چه می‌کنند؟

این‌ها در بحث گفتمان انقلاب اسلامی و کادرسازی برای آینده انقلاب، یک طرح خوب و جامع را پیش‌بینی کرده‌اند و در قالب این طرح دارند یارگیری می‌کنند و جلو می‌روند. ممکن است من کامل در ذهنم نباشد. الآن یک سایت خوب در استان داریم و تشکل خوبی است که حول یک پرتال خبری فرهنگی شکل گرفته که تنها پرتال خبری فرهنگی ما در استان است.

* چه کاری می‌کند؟

در واقع حاوی مهم‌ترین اخبار اولویت‌دار جبهه فرهنگی انقلاب است و آنجا گفتمان جبهه فرهنگی انقلاب را روزانه ارزیابی می‌کنیم. خیلی سایت خوب، فعال و به‌روزی است. هم نشریه اتفاق در کرمانشاه که عرض کردم خدمت شما، هم کربلاییان، جزء معدود رسانه‌هایی هستند که در استان کرمانشاه واقعاً تولیدی هستند و خیلی هم توانسته‌اند مؤثر باشند.

در بحث شبکه‌سازی و کارهای جمعی، در همان بحث مشعر و کارگروه هیئت، ما داریم حرکت خیلی خوبی به تبع مشعر در استان انجام می‌دهیم. واقعاً این شبکه ما محور شده و طوری شده است که الآن کانون مداحان، بسیج مداحان و امثالهم، همه این دستگاه‌ها که قبلاً برنامه‌هایی را برگزار می‌کردند، الآن دو سال است که این‌ها برنامه برگزار نمی‌کنند؛ می‌گویند ما می‌آییم با شما مشارکت می‌کنیم، شما ما را راه بدهید که بیاییم در برنامه شما شریک بشویم.

* چه می‌کنید، چه برنامه‌ای؟

آن برنامه‌های ویژه؛ ما تقریباً یک نشست فصلی داریم با شعرا، مداحان، پاتوق داران، مدیران و روحانیون مبلغ هیئات که این نشست‌ها بسیار نشست‌های خوب و تخصصی و پرمحتوایی است. هیئتی‌ها خیلی خوب استقبال می‌کنند و چون کار، کار کیفی است، همه آن‌ها متمایل شده‌اند که آن جلسات کلیشه‌ای خود را تعطیل کنند و بیایند در این برنامه‌ها مشارکت کنند؛ الآن تقریباً دو سال است که این‌طور است.

* مشارکت می‌کنند یعنی چه کاری می‌کنند؟



یعنی آن‌ها جلسه موازی نمی‌گذارند، جلسه‌شان را می‌آورند با همین جلسه یکی می‌کنند و همچنین در برگزاری برنامه هم مشارکت مالی و مادی هم دارند و هر چه در توان دارند، اینجا می‌آورند و ما محور بحث شده‌ایم. در بحث تبلیغ هم که عرض کردم، محوریت با بچه‌ها است. در قرآن هم محوریت با بچه‌ها است، ولی معارض داریم؛ چون جیب پُرپول اوقاف...

* اوقاف که این کار را نمی‌کند؛ اوقاف فقط مسابقات را برگزار می‌کند!

نه، در استان ما چون موقوفات قرآنی تقریباً یا رتبه یک یا رتبه دوم کشور است، به همین خاطر خیلی ادعایش می‌شود و در این قضیه، یک وروده‌های دیگری هم داشته است؛ هر چند که خیلی کیفی نیست. پیشنهاد هم می‌دهیم که بیایید و همراهی بکنید، تا الآن پا نداده و ادعایش این است که من می‌خواهم مستقل کار کنم. در بحث شبکه‌سازی مثلاً باز بچه‌ها یک ستاد مردمی در حوزه حرکت‌های انقلابی راه انداخته‌اند با عنوان ستاد مردمی در امتداد روح‌الله که این ستاد تقریباً محوریت ویژه‌ای در برنامه‌های انقلابی در سطح استان پیدا کرده و تقریباً یکی از پایه‌های اصلی حرکت‌های خودجوش و انقلابی شده است.

* در این کارها شما از کدامیک از این ابزارهایی که می‌گویید استفاده کردید برای اینکه این‌ها را جمع کنید؟

سعی کردیم همه این‌ها را استفاده کنیم؛ چرا که اگر این هم نباشد، این‌ها شکل نمی‌گیرد. اصلاً اگر ایثارگری آقای ضیغمیان و آقای ساداتی و مثلاً فلان گروه تبلیغی نباشد، این‌ها دور هم جمع نمی‌شوند. یک عده باید ایثار کنند تا این‌ها جمع بشوند. هم نظری و هم مسیری خیلی مهم است؛ بالآخره این‌ها مسیر تبلیغ دین را دارند جلو می‌روند. اگر مسیرشان متفاوت باشد، این‌ها به دست نمی‌آید.

* خب، این‌ها تا دیروز هم، هم مسیر بودند...

بله، آن ایثارگری شاید نبوده است؛ نکته بعدی، آن مدیریت واحد است؛ این‌ها مدیریت واحد را نمی‌پذیرفتند؛ یعنی نه سازمان تبلیغات، مدیریت کسی را می‌پذیرفت و نه سازمان‌های دیگر.

* مدیریت واحد نبوده است که نمی‌پذیرفتند!

بله، ما مدیریت را ایجاد کردیم به واسطه ساختار و سازوکاری که شد.

* پس واقعیت اصلی‌اش این می‌شود که محور ایجاد جبهه، مدیریت می‌کند.



چه شد؟

* آن وقت آن عنصر کلیدی می شود مدیریت واحد.

نه، مدیریت واحد مهم است، اما اگر آن ایثار نباشد کاری پیش نمی رود.

* آن ها دیگر به شما کار ندارد؛ آن ها به میدان ربط دارد.

بله، ولی می گویم لوازم تشکیل یک شبکه این است که کسانی که هم مسیر و هم جهت هستند...

* شما کلاً جبهه را با هم مسیرها تشکیل می دهید، این طبیعی است؛ تا حالا همه این ها بوده

است؛ آدم ایثارگر بوده، آدم هم مسیر بوده، ولی آن چیزی که نبود، مدیریت بود.

بله، آن چیزی که الآن دارد ایجاد می شود و جدید اضافه می شود به مابقی ابزار و لوازم، همین مدیریت است؛ مدیریت معقول

* خوب؛ خیلی ممنون سید جان.

سلامت باشید.

* باز هم نکته دیگری هست که یادداشت کرده و نگفته باشید؟ نکاتی که گفتید خیلی خوب بود.

نه، نکته خاصی نیست.

* خیلی ممنون. عالی. دستتان درد نکند. زحمت کشیدید.

خواهش می کنم. سلامت باشید. یکسری چیزها هم در سؤالات شما بود که بچه ها پاسخ ها را فرستاده بودند، اما شما آن ها را نپرسیدید.

* کدام بود؟

یکسری چیزها مثل جنبش سازی و تفاوت این ها با هم و...

* این ها را به این دلیل نپرسیدیم که چیزی که شما می خواهید را ما می خواهیم؛ نه اینکه از روی کتاب یک چیز دربیاوریم.

چون شما سؤالات را طرح کرده بودید عرض کردم.



* من این کلمات را نوشته بودم، هر کسی یک بخشی از آن را استفاده می‌کند. مگر شما در کرمانشاه جنبش‌سازی دارید؟

مثلاً در مباحث اقتصادی، این حرکتی که بچه‌ها الآن دارند انجام می‌دهند، در واقع یک کار جنبش‌سازی برای مطالبه‌گری از مسئولان است. کار خوبی کردیم، بچه‌ها دور هم جمع شدند، یکی دو جلسه عمومی در حوزه انجام شد و مجموعه منادیان عدالت و اصلاح را در این عرصه راه‌اندازی کردیم.

* دیگر؟

دیگر سلامتی شما.

* چیز دیگری بوده است که نگفتید؟

نه، نکته‌ای نیست.



بیان نکات و ملاحظات





جناب حجت الاسلام والمسلمین انجوی نژاد

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان
فارس





بسم الله الرحمن الرحيم

* چون سؤالات ما مربوط به بحث جبهه سازی است، این سؤالات یک پیش نیاز دارد و آن هم این است که ما تعریف دقیقی از یکسری کلیدواژه ها داشته باشیم که به جبهه سازی مربوط هستند. مثل تعریف شبکه سازی و جریان سازی. ابتدا به عنوان سؤال اول لطفاً این مفاهیم را تعریف کنید تا ان شاء الله به بقیه سؤالات برسیم.

این بحث جبهه سازی، اول یک بحث عقلی است که در طول تاریخ همیشه اتفاق افتاده است؛ چه جبهه حق و چه جبهه باطل. کتاب های دینی ما از اولین کتاب تا آخرین کتاب وقتی می خواستند حق و باطل را معرفی کنند، می گفتند جبهه حق و جبهه باطل و اصلاً قائل به افراد نیستند. این، دو نکته برای ما دارد؛ یکی اینکه باطل را جبهه ای ببینیم و دیگری اینکه حق را جبهه ای ببینیم. باطل جبهه ای است؛ دلیلش هم این است که اقتصاد جهان، پول و امکانات جهان دست جناح مخالف است که باطل است؛ بنابراین آن ها توانایی این را داشته اند که بنشینند فکر کنند و جبهه سازی کنند که ۲۰۰-۳۰۰ سال هم از ما جلو هستند. یعنی آن ها شرق را مستعمره کردند و نیروی کارگیشان را به بردگی گرفتند و خزائن شرق را به باد دادند و بردند برای خودشان و در عوض یک عده را نشانند که فکر کردند و مانیفست نوشتند و جبهه نوشتند و الآن هم همین است. بحث ما دقیقاً در جبهه سازی همین است که قاعده اش این است که بدنه نظام و بدنه مردم باید دست به دست هم بدهند و یکسری اهداف را مشخص کنند و هر کسی با گرایش و سلیقه و امکانات و توانایی خودش برای رسیدن

به آن هدف، پازل ما را تکمیل کند؛ این می‌شود جبهه‌سازی.

خاتم الآن شبکه‌سازی کرده است که همین هم خیلی خوب است که بالأخره بچه‌ها جمع شده‌اند، هیئت‌ها و شبکه‌های دیگر می‌آیند و شرکت می‌کنند، ولی خود خاتم هنوز جبهه‌سازی نکرده است؛ خودش هنوز جبهه نیست؛ یعنی الآن خود خاتم با سراج و اوج که دو بال اصلی تبلیغات هستند، جبهه نیست و کارهایشان را با هم هماهنگ نمی‌کنند و بعد ما فرض می‌کنیم که بدنه نظام دو قسمت است، بدنه انقلابی و بدنه اجرایی که کاری به انقلاب ندارد و ماها در خاتم با بدنه انقلابی نظام هم هنوز جبهه نیستیم، یعنی نه با سازمان تبلیغات، نه با دفتر تبلیغات، نه با اتحادیه انجمن اسلامی، نه با دانشگاه. جبهه یک چیز دیگر است؛ جبهه یعنی اینکه یک اتاق فکر واحد از همه این‌ها یک نماینده داشته باشد و این‌ها بنشینند دور یک میز و فقط وظیفه‌شان جبهه‌سازی باشد، نه اینکه دو ساعت در هفته بروند و بقیه‌اش هم آن قدر بدوند تا جنازه‌شان برگردد.

ما یک اتاق فکر لازم داریم برای جبهه که تا آن اتاق فکر نباشد جبهه تشکیل نمی‌شود. در اتاق فکر هم باید از همه نهادهایی که هستند یک نفر باشد و ما بتوانیم تأمین کنیم که بنشینند فقط خود فرآیند جبهه‌سازی و جبهه‌نویسی را اجرا کند و نظارت بر اینکه جبهه چه کاری کرد؛ مثل اتاق فرماندهی زمان جنگ. فرمانده زمان جنگ از صبح تا شب سر کارش بود؛ چه با دوربین و چه با نظارت میدانی و چه با بیسیم و روی نقشه چک می‌کند.

ما الآن این را داریم؟ نداریم. یعنی ما تعریف نکردیم که این یک شغل است. اعضای جبهه! این شغل است. آقای فلانی ۲۰۰ تا جلسه دارد و ۵۰۰ تا کار دارد و ۳۰۰ تا سرکشی دارد و بقیه هم همین‌طور و من هم همین‌طور به عنوان جبهه فارس. چهار تا آدم باید باشند که در فارس و در اصفهان بنشینند و فقط کارشان ایجاد جبهه باشد و بیایند اختلاف نظرهای را با همدیگر نزدیک کنند و سرکشی داشته باشند و بازرس و نماینده داشته باشند که کارها را تعریف کنند که الآن در بهمن و چهل سالگی انقلاب می‌خواهند چه کاری بکنند. الآن چهل سالگی انقلاب است و ما نمی‌دانیم می‌خواهیم چه کاری بکنیم. ما می‌دانیم! جبهه را نمی‌دانیم می‌خواهد چه کاری بکند. یک دفعه می‌بینیم که ۲۲ بهمن یک طایفه‌ای برای خودشان راه افتاده‌اند و پرچم آمریکا آتش می‌زنند و یک طایفه دیگری مثلاً پرچم فرانسه آتش می‌زنند و یک طایفه دیگری شعار ولایی می‌دهند که هیچ نقطه اتصالی به هم ندارند. یعنی معلوم نیست کجای این پازل است. یعنی آن کسی که می‌خواهد این راهپیمایی را برنامه‌ریزی کند و بعد آن کسی که راهپیما بوده برود خانه‌اش، نمی‌داند که دقیقاً از کجا شروع کرد و به کجا رسید.



بقیه اش هم همین است.

*** پس اینکه اقشار مختلف طبق فرمایش شما با هم هماهنگ باشند و هماهنگ عمل کنند، این می شود جبهه؟**

اقشار یعنی تمام بدنه اجتماع. یک عده هستند که مطیع هستند، یعنی تحت تأثیر جبهه هستند و جریان ساز نیستند. جریان سازها باید با هم هماهنگ باشند که این هماهنگی، اتاق لازم دارد. این از نظر من جبهه است.

*** سازمان دهی این جبهه به چه نوع است؟ به قول شما اتاق فکر لازم دارد، فرمانده لازم دارد یا به یک نوع دیگری است؟**

دو حالت دارد؛ ما نگاهمان همان نگاه جبهه است که جواب داده بود. فرمانده لازم دارد؟ بله، لازم دارد. منتهی فرمانده یعنی چه؟ یعنی کسی که این ها را با هم هماهنگ کند، نه کسی که فرمان بدهد که این ها چه کاری بکنند. ما در کاری که می کنیم باید هماهنگ باشیم. فرمانده زمان جنگ این طور نبود و موقع عملیات هماهنگ می کرد و قبل از آن دستور می داد. این اول. دوم اینکه از هر کدام از این ها یک نماینده باشد. طرف می خواهد برای سازمان تبلیغات جبهه سازی کند، اما اصلاً آشنا نیست که ساختار سازمان تبلیغات چیست. یکی از جنس آن ها باید آنجا باشد. مثلاً در شیراز ما یک شورایی داشتیم؛ شورای برنامه ریزی، ما دیدیم این جبهه نیست و دیدیم هر کار دیگری هم بکنیم جبهه سازی نیست؛ یعنی ما هر چقدر بخواهیم گسترش بدهیم، باز هم نماینده از خود بدنه معلم ها لازم داریم، از ورزشکارها لازم داریم، اگر بخواهیم یک جبهه واقعی داشته باشیم؛ چون این که اصلاً جبهه نیست. تصمیم گرفتیم کمی آن را تبدیل به جبهه کنیم و گفتیم یک شورای ۴۰ نفره می گذاریم و اسم آن را می گذاریم هیئت مدیره جبهه فرهنگی انقلاب.

همیشه می گفتند که اصل جبهه سازی، آن اتاق فکری است که شما می گوید و من گفتم آن شورای راهبردی است. شورای راهبردی با سه - چهار تا آدم هایی که هر کدام در استان ۲۵۰ تا شغل دارند و حالا لطف کنند ماهی یک بار هم بنشینند و ۲۰ دقیقه ای هم راجع به خاتم نظر بدهند. ممکن است در استانی پای کار باشند، ولی اغلب استان ها آدم هایی که برای شورای راهبردی گذاشته اند، آدم های بزرگی هستند که اصلاً وقت ندارند و بعد هم حتی اگر وقت داشته باشند، با هفته ای یک جلسه و دو ساعت نشستن مگر کار جلو می رود؟ هفته ای چهار ساعت هم بنشینند کاری انجام نمی شود؛ ماهی ۶۰

ساعت بنشینند هم کاری نمی‌شود.

ما می‌گوییم یک اتاق ثابت باشد و از هر جایی یک نماینده در آن باشد؛ اتحادیه انجمن اسلامی، بسیج دانشجویی، سپاه، سازمان تبلیغات، شهرداری؛ و از این آدم‌های شورای راهبردی مثل خودمان، آقای دژکام نماینده ولی فقیه و آدم آیت‌الله دستغیب، آدم آقای حدائق، آدم آقای شریفانی، آدم آقای مقامی. این‌ها را آوردیم و به همان آدم‌های شورای عالی گفتیم که شما یک نفر را معرفی کن که جیک و پیک کار شما را بداند و جیک و پیک کار ما را بفهمد و به شما بگوید. چون اینکه ما همیشه منتظر باشیم که شما یک شب از هفته هیچ کدامتان کاری نداشته باشید و جمع بشوید، نه من می‌توانم و نه شما.

اتاق فکر را ۴۰ نفره کردیم؛ از هر جایی که به نظر می‌رسد؛ از رسانه، خبرگزاری فارس، ورزشکارانی که هم ملی هستند و هم مؤمن و هم اینکه همه دوستشان دارند. این را هم آوردیم و گفتیم مثلاً خانم فلانی هم بیاید که قهرمان المپیک است و شش تا مدال آورده است. ۴۰ تا از این‌ها را جمع کردیم و الآن شروع به نوشتن اساسنامه کرده‌ایم؛ یعنی بعد از یکی دو سال که من خاتم بودم، دیدم که جبهه نمی‌شود و الآن ما باید آن را تبدیل به جبهه کنیم و گفتیم هیئت مدیره جبهه فرهنگی و این جمع، اتاق فکر آن قضیه باشند که اگر ما خواستیم برنامه‌ای داشته باشیم، هر کسی بتواند وظیفه‌اش را انجام بدهد.

* این از جبهه‌سازی، حالا در مورد شبکه‌سازی چطور؟

شبکه دارد انجام می‌شود؛ الآن ما ۱۰۰ تا داریم.

* شبکه چیست؟ چه کاری اگر اتفاق بیفتد، می‌گویند شبکه‌سازی شده است؟

مثلاً همه کتابفروشی‌ها را در یک سامانه می‌گذاریم. شبکه‌سازی خیلی چیز سختی نیست. برای اینکه این سخت‌افزاری است و جبهه، نرم‌افزاری است. یعنی قرار است یک محتوا را با هم انجام بدهند، سخت‌افزاری این‌طور است که باید اسم بنویسی و همه داوران در این مدت همه چیز یادداشت کرده‌اند و دارند کارهایشان را می‌کنند و همه نهادها شناسایی شده‌اند؛ NGOها، رسمی و غیررسمی... استانداری کار کرده، شهرداری کار کرده، سازمان کار کرده، خاتم کار کرده، همه کار کرده‌اند.

* صرف شناسایی کفایت می‌کند؟ هماهنگی و هم‌افق شدن لازم ندارند؟

اینکه شما می‌گویید برای جبهه است. شبکه یعنی چه؟ منظور شما این است که کتابفروشی‌ها را جمع



کنید و زنجیره‌ای کنید. منظورتان این است؟

***اینکه افرادی در یک موضوع کار می‌کنند، یا قالبی یا محتوایی، با هم ارتباط داشته باشند و هم‌افزایی داشته باشند.**

این کاری است که خاتم کرده و خوب بوده؛ حداقل در بحث هیئت‌هایش خوب بوده؛ همان مشعر. کارهایی اتفاق می‌افتد و دوباره می‌آیند رفیق و دوست می‌شوند و کارهایشان انجام می‌شود، ولی باز هم وقتی به شهرشان برگشتند، با همدیگر ارتباط ندارند. برای اینکه نقششان نه در پازل خودشان تعریف شده و نه در پازل خود مشعر؛ حتی در پازل شهرشان هم تعریف نشده، یعنی این‌ها وقتی که برگشتند هر کدام می‌روند در هیئتشان می‌نشینند و می‌گویند که خیلی خوب بود، هیچ‌کدام نمی‌روند دوباره دور هم جمع بشوند و فکر کنند که چه کاری با هم انجام بدهیم. این چه شبکه‌ای است؟

***تعریف جریان‌سازی چیست؟**

جریان را جبهه ایجاد می‌کند؛ یعنی مردم جامعه آب هستند و جبهه موج را ایجاد می‌کند. موج را هدفمند می‌کند که چقدر کوتاه یا بلند باشد و کجا پایین بیاید و کجا ساحل است و به کجا می‌خواهند برسند. این هم باز یک وضعی است که ما در بحث عملیات روانی در خودمان واقعاً خیلی حرف داریم، ولی خیلی ضعیفیم. ما عملیات روانی مان برعکس است؛ به قولی که نمی‌دانم این صحبت مال آقا بود یا هر کس دیگر، آن‌ها از گوگوش تا سروش را جمع می‌کنند و از هر کدام استفاده می‌کنند و عملیات روانی‌شان را اجرا می‌کنند و ما اگر دو تا آدم عملیات روانی کار داریم، دو سوم جبهه خودمان با او مشکل دارند؛ آن هم سر هیچ. مثلاً ما آدم اهل عملیات روانی، الآن رائفی‌پور را داریم که قابل استفاده است، اما دو سوم جبهه خودمان با آن مشکل دارند سر هیچ؛ نمی‌دانم چرا. می‌گویند آقا این جمله را چرا گفته است. خب بگویند برادر! مگر تو هر ۱۰۰ جمله‌ای که می‌گویی ۲۰ جمله‌اش غلط نیست؟ حالا این از ۱۰۰ تا، دو جمله‌اش غلط بوده، اما حرف تو را کسی نمی‌شنود. این مشکل وجود دارد.

ما وقتی سراغ کار خودمان می‌آییم، می‌بینیم که جنگ روانی دشمن چه کارهایی کرده است؛ حساسیت‌های جبهه فرهنگی انقلاب را درباره هر ساز مخالفی بالا برده است. یک تکه حرف می‌زند که آقا این را فرموده و آن خانم این را فرموده، بعد همه چیز تمام می‌شود و طرف مجبور است از این جبهه جدا بشود. جبهه‌سازی بدون سعه صدر اصلاً ممکن نیست و موج‌سازی هم از نظر روانی بدون جمع کردن سروش محتوایی تا گوگوش سلبریتی غیرممکن است.



از این گذشته، ما اولاً توان آن‌ها را نداریم؛ آن‌ها هیچ خط قرمزی ندارند و ما کلی خط قرمز داریم. می‌گویند آقا دیدی که فلان کرد؟ همه‌مان منتظریم یک آدمی که می‌تواند در جمع ما موج‌سازی کند، یک غلطی بکند و همه بگوییم دیدی این هم فلان کرد و نشد؟ دیدی این هم از دایره ولایت خارج شد؟ موج‌سازی شرایطی دارد و ما وقتی می‌توانیم موج ایجاد کنیم که توان موج‌سازی داشته باشیم. این کار یکسری متخصص عملیات روانی می‌خواهد و ما در جبهه خودمان ۳۰-۴۰ آدم این مدلی خوب داریم و فقط مشکلش این است که این ۴۰ نفر اصلاً با هم خوب نیستند. چه کاری می‌خواهیم بکنیم؟ چرا خوب نیستند؟ برای اینکه دشمن و شیطان، حساسیت‌های ما را درباره همدیگر بالا برده است. یعنی ما که قرار بوده با مسیحی‌ها و یهودی‌ها جمع بشویم، الآن با همدیگر ۹۰ درصد مشترکات داریم و تمام زندگی‌مان صرف دعوا در آن ۱۰ درصد است که این علیه آن مقاله می‌دهد و آن جواب این را می‌دهد؛ تمام زندگی این است که شیطان نقشش اینطوری است.

*** شما در فرمایشاتان فرمودید که جبهه فرمانده می‌خواهد. این فرمانده چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟ این فرماندهی یک جایگاه است یا براساس توانمندی‌های شخصی افراد مشخص می‌شود؟**

من اعتقاد این است که الآن فرمانده در آن ابعاد نداریم؛ فرمانده‌ای که داریم، از نظر من ستادی است. از نظر من برای این است که تنوعات فکری در سطح جامعه تا این حد زیاد است؛ مثل این نیست که ما بگوییم که یک خاکریز داریم، آن طرف بعث است و این طرف ما هستیم و حالا این فرمانده می‌تواند تشخیص بدهد. الآن ما هزار تا خاکریز داریم که معلوم نیست آن طرف چه کسی است و معلوم نیست ما در این طرف چه هستیم.

من می‌گویم که اتاق فکر، فرمانده جبهه است؛ یعنی یک جمع که در این جمع همه نماینده‌ها باشند و بنشینند و این سعه صدر و تحمل را داشته باشند که نقش خودشان را در پازل پیدا کنند و به هم کاری نداشته باشند. آقا نقش شما در پازل این است و بغل دستی نقشش آن است و اگر دو تا سوتی می‌دهد، سریع نگویند در فرهنگ انقلاب چه می‌کنید. کاری به او نداشته باش، کار خودت را بکن. ما اگر بتوانیم حداقل اندازه مورچه‌ها تقسیم وظایف داشته باشیم که کارگر به ملکه کار ندارد و ملکه به سرباز کار ندارد و هر کسی وظیفه خودش را انجام می‌دهد، موفق‌تر می‌شدیم. ما متأسفانه در جبهه خودی دائم در حال نقد همدیگر هستیم.



* در این سیستم نمی‌شود مثلاً شخصی مثل امام جمعه شهر، یا نماینده ولی فقیه در استان فرمانده باشد؟

نه، نمی‌شود.

* که بعد، این اتاق فکر شما بازوی فکری این‌ها باشد.

من می‌گویم آدمش را نداریم. ممکن است بشود، ما اگر این را قانون کنیم، کار را خراب کرده‌ایم. ممکن است در یک شهر، امام جمعه شهر یا نماینده ولی فقیه در استان این پتانسیل را داشته باشد، اما این را اگر قانون کردیم، می‌شود همین که الآن هست. الآن شورای فرهنگی عمومی زیر نظر نماینده ولی فقیه شهر است و ۲۰ سال است معاون فرهنگی آموزش و پرورش می‌آید، سپاه می‌آید و همه می‌آیند و همه هستند؛ الآن مگر اتفاقی افتاده؟ بنابراین اینطوری نیست و ما الآن باید قبول کنیم که شخصیت کاریزماتیک برای فرماندهی جبهه فرهنگی انقلاب نداریم که فرمان بدهد و بقیه اجرا کنند.

* نمی‌شود ساخت؟

چطور بسازیم؟! شخصیت باید ایجاد بشود. الآن اگر امام خمینی هم بود، حرفش آن نفوذ دهه ۶۰ را نداشت. اقوال خیلی زیاد شده است و ما باید چه کنیم؟ ما باید بگوییم که همه باشند و فقط این را قبول کنند که در نقشه جبهه فرهنگی انقلاب نقش تو این است و این را قبول کند و برود؟ این باید‌ها هیچ دردی را دوا نمی‌کند؛ اگر دوا می‌کرد، آقای روحانی روزی پنج هزار «باید» می‌گوید ولی دردی دوا نمی‌شود که بیاید نقشش را قبول کند و برود. این سعه صدر را شما هر وقت ایجاد کردید و دیدید...

* حاج آقا شما فرمودید که ما به جبهه مطلوب نرسیده‌ایم...

گفتم ما به جبهه نرسیده‌ایم.

* تعداد زیادی از دوستان می‌فرمایند که ما در مسیر جبهه قدم برداشتیم و قدم‌های خوبی هم برداشتیم ولی به جبهه مطلوب نرسیدیم و حالا شما می‌فرمایید که ما کلاً به جبهه نرسیدیم.

ما یعنی خاتم؟

* بله.

ساختار خاتم برای شبکه‌سازی بوده است.

* حتی استان‌ها؟

نه، هر کسی ممکن است؛ اصلاً خاتم درباره استان‌ها هیچ بایدی ندارد و هر استانی هر کاری دوست دارد می‌کند و خاتم تأیید می‌کند. یکی از خوبی‌های خاتم این است که استان‌ها مبسوط‌الید هستند و هر کاری بکنند تأیید می‌کند.

* قرار نبود که جبهه‌سازی انجام بدهند؟

بعضی از استان‌ها به دلیل داشتن یک شخصیت کاریزماتیک، توانستند جبهه‌سازی بکنند...

* می‌شود نام ببرید؟

نه، دارم مثال می‌زنم. بعد این استان چرا؟ چون در جلسه خود استان، یک عده از بچه‌ها می‌گفتند که ما از خاتم مشروعیت و مقبولیت گرفتیم و فردا اگر نباشد چه کنیم؟ من می‌گویم اگر این‌طور باشد، نمی‌توانند. باید آن آدم به خاتم مشروعیت و مقبولیت بدهد. اگر از خاتم مشروعیت و مقبولیت بگیرد، معلوم است که استان زیر بارش نمی‌رود. حالا که گرفتیم پس باید آن را سیستماتیک کنیم. این کسی که از خاتم مشروعیت و مقبولیت گرفته، نمی‌تواند در استان حرف بزند. بقیه که ۳۰-۴۰ سال کار کرده‌اند، حرفشان را گوش نمی‌دهند و امام جمعه را هم نمی‌توانیم بگذاریم، چون قانونش می‌کنیم و خراب می‌شود. چه باید بکنیم؟ فقط یک کاری باید بکنیم که یک اتاق فکر در بالا باشد و این به استان بگوید و اگر مسئول خاتم استان حتی یک سرباز بود، بگوید که این را اتاق فکر دارد می‌گوید و همه جبهه فرهنگی تمکین کنند.

* چه عواملی باعث شده است که ما به جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی نرسیم؟

خیلی عوامل؛ ما ده سال جنگیدیم، بعد هم در انزوا بودیم.

* در این هشت سالی که حضرت آقا دستور دادند و خیلی تلاش‌ها انجام گرفت، چه چیزهایی باعث شد که ما به جبهه مطلوب نرسیم؟ نقشه راه درست نداشتیم یا اینکه اصلاً نمی‌دانستیم که جبهه‌سازی چیست؟ یا بودجه کم بوده؟ چه عواملی باعث شده است؟

من اول کار که آمدم خاتم و برای جبهه‌سازی اقدام کردم، همه بچه‌ها را جمع کردیم و همین‌هایی که اینجا گفتم را آنجا هم گفتم و بعد اولین توقعی که داشتند این بود که ما یک مکان داشته باشیم که این‌ها بتوانند کنار هم باشند، اما ما یک ریال هم بودجه نداشتیم. اولین توقع این است که مثلاً



کتابفروشی‌ها گفتند یک پاساژ کتاب به ما بدهید، ما اجازه می‌کنیم تا روی بورس باشیم که بتوانیم اینجا حداقل شبکه باشیم، اما نشد. حداقل کارهایی که ما می‌توانیم بکنیم، بودجه‌ای می‌خواهد. دشمن، حداکثری و به شدت خرج می‌کند و تمام این سلبریتی‌هایی که شما می‌بینید فالور جمع می‌کنند، فکر نکنید موقع انتخابات از روی عقیده‌شان می‌گویند، بلکه یک پول کلان می‌گیرند و می‌آیند همان چیزی که اتاق فکر گفته را دقیق عملی می‌کنند. الآن داشتم صحبت می‌کردم. همین بحث بود و گفتند ما باید برویم جبهه‌سازی کنیم. می‌خواستیم بگوییم که با کدام عده و عده؟ نه اینکه نداریم، پول زیاد است، اما به ماها نمی‌رسد. جبهه‌سازی پول می‌خواهد و هزینه و کار و وقت می‌خواهد. دوره دهه ۶۰ گذشت که ما بسیجی را سوار کنیم که برود کار سازندگی رایگان بکند؛ البته هنوز هم داریم، ولی آن‌طور خیلی کم پیدا می‌شود و با این‌ها نمی‌شود جبهه ساخت؛ چون این کار عده و عده و وقت گذاشتن و فکر می‌خواهد که ما این را الآن اصلاً نداریم. الآن مثلاً می‌خواهید شبکه اجتماعی بزنید؛ آقا فرمودند که بروید روی شبکه‌های اجتماعی کار کنید، چشم کار می‌کنیم، کدام شبکه اجتماعی؟ مثال بزنید.

*** این‌ها یک مقدار به خاطر کارهای ناشیانه خود دوستان بوده که ۱۰ تا شبکه اجتماعی راه انداخته‌اند که یک دانه‌اش هم بی‌عیب و نقص نیست.**

نه، آن‌هایی که قبلاً اتفاق افتاده را رها کنید؛ الآن آقا فرمودند روی شبکه اجتماعی کار کنید. کجا باید کار کرد؟ بگویید، چه اشکالی دارد.

*** نمی‌دانم، شما بفرمایید.**

الآن دو شبکه اجتماعی اول ایران چیست؟ این را که می‌دانید. تلگرام و اینستاگرام. باید همین جا کار کنیم. توقع دارید به سروش برویم؟ برای چه کسی در سروش کار کنیم؟ مردم آنجا نیستند. حالا فرض کنیم رفته‌ایم تلگرام کار کنیم و تلگرام فیلتر است و فیلترش را چه کسی شکسته؟ هات‌گرام و تلگرام طلایی. هات‌گرام و تلگرام طلایی را شما باز می‌کنید، سه تا کانال عضو هستید، وقتی که تلگرام طلایی را باز می‌کنید، خود به خود در سه کانال عضو می‌شوی. امروز دیدم من را در یک کانال عضو کرده‌اند. در کانال یک خانم روانشناس ۳۵ ساله عضو شده‌ام. خودش عضو می‌کند. یعنی کوچک‌ترین احترام به حریم خصوصی افراد در این مملکت نمی‌گذارند. من نگاه کردم آن بالا، دیدم نوشته یک میلیون و ۳۵۳ هزار فالور، اجباری است، مجبوریم؛ تلگرام طلایی می‌گوید من برای رفع فیلتر می‌کنم و در



این کانال‌ها هم باید عضو باشی. من چطور باید تبلیغات کنم درحالی‌که این دست وزارت اطلاعات و به دست دولت است؟ من چطور عضو بگیرم در این تلگرام، درحالی‌که دارم می‌بینم به راحتی، احمدی‌نژاد را فیلتر کرده‌اند و کانال احمدی‌نژاد در تلگرام طلایی به همین راحتی فیلتر است؟ مثلاً کانال‌های پورن و سکس همه چیز ردیف است و آمدنیوز ردیف است و این فیلتر است و از این طرف هم وقتی ما می‌رویم در پوسته تلگرام طلایی، می‌دانید که یک دور به سرور جداگانه می‌رود و بعد می‌رود سرور تلگرام که اینجا هر بلایی دوست دارند با پول سراعضا می‌آورند؛ پول داده‌اند و این را خریده‌اند و حالا من پدر خودم را هم دریاورم، ۱۰ هزار تا را بکنم ۱۰ هزار و ۷۵۰ تا، شب می‌نشیند یک خط می‌کشد، سه هزار عضو من را برمی‌دارد. نمونه این را خودم دیده‌ام. کانال ما را هم این‌طور کردند. ما وقتی می‌خواهیم شبکه‌سازی کنیم، مهم‌ترین ابزارها باید دست حزب‌الله باشد یا نه؟ الآن چه چیزی دست ماست؟

می‌گویند شبکه افق؛ چه کسی شبکه افق را می‌بیند؟ دلتان خوش است؛ مگر با این می‌شود شبکه‌سازی کرد؟

* تبیین خاص خودش را دارد.

خودمانیم، من هم نیستم و نگاه نمی‌کنم. نمی‌رسم. شبکه افق چیست؟ وقتی که من فقط یک ساعت در خانه هستم، آن هم خسته و کوفته، نمی‌نشینم شبکه افق نگاه کنم. بعد آن خانم پیامک می‌دهد که ساعت هشت فلان برنامه جدی فرهنگی اجتماعی سیاسی در شبکه دو پخش می‌شود؛ می‌گویم بابا من از صبح تا شب در این فضا هستم و اگر بخواهم تلویزیون نگاه کنم، شبکه نمایش نگاه می‌کنم، ربات که نیستیم. این مسائل هست. بنابراین ما اصلاً رسانه در اختیارمان نیست و اگر صداوسیما و شبکه سه را هم به ما بدهند به درد ما نمی‌خورد؛ برای اینکه داریم و اثرش را نمی‌بینیم. برای اینکه مردم گزینشی انتخاب می‌کنند و مردم فقط سه کانال ندارند؛ سه هزار کانال دارند. برای برنامه نود می‌زنند شبکه سه، نه برای برنامه من. بعد نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچی به هیچی.

* پس می‌توانیم بگوییم به جز اینکه پول نیست یا کم است، چیزهای دیگری هم نیست؛ مثل برنامه‌ریزی یا...

پول که می‌گویم الزاماً اسکناس نیست. دولت، وزارت اطلاعات، وزارت مخابرات دست ما نیست و شبکه‌های اجتماعی و صداوسیما همه دست آنهاست. اگر بخواهیم ایده‌آل نگاه کنیم، شبکه و



جبهه‌سازی‌ای که در ذهن من است، چیزی در مایه‌های حزب‌الله لبنان است. بیشتر از این ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم و اصلاً این توقع را نداریم که خاتم مملکت را شبکه‌سازی کند و یک جبهه سنگین چند میلیونی درست کند؛ نه، ما فقط می‌توانیم یک اقلیت قوی و بانفوذ باشیم. من می‌گویم هدفمان را بگذاریم روی همین و خیلی هم ایده‌آل نگاه نکنیم که نه، می‌توانیم روی انتخابات بعدی تأثیر بگذاریم. من قائل به این هستم که نمی‌شود کاری کرد. وقتی عقل آدم می‌گوید این طور است، من می‌گویم سال به سال دریغ از پارسال. تمام کارهایی که ما می‌کنیم، اگر به هدف گرفتن نظام اسلامی باشد، داریم انرژی‌مان را هدر می‌دهیم. باید هدفمان را کوچک کنیم و بگوییم که ما می‌خواهیم برای ده سال آینده، شبکه و جبهه قوی‌ای شبیه به حزب‌الله لبنان بشویم که یک اقلیت بسیار قوی، محبوب، بانفوذ و قدرتمند است که در بدنه دولت سهم دارد.

*** چه تجارب موفق‌ی در زمینه جبهه‌سازی و شبکه‌سازی و جریان‌سازی در سطح استان فارس دارید؟**

تجربه موفق‌ی نداریم.

*** هیچ قدمی برداشته نشده؟ می‌توانیم بگوییم که در آن راستا قدم برداشته شده؟ شبکه‌سازی چگونه؟**

شبکه‌سازی کار روتین است و دارد انجام می‌شود. ساماندهی شده؛ مثلاً سامانه شهید باقری، ولی بحث جبهه‌سازی را آدم می‌تواند بگوید که ما حتی نمی‌توانیم کاری کنیم که شش کوچه شهر هماهنگ بشوند و با هم برای میلاد امام زمان بادکنک بزنند و جبهه‌سازی یک موج ایجاد کند و یک قسمتی را در دست بگیرد...

*** آینده جبهه فرهنگی در استان فارس را چگونه می‌بینید؟**

حزب‌الله لبنان.

*** یعنی هدف‌تان این است که به این چنین چیزی تبدیل بشود؟**

هدفی که من دنبالش هستم این است که یک اقلیت قوی، بانفوذ، محبوب، پر قدرت و دارای سهم جدی در بدنه نظام باشیم.

*** چقدر به این هدف نزدیک شده‌اید؟**

همین الآن هم می‌توانیم.

*** یک نمونه موفق از جبهه‌سازی، چه در جبهه خودی و چه در جبهه مقابل سراغ دارید که بگویید این یک نمونه بارز جبهه‌سازی است؟**

من هر چه در جبهه خودی سراغ دارم، تقسیم سراغ دارم. یعنی ما از امت حزب‌الله تبدیل شدیم به چپ و راست و از راست تبدیل شدیم به راست سنتی و راست شمال غرب و شمال شرق و حزب‌الله افراطی و غیره، تا الآن هم که اینطوری هستیم. من در جبهه خودی از اول انقلاب تا الآن فقط تقسیم سراغ دارم. نه توسیع سراغ دارم و نه جبهه‌سازی. در جبهه آن طرف شیطان نیست و شیطان وسوسه‌شان نمی‌کند و هوای نفس ندارند و برای هدف خودشان حاضرند کوتاه بیایند. خیلی راحت هستند و مشخص است و می‌بینید؛ همان جملاتی که آقا در فتنه ۸۸ گفت که همه کنار هم هستند؛ از رقاصه نیویورک تا سلبریتی داخل و تا حزب‌اللهی شش تا شهید داده اصفهان و شیراز و مشهد، تا خواننده و استاد دانشگاه، همه با همدیگر هستند.

این‌ها مبانی‌ای دارند که ما آن مبانی را نداریم و بر مبنای مبانی آن‌ها، آن سه تا مبنای اصلی که فرهنگ غرب دارد، این‌ها راحت بر طبق مبانی جبهه‌سازی می‌کنند و تقسیم‌بندی می‌کنند و ما مبانی نداریم. آن‌ها می‌گویند ما راجع به دنیا سکولار هستیم، راجع به خودت اومانیت هستیم، راجع به وحی و دین سوبجکتیویست هستیم. در این سه تا کلی آدم جمع می‌شوند که یک عده را با اومانیسیم جمع می‌کنند و یک عده را با سکولاریسم و یک عده را هم با سوبجکتیویسم. ما چه؟ جایگزین اومانیسیم چیست؟ جایگزین سکولاریسم چیست؟ ما فقط روی در دستشویی‌ها نوشته‌ایم مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر سکولار. این یعنی کسی که این را نوشته کلاً نمی‌داند که این یعنی چه. نه می‌داند که مرگ یعنی چه و نه می‌داند کنار هم قرار گرفتن آمریکا و انگلیس و سکولار یعنی چه و نه جایگزینی دارد. جایگزین آمریکا چیست؟ جایگزین انگلیس و سکولار چیست؟ ما مبانی نداریم. آن‌ها می‌دانند چه باید بکنند و ما نمی‌دانیم که باید چه کنیم. به نظرم می‌رسد که ما باید یک فلسفه بنویسیم بر این قضیه و یک داستان داشته باشیم و چقدر هم بد است که ما بعد از چند سال تازه داریم درباره نظرها با همدیگر صحبت می‌کنیم. این کارها باید می‌شد؛ بعد از جنگ که اوقات فراغت بود و آن دوره‌ای که آقای هاشمی آمد؛ آن هشت سال کلاً سیستم عوض شد. یعنی بنا پیچید و صراط رفت پی سمت دیگر که الآن در آن صراط هستیم. وگرنه در آن هشت سال که جنگ تمام شد و اوقات فراغت بود، باید دانشمندانمان را جمع می‌کردیم. الآن دیر شده. باید می‌نشستیم



و حرف می زدیم و میزگرد می گذاشتیم و عقل کل قائل نمی شدیم و به همه سهم می دادیم که همه حرف هایشان را می زدند و بعد تقسیم بندی می کردیم.

*** پس شما یک نمونه موفق از جبهه مقابل را فتنه می دانید؟**

نه، فتنه اصلاً موفق نبود.

*** فرمودید که همه آمدند.**

همه آمدند ولی موفق نشد و دلیل اینکه موفق نشد این بود که آقا یک تنه ایستاد.

*** به جز این نمونه موفق دیگری داریم؟**

نمونه موفقش را من در اسرائیل می بینم و در آن صهیونیسم جهانی.

*** می شود راجع به نوع کارشان توضیح بدهید؟**

آن ها از همه چیز استفاده می کنند. آن ها خط قرمز قائل نیستند و اگر کسی یک درصد از اعتقاداتش با آن ها همراه باشد، در همان یک درصد استخدامش می کنند و جبهه سازی آن ها این طور است که برای تقویت خودشان فقط کار می کنند و هر جایی که احساس کردند قرار است به دیگران سودی برسد، اصلاً وارد نمی شوند و فقط و فقط برای سود خودشان کار می کنند؛ گرچه با پرچم سودرسانی و یونیسف و سازمان حقوق بشر می آیند، ولی این یک جبهه است که کاملاً مشخص است، یعنی به هنرمند می گویند این حرف را بزن برای سود من، او فکر می کند که دارد حقوق می گیرد، درحالی که آن حقوقی که می گیرد یک هزارم این سودی نیست که به صهیونیسم می رساند و حقوقش را هم می دهد. آن ها نشسته اند کار کرده اند، ولی ما این طور نیستیم و این خیلی بد است.

*** به هر حال جبهه سازی یک مبنای عقلی قوی دارد و یک مطلوب است؛ فرمایش و مطالبه مقام معظم رهبری به کنار، شما می فرمایید کلاً نشده است؛ فارغ از کار خاتم، این کار جبهه سازی را چه خاتم بخواهد علمش را بلند کند و چه هر نهاد دیگری، چطور باید به این سمت قدم برداریم؟ ما الآن نسل جوان این انقلابیم.**

گفتم! جبهه فرهنگی انقلاب باید تقسیم بشود و گرایش های مختلفش مشخص بشود، این اول. دوم اینکه باید مبانی اش نوشته بشود. سوم، از هر گرایش یک نماینده بیاید که در آن رشته و گرایش مقبولیت دارد و یک اتاق فکر ۲۰-۳۰ نفره، بعد اتاق فکر تبدیل به کمیسیون ها بشود و در این

کمسیون‌ها، نماینده هر گرایش، شغلش همین باشد.

* این واگرایی را چطور باید تبیین کرد؟ یعنی ممکن است عده‌ای از این‌ها اصلاً قائل به این نباشند که ما نیاز داریم و باید بنشینیم با هم؛ کما اینکه در جبهه خودی هم که شما می‌فرمایید تقسیم شده، این حرف دوستان است که می‌گویند ما خودمان تبدیل به یک طبقه شده‌ایم در لایه حزب‌اللهی‌ها که بقیه را نفی می‌کنیم و بقیه هم در جاهایی ما را نفی می‌کنند. این را چطور می‌شود تدبیر کرد تا آقای سازمان تبلیغات، آقای ارشاد، آقای اوقاف و حوزه علمیه و خیلی از جاهای دیگر پای میز بیایند؟

احساس نیاز به وجود آمده است. اگر ما از ۱۰۰ نهادی که در ذهنمان است، ۳۰ تا را هم بیاوریم، بهتر از این است که یکی یکی باشند؛ بالأخره ۳۰ تا بهتر است. کاری که ما در شیراز کرده‌ایم و دو جلسه آن تشکیل شده، همین جبهه جدیدی است که ساخته‌ایم و در همین دو جلسه با اینکه هنوز در مبانی هستیم و دوشنبه هفته آینده هم جلسه سوم است و می‌خواهیم اساس نامه را تصویب کنیم، کلی اتفاقات خوب افتاد؛ با اینکه افرادی که پشت این میز نشستند، خیلی‌هایشان سابقه دعوا با هم دارند، دعوی بد و درگیری که حتی یکی‌شان گفته اگر او بیاید من نمی‌آیم. یک عده هم هستند که آن قدر منیت و هوای نفس و خودخواهی دارند که اگر بیایند، به نظر من برای جبهه ضرر است. اگر نیایند خیلی بهتر است. الآن ما این احساس را داریم که اتفاقاتی دارد می‌افتد؛ البته همیشه احساس می‌کنیم که حتماً کسی به فکر است و کاری انجام می‌شود، اما بعد می‌بینیم که هیچ کسی هم به فکر نیست الحمدلله. به نظرم جبهه‌سازی نیاز به این دارد و باید هزینه‌هایی که می‌دهیم را حتماً یک درصد زیادی از هزینه را باید برای تأمین مدیریت منابع انسانی بگذاریم. اما ما مدیریت منابع انسانی نداریم و اتفاقی نمی‌افتد و بچه‌هایی مثل آقای عبودتیان و آقای هاشمی و حسین یکتا هم می‌آیند پای کار و آن قدر در کار غرق می‌شوند که دیگر نمی‌توانند این وظایف را انجام بدهند. نمی‌رسند که انجام بدهند. یعنی نمی‌تواند به تلفن جواب بدهد و دغدغه‌های مختلف و درگیری‌های ذهنی. باید کسی باشد که دغدغه‌اش فقط جبهه‌سازی باشد؛ از صبح تا شب بنشیند فکر کند، روی نقشه بنویسد که چه شد و چه نشد، آنجا چه اتفاقی افتاد... دائم با تلفن و با وسایل ارتباطی که هست و با تکنولوژی، دائم در حال چک کردن خطوط جبهه باشد. این را ما لازم داریم.

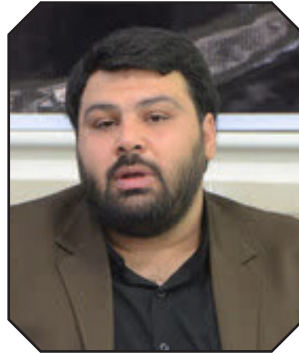
* حاج آقا به عنوان نکته آخر فرمایش دیگری دارید؟

من تا الآن هم فرمایشی نداشتم. فقط حرف زدم.

* نفرمایید. تشکر می‌کنم که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. من عرض دیگری ندارم.

بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای بختیاری

جانشین ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب
اسلامی استان سیستان و بلوچستان





بسم الله الرحمن الرحيم

* چون همه سؤالات ما حول محور جبهه سازی می گردد، برای اینکه به یک اشتراک معنوی برسیم از شما می خواهیم واژه ی جبهه سازی را تعریف کنید.

اولاً بابت زحمتی که می کشید تشکر میکنم، به نظرم می آید آنچه در استان ما (شاید) اتفاق افتاده را باید خدمتتان بگویم؛ قبل از اینکه بخواهیم جبهه سازی را تعریف کنیم، دو واژه متشکل سازی و شبکه سازی را هم باید تعریف شود. متشکل سازی را میتوان این طور تعریف کرد که "گروه های مردمی که وجود دارد یا افرادی که به صورت تکی در این حوزه کار می کنند نیاز هست که دور هم جمع شوند و به قولی دارای مؤسسه و یک گروه و یا یک NGO باشند، یا جریانی که بتوانیم دور هم این ها را جمع کنیم، به نظرم این را باید بگوییم متشکل سازی، یعنی مجموعه های که از افراد مختلف تشکیل شده.

این وقتی تعریف و کم کم درست شد ما دیدیم باید این هایی که در حوزه های مختلف شبکه های تخصصی شدند، حول یک محور، محتوا یا مطلبی که یک امر بالاتر است جبهه بشوند، ما به جمع شدن شبکه های تخصصی حول یک محور واحد را گفتیم جبهه سازی، یعنی جبهه شدن جریان، مثلاً حول محور انقلاب اسلامی مجموعه هایی که شبکه سازی شدند مثل کتاب، مثل گروه های مختلفی که وجود داشتند و تخصص هایی که وجود داشتند، وقتی حول آن می آمدند یک عملیات انجام می دادند به آن جبهه سازی می گفتیم و تعریف خودمان از جبهه سازی به این شکل بود.

*** یعنی تشکل، شبکه، جبهه؟**

بله، تشکل، تشکیل شبکه و جبهه. اما در حوزه شبکه محتوای تخصصی مهم بود و در حوزه جبهه سازی محتوای عمومی و آن محتوایی که دست بالاتر است یعنی موضوع تخصصی نیست یک محتوا و یک امر بالاتر بود.

*** در تعریف شما از جبهه فقط این تشکل ها که بعد شبکه میشدند هستند؟ یا مردم و افراد عادی هم هستند؟**

بله. قاعده اش این است که تلاش بر این باشد که ما بتوانیم شبکه های تخصصی را حول یک جریان، جبهه سازی کنیم. که باز در همان فرآیند در یک جایی قرار می گیرند.

*** منظور از مردم این است که یک فردی هست، در یک زمینه ای تخصص دارد ولی ذیل هیچ شبکه ای تعریف نمی شود، این هم داخل جبهه می گنجد؟**

قاعدتاً تشکیل ...، یعنی خودش هم یک تشکل نیست؟

*** نه، خودش فرد است ولی در یک زمینه تخصص دارد.**

قطعاً از ظرفیت ایشان باید استفاده شود در حول جبهه سازی. یعنی فضایی که ما در استان در ذهنمان بود این بود که به این صورت متشکل سازی، شبکه سازی و جبهه سازی شود، ولی وقتی جلو رفتیم دیدیم یک سری افراد هستند که به این شکل هستند، یعنی نمی شود فعلاً هیچ جایی قرار داد که این اتفاق بیفتد، که البته در جبهه هم خیلی به درد بخور بودند و کاریزما بودند، اما لازمه اش برای اینکه جبهه قوی بشود این است که شبکه سازی و متشکل سازی انجام بشود شاید در بعضی موضوعات بشود استفاده کرد ولی برای یک فرآیند کلی لازم است که یک اتفاقی بیفتد و گروه های کوچک دور هم جمع بشوند تا جبهه اتفاق بیفتد، با نفرات خیلی اتفاق جدی نمی افتد.

*** با توجه به این تعاریفی که از جبهه سازی و شبکه سازی فرمودید، مدل های موفقی از جبهه سازی اعم از جبهه معارض و جبهه خودی در استان حیطة کاری شما وجود دارد؟**

من دو نمونه را می گویم، البته جبهه معارض اطلاق نمی کنم. ما جبهه خودمان را بگوییم؛ اتفاقات مختلفی در استان افتاد، حول محورهای مختلف عملیات جبهه سازی اتفاق افتاد و بچه ها پای کار آمدند، بالأخره خود عملیات تقویت کننده جبهه است، کامل کننده جبهه است، راهبرد جبهه است و



باعث می‌شود که قوی شود، خود سازمان دهی، عملیات را قوی می‌کند، عملیات باعث سازمان دهی می‌شود، این‌ها نکات مهمی است و تقریباً به هم تنیده است و همه این فرایندها آن جبهه را می‌سازد. یکی از بحث‌های ما اربعین بود؛ چون در این سه چهار سال درگیری خیلی بیشتری روی آن داشتیم. ما یکی دو سال اول که اربعین به کربلا رفتیم، دیدیم گروه‌هایی از کشور پاکستان هم در آن فضا می‌آیند و می‌روند، تحقیق کردیم که از کجا و چطور می‌آیند، شناسایی انجام دادیم، دیدیم این‌ها از استان ما و از شهر میرجاوه که تقریباً ۸۰-۷۰ کیلومتر با شهر مرکز استان فاصله دارد، از مرز می‌آیند ولی با شرایط بد و عجیب و غریبی ورود می‌کنند و خیلی مشکلات سختی را تحمل می‌کنند، این شناسایی انجام و به فعالین فرهنگی حول حوزه‌های مختلف ارائه شد، بعد دیدیم گروه‌های مختلف این آمادگی را دارند که برای کمک بیایند و یک کار خدماتی برای این‌ها اتفاق بیفتد، سال اول شاید دو سه هزار نفر آمدند که بعد از سه چهار سال که امسال سال آخرش بود، ۴۷ هزار نفر زائر از کشور پاکستان آمدند و در سیستان و بلوچستان که نه مرز است و نه شرایط مرزی را دارد مورد استقبال قرار گرفتند و راهی کربلا شدند.

نکته‌ای که در این حوزه وجود دارد، فارغ از این اتفاق مهم، شبکه‌سازی و آن جبهه‌سازی‌ای بود که حول این محور اتفاق افتاد، یعنی گروه‌های مختلفی که سال اول شاید تک یا فرد بودند، سال بعد تبدیل به تشکل‌های کوچک شدند و سال بعدش هم شبکه شدند، مثلاً در حوزه رسانه چندین گروه آمدند با هم یک باری را برداشتند، در حوزه ایستگاه صلواتی، چندین ایستگاه صلواتی، چندین هیئت، چندین مسجد، آمدند یک باری را در حوزه اسکان و اطعام برداشتند، دکترها و مجموعه پزشکی آمدند در حوزه بهداشت و درمان کمک کردند. بعد امسال و سال گذشته یک جبهه‌ای جهت خدمات‌رسانی تشکیل شد هم در این طرف مرز و هم در آن طرف مرز، یک خوبی داشت که وقتی به معنی کامل جبهه‌ای عمل شد مردم هم استقبال کردند، یعنی شاید امسال یک عددی حدود یکی دو میلیارد هزینه برد که واقعاً می‌شود گفت که بالای هشتاد درصدش را مردم تأمین کردند و از طریق همین انرژی‌ای که جبهه به دل مردم داده بود با این کار خوبی که اتفاق افتاده بود در گروه‌های مختلف، آن‌ها آمدند به خط شدند، این شناسایی‌ها و این تجربیات و به کارگیری‌ها یک چرخه و یک شبکه کاملی را به وجود آورد.

* جبهه معارض چگونه؟

اینکه گفتم معارض نمی‌خواهم بگویم، ما در استانمان اهل سنت داریم، انصافاً این‌ها معارض



* چه چیزی را شما معارض می‌دانید، همان را بیان کنید.

می‌خواهم نکته‌ای بگویم در مورد شبکه‌سازی که آن طرف وجود دارد؛ اهل سنت یک عنوانی دارند به نام جماعت تبلیغی، این شبکه متشکل از یک فقه و یک صحبت‌هایی در منابر است که جوان‌هایشان به صورت جهادی و شبکه شدن و در ساده‌زیستی کامل به سمت روستاهای مختلف استان می‌روند، یعنی اینکه این‌ها ماهی دو بار داخل روستاهای کل استان ما مبلغینشان که البته همه‌شان هم مبلغ نیستند می‌روند، به این صورت که یک نفر که جلودار و رهبر این گروه هفت هشت نفره است یک آدم روحانی است و بقیه از افراد محلی و شاید افرادی که بخواهند توبه کنند و افراد خیلی مهمی نباشند، می‌آیند کمک کنند، مثلاً با یک آفتابه یا یک پاکت نان کنار جاده می‌ایستند، چون قبلاً در منابرشان گفته شده، ماشینی که از آنجا رد می‌شود می‌داند که این‌ها را برای چه سوار می‌کند، تا نزدیک‌ترین مسیر می‌رساند، از آنجا تا روستایی که می‌روند فرد دیگری می‌رساندشان، تمام کارشان در این حوزه به صورت شبکه‌ای است، بعد این‌ها چکار می‌کنند؟ ماهی دو بار کل استان را اسکن می‌کنند، یعنی راهی که ساخته شده اگر جدید هست می‌گویند، اگر کسی در این روستا مُرده، می‌گویند، در این مجموعه اگر اتفاقی برای کسی افتاده می‌گویند، یک کار دینی-تبلیغی است، مثلاً در روستاها که می‌روند مردم روستا می‌دانند که باید به این‌ها صبحانه، ناهار و شام بدهند، دلی و قلبی است و جبهه هم هستند، این‌ها را تکریم کنند، جا بدهند، در مسجد بخوابند، مواظبشان باشند و روزی که خواستند برگردند همین‌طور، هم برای آن چند نفری که می‌روند خودسازی است و هم برای مولوی یا روحانی‌ای که جلودار این‌ها هست آموزش است، هم برای مردم خیرات و برکات این گروه است.

* فقط اسکن است یا کارهای دیگری هم می‌کنند؟

نه، به این لحاظ اسکن می‌گویم که این‌ها می‌روند در روستاها می‌گویند که مردم بیا بیاید می‌خواهیم تبلیغ دین کنیم، مردم می‌آیند، آن‌هایی که با این‌ها هستند می‌روند با آن‌ها صحبت می‌کنند، پذیرایی انجام می‌دهند، مسجد را تمیز می‌کنند، کار جهادی به آن شکل ساخت و سازی نمی‌کنند، نکته‌ام این است که خروجی و اصل جماعت تبلیغی در هندوستان بود، بعد به پاکستان آورده شد و آن سازمان اطلاعاتی پاکستان هم روی این‌ها اشراف دارد، سازمان اطلاعاتی پاکستان خودش یک جریان خاصی است. تمام این اطلاعاتی که این افراد از روستاها و جاده‌ها و شهرهای مختلف استان



می‌گیرند به مرکز جماعت تبلیغی در استان داده می‌شود که دوازده نفر هستند و دوازده تا عالم اهل سنت هستند و هیچ شخص دیگری بین این‌ها نیست و تمام این اطلاعات به آن جماعت اصلی که وجود دارد داده می‌شود، کلاً یک کار دینی است ولی وقتی از یک پهن‌نگاه می‌کنید می‌بینید یک سازمان‌دهی، شبکه‌سازی و یک جبهه‌سازی فوق‌العاده در این وضعیت وجود دارد و کل کار هم مردمی است، مسجدی که می‌خواهند بسازند می‌گویند چه کسی پول می‌دهد؟ می‌گویند این‌ها.

* بودجه خاصی ندارند؟

نه، به هیچ جا وصل نیستند، کاملاً مردمی است. بر اساس عقاید و دینشان است و خیلی هم شلوغ است، شاید کسی در صف می‌ایستد تا بتواند این حرکت جهادی را انجام بدهد و این لازمه‌اش این بوده که در منبرها گفته شده، در جشن‌های خانوادگی گفته شده، در خانه‌ها گفته شده و این ذاتاً در دل همه این‌ها رفته. این یک طرفش است. طرف دیگرش این است که مثلاً این‌ها می‌خواهند یک مسجدی بسازند می‌گویند چه کسانی پول می‌دهند؟ می‌گویند این سی نفر، این صد نفر، این پنجاه نفر چکار می‌کنند؟ می‌گویند ما حاضریم کمک کنیم، می‌گویند شما فردا ساعت پنج تا هفت بیا اینجا کارگری، یک کار این تیپی انجام شده که خروجی‌اش خیلی خوب است برایشان، یعنی کاملاً سیستم هماهنگ، مردم هماهنگ، حالا شاید شرایط آن‌ها به لحاظ فقهی و منطقی‌شان این‌طوری باشد ولی می‌خواهم بگویم وقتی به عنوان یک جریان نگاهشان می‌کنی خیلی جریان سازمان‌دهی شده و شسته‌رفته‌ای را می‌بینی که یک ظرفیت بالایی را در سازمان‌دهی، شناسایی، اطلاع‌رسانی، ارتباط با مردم دارند و یک تأثیر فوق‌العاده‌ای روی مردم می‌گذارد.

* این جریان در جبهه خودی نمونه مشابه دارد؟

در ایران ندارد.

* یعنی بچه شیعه‌ها از این کارها نمی‌کنند؟

ما یک چیزی به نام تبلیغ داریم ولی این قدر دستکاری شده و سازمان‌ها و ارگان‌ها آمدند کار کردند که گروه‌های جهادی ما شبیه این هستند ولی یک جایی که همه اطلاعات را سازمان‌دهی کند و جبهه و شبکه کند آنجا وجود ندارد! یعنی هم درستاد ضعیفیم و هم در ثبوت.

* با توجه به اینکه استان شما یک استان حساس است، اقتضائات خودش را هم دارد، شما با مسائل مختلفی درگیر هستید، از جمله اینکه وسعت استانتان بسیار زیاد است، با مسئله اهل

سنت درگیرید، آن طرف مرز با پاکستان درگیری‌هایی وجود دارد، این چند تا فاکتوری که کار شما را خیلی سخت می‌کند، شما با وجود این سختی‌ها چه مدلی را برای جبهه‌سازی پیش بردید که بتوانید در جبهه‌سازی و شبکه‌سازی موفق بشوید؟

یک چیزی را بگویم که خیلی جاها شاید تجربی به دست آمده، چون مدلی از قبل وجود نداشت.

* ما دنبال همین تجربه‌ها هستیم

همین همدلی و نشان دادن سطح نفوذ دشمن بود که بچه‌ها را دغدغه‌مند کرد که ورود کنند، بعد که ورود کردند آموزش بود که این‌ها را ساختارمند و سازمان‌مند کرد؛ یعنی زیرساخت‌های آموزشی مهم بود که البته این‌ها را صد در صد نداریم، یعنی جایی که یک ذره‌ای توانستیم بکنیم و کاری بکنیم یک ظرفیتی داریم، و اینکه نفوذ جبهه دشمن تا کجا بوده، بچه‌ها می‌دیدند، لمس می‌کردند و دغدغه‌مند می‌شدند می‌آمدند جلو، پای کار آن مطلب و حرف می‌ایستادند و تا آخرش می‌رفتند. یعنی دغدغه‌مند کردنشان بود که از طریق آموزش و خودسازی، همین دلی که به هم داده بودیم و با هم رفیق شده بودیم سازمان‌دهی شدیم.

* چکار کردید برای اینکه دشمن را بیشتر به بچه‌ها نشان بدهید؟ به صورت طبیعی، براساس آن جغرافیا همه می‌دیدند و مشهود بود یا شما هم کاری کردید؟

یک نکته همین است که در استان ما یک مقداری مشهودتر است، این یک کمکی برای ماست و یک وقتی هم هست که جلسات مختلف می‌گرفتیم، آدم‌های خاص را دعوت می‌کردیم این‌ها می‌آمدند صحبت می‌کردند، مطالبی می‌گفتند و آمار می‌دادند، ما ۱۴۸۰ کیلومتر مرز مشترک داریم، با کشورهای دیگر، هم افغانستان، هم پاکستان، هم دریایی به دو سه کشور آفریقایی می‌خوریم. یک نکته‌ای که ما داشتیم اینکه چون استان ما بزرگ است، شمال استان فکر می‌کند که به جنوب استان خدمات بیشتری داده می‌شود و جنوب هم فکر می‌کند به شمال استان خدمات بیشتری داده می‌شود و یک تضاد فکری بین همه این‌ها بود، ما کاری که کردیم یک برنامه ریختیم، یک اردویی برای بزرگان نخبه گذاشتیم، شمالی‌ها را بردیم جنوب و جنوبی‌ها را بردیم شمال، دیدند که واقعاً در حوزه تخصصی هیچ اتفاقی نیفتاده و این تضادی که بین هم دارند و یک جاهایی با هم بحث و دعوا دارند شاید به ضررشان باشد، باعث همگرایی شد که مطالبه باید از جای دیگری اتفاق بیفتد، ما بگوییم چرا آن طرف کار کردند و آن طرفی‌ها بگویند چرا این طرف کار کردند فایده ندارد، مطالبه اینکه هیچ



کدام از این دو جا کار نشده!

* در قسمت آموزش چطور؟

در آموزش یک بخشی بود که خاتم کمک می کرد، یک بخشی هم توانی بود که در استان داشتیم و از مجموعه های مختلف استفاده می کردیم، بالآخره این ساختارمند شدن و این شبکه مند شدن و متشکل شدن نیاز به آموزش داشت، ما کمترین تعداد NGO ثبت شده در کشور را داریم، با توجه به استان که جوان ترین استان کشور هست خیلی کم داریم، این فرآیند آسانی برای بچه ها نبود، یعنی بلد نبودند و هم توسط سیستم های اداری سخت گیری میشد، سخت گیری هایی که اصلاً لازم نبود اتفاق بیفتد ولی انجام می شد، این آموزش ها را هم از طریق مجموعه خاتم و هم مجموعه هایی که توانایی داشتند مثلاً ارتباطاتی که وجود داشت از طریق استانداری، وزارت کشور، سپاه پاسداران، آدم می آوردیم و به بچه ها یاد می دادیم یا مثلاً چند وقتی چند نفر در ستاد گذاشتیم که تیمی که می آمد این ها را از صفر می برد تا صد که یک تشکل را به ثبت برسانند و یک زیرساختی برای این کار به دستشان بیاید ولی در این حوزه ضعیفیم چون ساختارهای آموزشی خاتم هم به ثبات خاصی نرسیده بود و دائماً در حال تغییر بود، خیلی نتوانستیم از این زیرساخت استفاده کنیم.

*** با توجه به تمام این مشکلات و تعاریف، چقدر به جبهه مطلوب نزدیک شدید؟ می توانید بگوئید الان به جبهه مطلوب رسیدید؟**

ما زمانی که شروع کردیم انصافاً اصلاً بلد نبودیم و فکر نمی کنم کسی در کشور بلد بود! این یک کار جدید بود، یک فکر جدید بود، خیلی از ما کارمند جاهای دیگر بودیم، با همین حرف هایی که حاج حسین آقا و رفقای دیگر زدند، فهمیدیم زندگی یک مسیر دیگری است، باید کند و برویم کار دیگری بکنیم، این را به این لحاظ می گویم که اگر الان یکیم از صد، این صفر تا یک خودش یک بازه خیلی بزرگی بوده، یعنی زحمت زیادی داشته، شاید از الان یک تا پنجاه را دو ساله و راحت برویم اما این صفر تا یک خیلی سخت بود. امروز که این برنامه بود بچه های جبهه آمده بودند، فهم مشترک جدیدی بین همه ایجاد شده بود و به نظرم اینکه گفتمان شبکه سازی، جبهه مردمی، نگاه مردمی، در بین همه اتفاق افتاده این خودش مهم ترین خروجی و دستاورد است، در نقطه ی مطلوب هستیم؟ نه، انصافاً زیرساخت نداریم، مشکل داریم، کمبود بودجه داریم، کمبود نیروی انسانی داریم.

***لطفاً مقداری تخصصی‌تر به این قضیه بپردازید، چه شد که به آن جبهه مطلوب نرسیدید؟ آیا زمان کم بوده یا مسئله‌ی دیگری دخیل بوده است؟**

علت این مسئله تغییر برنامه‌ها و تغییر راهبردهایی است که وجود داشته.

***از طرف ستاد؟**

بله، از طرف ستاد. همین که ستاد برای کل صف‌هایش یک مدل برنامه‌ریزی می‌کند به لحاظ چارچوب‌ها و نه به لحاظ محتوا، چون محتوا واقعاً از پائین به بالاست، یعنی هیچ وقت این‌ها از بالا چیزی را به ما اعلام نکردند ولی به لحاظ همین که چارچوب‌ها را با یک مدل می‌بندند مثل اینکه در استان من خانه وجود ندارد و بودجه پنجره به من می‌دهند! من در و پنجره لازم ندارم و مجبورم این را هم برگشت بدهم، ولی یک استان مثل خراسان یا اصفهان علاوه بر اینکه چارچوب این خانه‌اش را دارد چارچوب چهارخانه دیگرش را هم دارد، همه آن در و پنجره‌ها را هم می‌تواند نصب کند، آن زیرساخت‌ها چون وجود نداشته با اینکه من بالاترین تعداد جوان را دارم، کمترین NGO را دارم، بالاترین معیار را دارم، بالاترین نرخ بیکاری را دارم، استان ما یک استان امنیتی است از یک لحاظ‌هایی، ولی واقعیت این است که پوسته استان امنیتی است ولی مغز مشکلات استان اقتصادی و فرهنگی است، وقتی در استان من یک کارخانه و زیرساخت‌های اولیه وجود ندارد بالأخره سخت است، هم آن و هم اینکه خود خاتم هم دستخوش تلاطم‌هایی شده، این‌ها هم که قطعاً یک مدل مشخصی نیست، صد بار که تا حالا جبهه درست نکردیم که بگوییم این هم صد و یکمی و برویم جلو جدید درست کنیم، دستخوش تلاطم‌ها و بالا و پائین‌هایی شده بود، مجموع این‌ها باعث شد که یک مقدار راه سخت‌تر بشود ولی اینکه هیچ راهی نرفته باشیم، نه! انصافاً رفتیم، همین که گفتمان مشترکی تقریباً ایجاد می‌شود بالأخره سال‌های اول ما سر همین کلمات بحث نداشتیم الآن فهمیدیم این کلمات هر کدام یک باری دارد، همین به نظر من چندین گام ما را جلو برده و انشاءالله از این مرحله بگذریم و یک مقدار سرعتمان بیشتر شود احساس می‌کنم مراحل بعد خیلی آسان‌تر جلو برود.

***به جز این مانع خیلی مهم که بحث برنامه‌ریزی است، چه موانع دیگری وجود دارد؟**

نبود نیروی انسانی، نبود زیرساخت نیروی انسانی، خود ستادها به لحاظ نیروی انسانی واقعاً در مضیقه‌اند و شرایط بدی دارند، مثلاً فقط دبیر را در استان‌ها می‌شناسد ولی حجم باری که به استان‌ها می‌خورد، حجم فعالیت عملیاتی که به استان‌ها می‌خورد از کار سازمان‌دهی و شبکه‌سازی یک مقدار



ما را دور کرده، انصافاً سال‌های اول به بحث شبکه‌سازی و بحث‌های شناسایی و سازمان‌دهی دقت بیشتری می‌شد ولی الآن در عملیات غرق شده. درست است که مکمل آن است ولی بالأخره چون این کار باید الآن انجام شود از آن فرآیند یک مقداری عبور کردیم.

* راه‌کارش چیست؟

به نظرم می‌آید اولاً اینکه، آن دستوری که حضرت آقا دادند شناسایی، سازمان‌دهی، متشکل‌سازی، در حد توان پشتیبانی از عملیات، این اتفاق باید در هر چهار مرحله بیفتد با آن نگاه و رویکردها برنامه ریخته شود، یعنی ما مثلاً اگر قرار است شناسایی داشته باشیم، الآن چند سالی است که ما هیچ اعتباری در حوزه شناسایی عام و تخصصی نداریم، بالأخره نقطه قوت ما نیروی انسانی ماست یعنی ما هیچ نقطه قوتی نداشتیم، الآن خاتم چندین لایه پوست انداخته، شاید مثلاً یک زمانی ما کلی نیرو داشتیم، سپاه استان خودمان آمد نیرو لازم داشت و بچه‌های ما را پاسدار کرد! یک بار دیگر سازمان ارشاد اسلامی نیرو می‌خواست این‌ها را برد، فلان NGO ایجاد شد مثل این مجموعه استان قدس و مجموعه پیشرفت و آبادانی، همه آمدند نیروهایی که در آن جبهه ساخته شده بودند را بردند و این پوست‌اندازی ما و توان اینکه ما نیروی انسانی جدید داشتیم و شناسایی کرده بودیم از جاهای مختلف، باعث می‌شد ما قدرتمان کم نشود ولو اینکه این رویش‌های جدید قدرت جدیدتری هم به ما می‌داد.

* با افرادی که به سازمان‌های مختلف رفتند ارتباط دارید؟

بله، خود همین یک شبکه‌ای است.

* این یک فرصت خیلی خوب است.

خود همین باعث وجود یک شبکه جدید می‌شود، ما الآن بالغ بر دویست نفر در ادارات مختلف آدم داریم، یک عددی هم در سپاه و مجموعه‌های دیگر آدم داریم، این یک توان خوبی است.

* از یک لحاظ اگر نگاه کنیم یک نقص برای شما ایجاد شده که نیروهایتان رفتند.

بله

* ولی تکثیر شدند یعنی حرف شما الآن در چند سازمان تکثیر شده است.

بله، فهم مشترک ما در حوزه جبهه مردمی توسط آنکه آنجا رفته تکثیر شده است. این‌ها آن نکاتی



است که جلو رفتیم، شاید در برنامه ریزی ما این نبوده ولی وقتی شده، کمک بوده، به خاطر این است که نقطه قوت ما نیروی انسانی ما است ولی در ستاد هنوز زیرساخت مناسبی برای نیروی انسانی دیده نشده.

* آینده جبهه مردمی در استان سیستان را چطور می بینید؟

آینده روشنی داریم. من یادم هست، حتی به لحاظ مکانی از یک جای کوچکی شروع کردیم الآن یک جایی داریم که عنایت اهل بیت علیهم السلام بود، دعایی بود که پشت سر این جبهه بود. چند تا خیر آمدند. در حوزه نیروی انسانی ما یک زمانی انصافاً خیلی ضعیف تر از حالا بودیم که فهم این کار را داشته باشند اما در دانشگاه ها و جاهای مختلف، رجوعاتی که به ما میشود ما هر کاری را با یک جای دیگر به صورت مشترک انجام می دهیم تا چند وقت دنبال ماست که آقا یک کار و یک برنامه دیگر داشته باشیم با اینکه او پول می دهد و خرج می کند.

* پس مقبولیت دارید؟

بله مقبولیت عمومی پیدا کرده چون ثابت قدم جلو رفته، یعنی انصافاً ما درگیر موضوعات سیاسی نشدیم، انصافاً بچه ها را بازی ندادیم، کار از بالا به پائین نبوده که فقط صرف انجام کار باشد و بیایم گزارش بنویسیم، همین ها باعث شده که دل های بچه ها نسبت به این طرف جمع تر است و گرم تر است و از آن طرف هم جبهه یک نگاه پدرانهای در بین بچه ها دارد، یعنی الآن که دعوا می شود پیش ما می آیند، یک نفر می خواهد بزرگی کند می گویند از بین ما بروند، می خواهند با فلان اداره ارتباط بگیرند، می خواهند معرفی شان کنند به فلان جا، به اینجا مراجعه می کنند. هنوز همه گیر نشده ولی می شود گفت که ۵۰ الی ۷۰ درصد این اتفاق افتاده.

* الحمدلله، نکته ای یا فرمایش دیگری دارید؟

خیلی ممنون. نکته جدی ام فقط روی بحث نیروی انسانی است، می گویم قدرت ما نیروی انسانی ماست.

* روی نیروی انسانی چکار باید کرد؟

شناسایی و آموزش و بسط این گفتمان. یعنی اینکه ما وقتی یک نیرویی را ولو اینکه می دانیم دو الی سه سال دیگر کارمند می شود اگر بتوانیم درست ظرفیتش را شناسایی کنیم و به اداره و مجموعه



درستی معرفی‌اش کنیم، آموزش و آن بسط گفتمان مردمی را بدهیم در چند سال آینده نیروهای فراوانی را در جاهای مختلف خواهیم داشت که همه با ما هم‌فکر هستند و آن موضوعی که گفتم متشکل شدند و بعد هم جبهه شدند آن جبهه اتفاق می‌افتد.

* تشکر می‌کنم از شما، با تمام خستگی این چند روزه وقت‌تان را در اختیار ما قرار دادید.

سلامت باشید.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب حجت الاسلام والمسلمین تاج آبادی

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی استان
مرکزی



بسم الله الرحمن الرحيم

* برای اینکه به فهم مشترکی از مفاهیم جبهه سازی برسیم، یکسری مواردی که نام می‌برم، لطف کنید تعریفی راجع به آن ارائه کنید تا در ادامه بدانیم راجع به چه موضوعی قرار است صحبت بشود. اولین بحثمان جبهه سازی است، یعنی تعریفی از جبهه سازی داشته باشید. جبهه سازی چیست؟ چه باورها و نگرش‌های غلطی راجع به جبهه سازی وجود دارد؟ بعد هم راجع به مباحث جبهه و جهاد و مردم و فرهنگ که در اینجا می‌گنجد و راجع به تشکیلات و سازمان و فرق جبهه سازی با تشکیلات، فرق جبهه سازی با سازمان سازی، اگر می‌شود تعریف‌هایی ارائه بدهید.

یکی یکی برویم جلو.

* از جبهه سازی شروع کنید. جبهه سازی چیست؟

ما یک انقلاب داریم، یک دفاع مقدس. ما در هر دو جبهه داشتیم. جبهه، صف‌آرایی نیروهای ما است در مقابل دشمنی که به ما حمله کرده است. سال‌ها است که حضرت آقا هشدار می‌دهند و تذکر می‌دهند که جنگ است، جنگ فرهنگی است، جنگ اقتصادی است. در دوم اردیبهشت ۱۳۹۲ فرمودند که دیگر از افراد و حتی گروه‌ها به تنهایی کاری بر نمی‌آید، باید جبهه بسازیم، باید تشکیل جبهه بدهیم. در جبهه مثل همان دفاع مقدس، آحاد مردم باید به جنگ با دشمن بیایند. یک تعریف غلطی که رایج شده این است که بعضی‌ها فکر می‌کردند اگر ما یک هیئت خیلی بزرگی داشته باشیم،

می‌توانیم موج‌آفرینی و جریان‌سازی کنیم. آقا می‌فرمایند حتی از گروه‌ها هم کاری بر نمی‌آید. اگر به تشکیلات برسیم، بنده از کتاب انسان ۲۵۰ ساله خدمت شما عرض می‌کنم که نظر آقا درباره کار تشکیلاتی چیست. بالاخره ایشان تشکیلات درست کرده‌اند، جبهه ساخته‌اند. الگوی آقا هم ائمه (ع) هستند. آقا چیزی از خودشان ندارند. هر چه دارند از پیغمبر اکرم (ص) یا اهل بیت (ع) است که در کتاب انسان ۲۵۰ ساله به این امر اشاره شده است.

کارهایی که تا امروز انجام شده، جوابگو نیست. ما هیئت‌های خیلی بزرگ، مؤسسات خیلی بزرگ، سازمان‌های خیلی بزرگ داریم، دو سازمان اوج و سراج از قرارگاه خاتم بیرون آمد، اما شما ببینید آیا پاسخگو بوده‌اند؟ آیا آن دو سازمان می‌توانند جبهه‌ساز باشند؟ خود آقا در دیدار ۱۹ آبان ۱۳۹۵ فرمودند که من از شما جبهه مردمی انقلاب را خواستم، از شما سازمان خواستم. سازمان‌های پشتیبانی خوب هستند و باید باشند، ولی وقتی به آقا گزارش داده شد که ما فیلم بادیگارد را ساخته‌ایم، چیزهای دیگر را ساخته‌ایم، آقا فرمودند من سالی بیست تا بادیگارد از شما می‌خواهم. هیچ وقت یادم نمی‌رود که یکی از عزیزان فرمودند نمی‌شود، آقا فرمود اگر نمی‌شد تکلیف نمی‌کردم.

جالب است که آقا درباره آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) نگاه جدیدی برای ما باز کردند. فرمودند یک معنای آیه، رفع تکلیف است، اما معنای دیگر آن حفظ تکلیف است که اگر خدا در ما نمی‌دید به ما تکلیف نمی‌کرد. اگر این‌طور نگاه کنیم، یعنی خدا از ما خواسته که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳)؛ یعنی دین خدا باید بر همه ادیان و بر همه مذاهب پیروز بشود، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، حتی اگر استکبار نخواهد، مشرکین نخواهند. آقا فرمودند خدا در ما دیده و در مستضعفین دیده که این تکلیف را روی دوششان گذاشته.

به اشتباه و به غلط، بعضی‌ها فکر می‌کردند با پول می‌شود جبهه‌سازی کرد. فکر می‌کردند اگر پول داری، غم نداشته باش. نه، قرآن به صراحت این ذهنیت را رد کرده است: «لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (انفال: ۶۳)؛ اگر تمام ثروت زمین را به این‌ها ببخشی اتفاق کنی، نمی‌توانی بین‌شان الفت قرار بدهی. ما در جبهه‌سازی می‌خواهیم دل‌ها را کنار هم بیاوریم.

آقا فرمودند بروید مجموعه‌های مردمی که خودشان دارند کار خودشان را می‌کنند شناسایی کنید، جمع کنید، توانمندشان کنید و مواظب باشید حالا که پول دارید، وابسته‌شان نکنید. آقا تمام این نکته‌های کلیدی و اصلی را تیتروار در روز دوم اردیبهشت ۱۳۹۲ فرمودند. ۱۹ آبان هم فرمودند قرار ما با شما جبهه مردمی بود، خیلی خوب است که در صداوسیما شبکه دارید، اما قرار شد جبهه بسازید.



من یادم نمی‌رود یک دفعه آقای بانکی پور می‌فرمودند که برای جبهه عفاف و حجاب خدمت آقا رفتیم و گفتیم می‌خواهیم فیلم سینمایی حضرت خدیجه (س) را بسازیم به عنوان الگویی برای عفاف و حجاب. آقا فرمودند خیلی خوب است، خیلی خوب است، ولیکن شما باید کاری کنید که بازیگر سینمای ما به این سمت بیاید. آقا می‌خواهد ما سراغ مردم برویم و مردم را پای کار انقلاب بیاوریم. مردم انقلاب کردند و خودشان باید از انقلابشان حراست کنند، خودشان باید از انقلاب محافظت کنند. حمله شده، حمله فرهنگی به کشور شده، امام حجراته فرهنگ احسان را زنده کرد، فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر را زنده کرد، فرهنگ مطالبه‌گری را در این مملکت زنده کرد، فرهنگ مقاومت را زنده کرد، این مردم بودند که هشت سال در مقابل استکبار ایستادند، در مقابل صدام در آن جنگ جهانی سوم ایستادگی کردند و مقاومت کردند؛ همان مردم الآن باید بیایند و با کمک همدیگر با «صابروا و رابطوا» (آل عمران: ۲۰۰)، با تقوای دسته‌جمعی، مشکلاتشان را حل کنند. برداشت من این است که رهبر انقلاب این را از ما خواسته است. ما مدتی سرگرم کارهای خودمان شدیم، سرگرم هیأت‌بازی شدیم، سرگرم روش‌های دیگر شدیم. بنده واقعاً سال ۹۵ از خودم مأیوس شدم. با رفقای خودم و با فعالان و کنشگران فرهنگی این شهر، تمام تلاشمان را کردیم و جبهه‌ای شکل دادیم، ولیکن آن اتفاق نیفتاد.

* این بحث را اگر اجازه بدهید، بماند برای آخر گفتگو که درباره موانع جبهه‌سازی صحبت می‌کنیم که چرا در این چندین سالی که از دستور آقا می‌گذرد، جبهه به صورت قوی شکل نگرفته است. من این طور برداشت کردم که وقتی می‌فرمایید جبهه باید در مقابل دشمن شکل بگیرد، یعنی جبهه، دشمن می‌خواهد. برداشت من درست است؟

بله، این جبهه مردمی است، از پایین به بالا است، نه اینکه فرمانده نمی‌خواهد. این جبهه با دستور و امر شکل نمی‌گیرد.

* من با سازمان‌دهی مخالف نیستم. اینکه سازمانی شدن آفت‌هایی دارد، در صحبت‌های شما هم بود. این تقریباً معلوم شد، ولی فرق جبهه‌سازی با تشکل‌سازی چیست؟ فرض کنیم شما تشکیلاتی ساخته‌اید و خارج از تشکیلات، هسته‌هایی وجود دارد که این هسته‌ها هم قرار است زیرمجموعه داشته باشند و به جایی برسند. فرق این با تشکیلات‌سازی چیست؟

کار باید تشکیلاتی باشد، باید سازمان‌دهی بشود. اینکه بخواهیم کیلویی نگاه کنیم به مبحث



جبهه‌سازی، قطعاً این‌طور نیست. نظمی دارد که اگر توفیق باشد درباره‌اش صحبت می‌کنیم. هدف ما این است که آن جوشش مردمی از بین نرود یا اگر در کما رفته، ما بتوانیم این را برگردانیم. اگر فطرت انسان با قیام لله منافات داشت، خداوند متعال تنها موعظه‌اش در قرآن را قیام برای خودش نمی‌گذاشت: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ» (سبأ: ۴۶). این قیام جوشش می‌خواهد. وقتی مردم خیالشان از ساختارهای نظام راحت شد و گفتند که ما یک نظامی داریم و این نظام خودش ساختارهایی دارد، نهادها و ارگان‌ها و سازمان‌هایی دارد که این نظام را جلو می‌برد، یعنی سیستم کار نظام را انجام می‌دهد، وقتی مردم خیالشان راحت شد که آموزش و پرورششان اسلامی است، دانشگاهشان اسلامی است، فرهنگ و ارشادشان اسلامی است، وزارتخانه‌ها اسلامی هستند، چون این جمهوری اسلامی است، ما از کلمه اول یعنی جمهوریت غافل شده‌ایم و تمام توقع مردم سمت ساختارهای نظام رفته است، یعنی آن جوشش و آن جوش و خروش را از مردم گرفته‌ایم و دیگر سیستم می‌خواهد کار کند، یعنی سیستم دارای اصالت می‌شود.

* یک تعریف چند خطی از خود جبهه ارائه بفرمایید.

بهتر است اشاره کنم به همین فرمایش مقام معظم رهبری؛ آقا در کتاب انسان ۲۵۰ ساله، بعد از زندگی امام صادق (ع) فصلی باز می‌کند به نام تشکیلات - نمی‌دانم چقدر با دقت مطالعه کرده‌اید؛ تشکیلاتی که آقا از آن یاد می‌کند... اجازه بدهید متن را بیاورم که با جمله آقا جلو برویم...

* لطفاً این کلمات را تعریف کنید. چند خط راجع به این بگویید که جبهه‌سازی چیست و تشکل‌سازی چیست؟ تعریف شما مهم است. اگر هم می‌گویید تعریف من دقیقاً تعریف رهبری است...

آقا شفاف این را فرموده، ما هم از آقا استفاده کرده‌ایم...

* ممکن است جبهه‌سازی را در چند خط تعریف کنید؟

عین جمله حضرت آقا در کتاب انسان ۲۵۰ ساله درباره تشکیلات موجود است و آقا توضیح می‌دهند. این تعریفی که آقا از تشکیلات می‌کنند، می‌شود همان تشکیلات جبهه که به ما امر شده و مأمور به آن هستیم. منظور از تشکیلات چیست؟ آقا می‌فرمایند بدیهی است که منظور، یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن یعنی مجموعه‌های از کادرهای منظم و فرماندهی‌های منطقه‌ای و شهری و غیره نبوده و نمی‌تواند باشد. تشکیلات چیست؟ تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که کارها



و وظایف گوناگونی را با هدف مشترک و در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمانده انجام می‌داده و میان خود یک نوع روابط و احساسات نزدیک و خویشاوندانه داشته‌اند. ما همین را از بیان آقا گرفتیم و اعتقادمان این است که جبهه همین است.

در جنگ چه کسانی دخیل بودند؟ فقط ریشوها بودند؟ یا در انقلاب فقط آخوندها بودند؟ هیئتی‌ها و مذهبی‌ها بودند؟ مسجدی‌ها بودند؟ چه کسانی بودند؟ فیلمی که آقای ده‌نمکی درباره جنگ ساخت، اخراجی‌ها، حقیقتی بود واقعاً. ما شاه‌رخ ضرغام نداشتیم در انقلاب؟ طیب حاج‌رضایی نداشتیم؟ گویی یک میدانی ایجاد شد و تمام کسانی که فطرت بیداری داشتند یا اینکه استعداد بیدار شدن در آن‌ها وجود داشت، آمدند و جذب شدند و جالب اینجا است که آقا می‌فرمایند این‌ها در رابطه با آن مغز فرمان‌دهنده و قلب تپنده بودند. یعنی هم اندیشه در آن است، هم علمیت است و هم منطق. در فرماندهی آن هم انگیزه و احساسات هست. شما ببینید مردم چه احساسی به امام داشتند، چه پیوند عاطفی برقرار کرده بودند، استقبالی که در فرودگاه مهرآباد تهران از امام کردند، بدرقه‌ای که در بهشت زهرا از امام کردند، جزو کم‌نظیرترین، اگر نگوئیم بی‌نظیر، کم‌نظیرترین بدرقه‌هایی بود که در این عالم وجود داشت. این ارتباط بین این مردم و امامشان، همان نظام امام و امت است.

*** پس جبهه فرمانده هم می‌خواهد.**

صد درصد.

*** فرمانده کل قوا و فرمانده کل این تشکیلات معلوم است کیست. در لایه‌های پایینی چه کسانی می‌توانند فرمانده باشند؟**

رهبران اجتماعی خرد...

*** مثلاً چه کسانی؟**

ما یک رهبر اجتماعی کلان داریم، مثل کسانی که وقتی به شهر ما می‌آیند، جمعیت انبوهی برای شنیدن مطالبشان جمع می‌شوند. اسم نمی‌برم. لیدرهایی که یک زمانی فکر می‌کردیم اگر این‌ها با هم بنشینند و اتفاق نظری داشته باشند، خیلی از مشکلات ما حل می‌شود...

*** حقیقی است یا حقوقی؟**

نه، حقیقی است. یک سخنران مشهور کشوری است، یا غیر از او، استاد نخبه‌کنشگر اجتماعی است



که نامدار شده. این‌ها کسانی هستند که با آمدنشان جمعیت زیادی می‌آید و با رفتنشان جمعیت می‌روند و پراکنده می‌شوند؛ همان اتفاقی که آقا فرمودند که باید بین‌شان یک نوع احساسات از نوع احساسات خویشاوندی وجود داشته باشد که مشکلشان با هم مشترک باشد و برای درد هم دردمند بشوند و یک مسئله داشته باشند. آن اتفاق در رهبران اجتماعی کلان رخ نمی‌دهد؛ چون جمعیت خوبی جمع نمی‌کنند و این جمعیت هم بعد از رفتنشان از بین می‌رود. در مقابل، رهبران اجتماعی خرد، آن امام جماعت که مسئله محور است، دردمند درد مردم است، آن دانشجویی که در مسائل اجتماعی و فرهنگی کار می‌کند، آن مسئول هیئت؛ تمام این‌ها، چه نخبگان و چه غیرنخبگان، کنشگران عرصه اجتماع هستند که هر کدام قابلیت دارند یک عده را دور خودشان جمع کنند.

* فرمانده این‌ها چه کسی می‌تواند باشد؟

همان رهبر اجتماعی است. همان طلبه‌ای که رفته در فلان منطقه محروم شهر و آنجا کار می‌کند و آنجا خون دل می‌خورد. همان می‌تواند رهبر اجتماعی همان منطقه باشد. رهبران اجتماعی خرد، فرمانداران این جبهه فرهنگی و اجتماعی می‌شوند. مسئله خیلی ساده‌ای است.

* این‌ها در همان حیطه خودشان هستند؛ یعنی فردی که در صحنه‌ای مشغول شده یا امام جماعتی در یک مسجد است، رهبر آن مسجد است. این‌ها را لازم نیست کسی جمع بکند و فرمانده این‌ها بشود و سازمان دهی بکند؟

چرا، همه این‌ها وقتی جمع شدند، از بین خودشان باید قطعاً دبیری انتخاب کنند و از دبیر به عنوان یک جوشکار استفاده کنند. خود آقا می‌فرمایند ما دنبال دبیر می‌گشتیم، گفتیم چه کسی را پیدا کنیم که مثل قند در آب حل بشود، دیده نشود و آب را شیرین بکند. رسیدیم به شخصیتی مانند شهید بهشتی. دیدیم شهید بهشتی این‌گونه است. جوری در جمع حل می‌شود که اصلاً دیده نمی‌شود و جمع را شیرین می‌کند، منسجم می‌کند، متحد می‌کند، به همه سرکشی می‌کند، از احوال همه خبر می‌گیرد و به همه رسیدگی می‌کند.

* این‌ها خودشان باید مشخص کنند؟ اگر کسی توانایی داشت، می‌شود مدیر گروه و فرمانده جبهه در آن منطقه خاص، اگر نداشت هم نمی‌شود. آیا روی ساختارهای نظام و ساختارهایی که الآن هست، به نظرتان می‌شود سرمایه‌گذاری کرد؟ می‌خواهیم به این برسیم که از ساختار موجود خارج نشویم، بلکه این ساختارهای موجود تقویت شود.





*امام جمعه هر شهر، این قابلیت را دارد که جمع‌کننده نیروها باشد؛ چون می‌فرمایند نماز جمعه قلب فرهنگی هر شهر است. وقتی این‌ها دور هم جمع می‌شوند و می‌خواهند یک نفر را معرفی کنند که آن یک نفر برتری علمی و عملی دارد نسبت به خودشان تا این‌ها را به قول شما جوشکاری کند، می‌توانند حول محور امام جمعه جمع بشوند. این قابلیت است که وجود دارد.

قطعاً بستگی به توانایی افراد دارد. بالاخره ممکن است یک امام جمعه استعداد این کار را داشته باشد، ولی امام جمعه دیگر ممکن است نداشته باشد.

* شما قضیه را شخصی می‌کنید؛ یعنی اگر امام جمعه‌ای داشت، بله، اگر نداشت، نه.

بله، خود آقا می‌فرمایند ما رفتیم مطالعه کردیم و به شهید بهشتی رسیدیم. البته این قابلیت را همین جماعت به وجود می‌آورند. چه بسا کسی باشد که ما این توانایی را اصلاً در او ندیده باشیم، ولی وقتی که آن رهبران اجتماعی با دو هدف مسئله‌محوری و جماعت‌محوری، جریان اجتماعی شکل دادند، در آن جریان اجتماعی نیاز به امام وجود دارد و آنجاست که کسی باید بیاید و امامت این جریان را به عهده بگیرد. اگر نیامد... اگر صلاح می‌دانید، مصداقی وارد بشویم و مثال بزنیم. مثلاً در شهر اراک مشکل کارگری پدید آمد. کارگرانی هستند که پنجاه و چند ماه است حقوق نگرفته‌اند و اعتراضی در پوستانه شهر در بین مردم شهر وجود دارد. رهبران اجتماعی، این را مسئله کردند. این مسئله را از بین هزار مسئله یا صدها مسئله‌ای که وجود دارد، پررنگ کردند. یک جریان اجتماعی شکل گرفت که مثلاً ۱۱۰ امام جماعت دارد و بیانیه مشترکی را امضا کردند. پشت سر این ائمه جماعت، ده هزار نفر آمدند و یک جریان اجتماعی، نه یک موج، بلکه برای مطالبه‌گری حق کارگر، یک جریان اجتماعی شکل گرفت. این جریان امام می‌خواهد. کسی باید امامت کند. امامت در اینجا، آبرو خرج کردن است، ایثار است، گذشت است. باید به میدان بیاید. اگر کسی قابلیت این امامت را داشته باشد، خودش خودش را نشان می‌دهد. این شخص ممکن است امام جمعه باشد، ممکن است عضو مجلس خبرگان آن شهر باشد، ممکن است یک نخبه علمی باشد، ممکن است امام جماعتی باشد و این جریان، شخص را جذب خودش خواهد کرد.

*نماینده ولی فقیه چه؟

اگر بتواند در این جبهه قرار بگیرد، به نظر من شأنیت او است؛ یعنی امامت امت را باید او بر عهده



بگیرد. این شأنیت را باید افرادی از این جنس ایجاد کنند و بستر را باید فراهم کنند.

* ممکن است توضیح بدهید؟

بله، نماینده محترم ولی فقیه در استان مرکزی، حضرت آیت الله در نجف آبادی هستند. ما در قصه ۲۰۳۰ که یکی از عملیات‌های بزرگ جبهه فرهنگی انقلاب بود، سراغ حاج آقا رفتیم، اسناد را بردیم، اطلاعات را بردیم. البته زمانی بود که آن رهبران اجتماعی به میدان آمده بودند و این را مسئله کرده بودند. صدای مردم درآمده بود و این جریان راه افتاده بود. حالا نوبت امام این جریان است. سراغ حاج آقا رفتیم و اسناد را دادیم. فرمودند چرا برای من آوردید؟ ببرید برای دادستان یا رئیس دادگستری؟ چرا برای من آوردید؟ شما امام این امتید. شما نماینده آقای ما هستید. شما اینجا هستید که جریان را امامت کنید و مدیریت کنید.

همان طور که شما می‌فرمایید، این ستاد همان طور که بستر میدان را برای رهبران اجتماعی فراهم می‌کند، باید برای امام این جریان هم فکری بکند. او است که باید بیاید و این امام جماعت‌ها را دور خودش جمع کند، اساتید دانشگاه را دور خودش جمع بکند. او است که باید از طرف مردم مطالبه‌گری کند و تربیون نماز جمعه را در اختیار این جریان قرار بدهد، با صداوسیما هماهنگ کند، مناظره بگذارد، کارشناسان از دو طرف بیایند و بحث و گفتگو بشود تا علمیت کار، جایگاه خودش را پیدا بکند. دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه، عضوی از این جبهه فرهنگی انقلاب هستند. همه باید درگیر بشوند. تمام ظرفیت ساختارهای نظام و ساختارهای مردمی، ساختارهای اجتماعی باید اینجا فعال بشود.

* اگر هزینه-فایده کنیم، دو مدل وجود دارد؛ یعنی یک مدلی که می‌فرمایید هر کسی که آن توانایی را داشت امام بشود و یک مدل اینکه در ساختارهای رسمی، انرژی زیادی بگذاریم و ساختارهای رسمی را وارد کار کنیم. اینکه نماینده ولی فقیه را بیاوریم، کار سختی است نسبت به اینکه خود فردی که بالفعل توانایی دارد رهبر بشود. از این دو مدل به نظرتان کدام بهتر است؟ کدام جواب می‌دهد؟

من نظرم این است که بعد از اینکه جبهه فرهنگی انقلاب، هویت خالص و هویت عامش را به دست آورد، در درجه اول باید سراغ ساختارهای نظام برویم، اما بگوییم ظرفیت مردمی داریم، یعنی شما هویتی پیدا کردید و یکسری افسرانی دارید، یکسری ظرفیت‌هایی دارید و الآن این ظرفیت‌ها متعلق به جبهه فرهنگی انقلاب است، نه جبهه فرهنگی در قالب یک ساختار حقوقی یا حقیقی. جریانی ایجاد



شده و جبهه‌ای شکل گرفته است. جالب اینجاست که قبل از اینکه ما سراغ ساختارهای نظام برویم، آن‌ها سراغ ما آمدند؛ چه نهادهای امنیتی که صحبت‌هایی کردند که با هم کار کنیم و کار مشترک داشته باشیم. ساختارهای فرهنگی و ساختارهای اجتماعی هم به سراغ ما آمدند. در ادامه راه، این جبهه عملیاتی را طراحی می‌کند که ساختارهای اجتماعی به کمک ساختارهای نظام بروند و آن‌ها را توانمند کنند و هم اینکه اگر ساختاری در جای خودش درست عمل نمی‌کند، مطالبه‌گری مردم به میدان بیاید...

در درجه اول فرمانده، یعنی نماینده محترم ولی فقیه، یا جلو می‌آید و به این کنش اجتماعی عکس‌العمل مثبت نشان می‌دهد، یا نمی‌آید جلو. اگر نیاید جلو، جریان معطل نمی‌ماند و امام خودش را پیدا می‌کند.

*** یک نکته این است که نماینده ولی فقیه را هل بدهیم و آن جایگاه را به او برگردانیم...**

شما می‌فرمایید هل، اما جبهه چون با فرماندهی کل، علقه و ارتباط دارد، از نماینده ولی فقیه انتظار دارد، اگر ایشان نخواهد با این جریان هماهنگ بشود خودبه‌خود دفع می‌شود، لازم نیست شما هلش بدهید. این جریان اجتماعی است، کلام رهبر را گرفته، چون آقا مقابل ۲۰۳۰ ایستادند. آقا می‌فرمایند من اجازه نمی‌دهم، گلایه می‌کنم از شورای عالی انقلاب فرهنگی. همه مردم می‌دانند نظر امامشان درباره ۲۰۳۰ چیست. حالا شواهدی پیدا شده که مثلاً در این استان در این شهرستان، ۲۰۳۰ اجرا می‌شود. مردم می‌دانند تکلیفشان چیست. اگر نماینده ولی فقیه وارد نشود، مردم او را پس می‌زنند. لازم نیست شخصی یا اشخاصی بخواهند او بماند یا نماند. خودبه‌خود می‌رود به آن سمتی که شما می‌بینید در بعضی شهرها، بدون تعارف نماینده‌شان را عوض می‌کنند و آن شخص نمی‌تواند آنجا امامت کند. آن شخص در حقیقت نماینده مقام معظم رهبری در آن شهر و در آن استان است و او است که باید امر آقا را پیش ببرد. امام امت اگر باشد، امت امام، امر امام را مطالبه می‌کنند؛ حالا در هر قصه‌ای، در هر موضوعی، در هر یک از مسائل اجتماعی که باشد. به نظر من این امام به این امت احتیاج دارد. این امت هم به این امام احتیاج دارد. اگر این درک بشود، امام در جای خودش قرار می‌گیرد.

*** بعضی وقت‌ها باید امام را به آن جایگاه برسانیم...**

وقتی امت درست شد، به آن جایگاه رسیده...

*** آن قابلیت را دارد ولی هنوز نرسیده است. بالقوه است و باید به آن چیز برسد...**



یعنی تحمیل کنیم امامت را؟

* نه، اما می‌توانیم لوازم آن را فراهم کنیم، یعنی اگر خودش توانایی‌های لازم را ندارد، فردی را که فکر می‌کنیم به طور بالفعل توانایی دارد، کنار او بگذاریم تا تقویت بشود. ولی در عین حال، ایشان باید باشد. یعنی ساختار رسمی هم هست، چون خیلی جاها کار را جلو می‌برد...

بعضی موقع‌ها اجرایی است، اما وقت‌هایی هم قابلیت معنوی دارد، ولی چون قابلیت اجرایی ندارد...

* در مثال خودتان، اگر شما می‌گویید سپاه و خیلی جاهای دیگر جلو شما قرار گرفتند، مثلاً اگر نماینده ولی فقیه فرمانده این جریان بود، باز جلو شما و روبروی شما می‌ایستادند؟ یا در کنار او قرار می‌گرفتند؟

البته نماینده ولی فقیه در استان، دارای ظرفیت خیلی زیادی است و خیلی راحت در جبهه‌سازی و در جریان‌سازی اجتماعی، می‌تواند کمک بکند، منتهی ما باید در نظر داشته باشیم که این جایگاه در درجه اول باید از ساختارهای نظام محافظت و حراست بکند؛ یعنی آنچه برایش اهمیت دارد، چه بسا شورای فرهنگ عمومی باشد. من خبر دارم که خود ایشان در جریان ۲۰۳۰ توییح کردند، صدا زدند، سروصدا کردند، با بعضی‌ها دعوا کردند، از اطلاعات توضیح خواستند، از اداره کل اجتماعی خواستند بیاید و توضیح بدهد، ولیکن انتظاری که جریان اجتماعی دارد این است که پدر می‌خواهد؛ ارتباطی را می‌خواهد که امروز سی امام جماعت صدا می‌زنند و یک صدا با هم چیزی می‌گویند، شما هم حرف این‌ها را بشنو...

* پدری جبهه‌ساز، نه صرفاً پدری که یک تذکری می‌دهد...

بله، باید بعد معنوی داشته باشد...

* در همین داستان، فرضاً شما به عنوان دبیر می‌توانید بیایید و آن سی امام جماعت را کنار او بیاورید، یعنی فضا را ایجاد کنید که بیاید. حالت آن کاتالیزور را داشته باشید تا این جایگاه یواش یواش به وجود بیاید. یعنی به این نتیجه برسد و بداند. شاید نمی‌تواند که چنین ظرفیت‌هایی دارد.

همین است. ما در همین مسیرمان همین کارها را کردیم. ما تا امروز سه عملیات داشته‌ایم که یکی خُرد بوده است. باید به بچه‌ها بگوییم چهره جبهه فرهنگی انقلاب عوض شد و دیگر آن مدل نیست،



مدل جدیدی است. آن چیزی که بنیاد خاتم الاوصیاء می‌خواست چیز دیگری است. کاملاً متفاوت با آن است. به خاطر همین ما ارتباطمان را با همه کارگروه‌های خاتم قطع کردیم و هسته اولیه را شروع کردیم. بگذریم از اینکه بالاخره زیرساخت‌های اجتماعی‌مان باید فراهم می‌شد و باید به هسته‌های مردمی دسترسی پیدا می‌کردیم.

دو عملیات بزرگ داشتیم؛ یکی عملیات ۲۰۳۰ بود که متوجه شدیم این سند در شهر اراک اجرا می‌شود. آن قسمتی که مربوط به آموزش و پرورش بود، ما با کمک رصدگران متوجه شدیم و در این مسئله مرجعیتی پیدا کردیم و در بین مردم، خانواده‌ها می‌دانستند و به همدیگر می‌گفتند که اگر بچه شما این‌طور شده، با فلان جا تماس بگیرید و به آن‌ها بگویید، چون آن‌ها پیگیرند و پیگیری می‌کنند. مردم تماس می‌گرفتند و نزدیک به چهل سند به دست ما رسید که این اتفاق دارد می‌افتد. ضمن اینکه در اخبار رسمی استان هم از آرشیو صداوسیما بیرون کشیدیم و دیدیم این اتفاق افتاده و دارد اجرا می‌شود.

اسناد و منابع بار اول توسط شخص بنده خدمت نماینده محترم ولی فقیه برده شد و گفتیم این اتفاق دارد می‌افتد. گفتند چرا به من می‌دهید؟ کسی به حرف من گوش نمی‌دهد. بروید به مسئول آن بدهید. می‌دانستیم حاج آقا متوجه شده‌اند. گفتیم این گام اول. در گام اول عملیات ۲۰۳۰، شاید آن‌طور که باید و شاید برای ایشان حجت تمام نشده بود که بخواهند بیایند و امامت جریان را در بحث کارگری به عهده بگیرند. خود حاج آقا درّی در خطبه‌های نماز جمعه اعلام کرده بود که اگر آقایان به خیابان می‌آیند و اعتراض دارند، حق با این برادران است. مستندی که به نام «نان گزیده‌ها» توسط یکی از بچه‌های جبهه فرهنگی انقلاب تولید شده بود و اجازه نمی‌دادند این مستند دیده بشود و جبهه فرهنگی خودش در مساجد اکران کرد و به دانشگاه‌های کشور هم کشیده شد و در تهران هم دیده شد. در یکی از قطعات این فیلم هست که خود آقای درّی در خطبه‌های نماز جمعه و در تربیون نماز جمعه اعلام می‌کند که حق با این برادران است. می‌گوید من خودم به آقای جهانگیری گفته‌ام و قسمش داده‌ام، همه تلاشم را کرده‌ام و انجام داده‌ام...

*** چون می‌دانسته حرفش خریدار ندارد، خیلی ورود نمی‌کرده...**

می‌خواهم بگویم هویت خالص ما در ۲۰۳۰ اثبات شد؛ هویت خالص ما یعنی جبهه فرهنگی انقلاب اثبات شد که چنین پتانسیلی در جریان کارگری هست. عملیات بعدی ما، همپای کارگر بود. آمدیم و



دیدیم سپاه در کنار ما است. در پیرامون بگویم که اواخر عملیات ۲۰۳۰، سپاه هم با ما هماهنگ شد و ما هم با سپاه هماهنگ شدیم. این را باید بگویم که بی‌انصافی نشود. سپاه تا دید این جریان یک جریان مؤمن و قابل اعتماد است و موج نیست، همکاری با ما را شروع کرد و الحمدلله رب العالمین، اتفاقی که باید می‌افتاد، رخ داد.

مقدس‌ترین نهاد انقلابی کشور که ما می‌گوییم سپاه است، آمد با جبهه فرهنگی انقلاب همکاری کرد. با توجه به هویت مستقل جبهه فرهنگی انقلاب، دیگر کسی به ما نمی‌گفت شما از سپاهید و سپاه نان شما را می‌دهد. این هویت مستقل جبهه فرهنگی انقلاب است که در کنارش سپاه هم هست، بقیه هم باید بیایند. در عملیات بعدی ما که کارگری بود، اتفاقاً خود حاج آقا درّی زحمت کشیدند. آقای درّی هم عقیده با ما هستند. در این عملیات دیگر باید ما را صدا می‌زدند. الآن به جای سی مسجد، حرف از ۱۱۰ مسجد، ۱۱۰ امام جماعت و ده هزار امضا درباره ۲۰۳۰ بود که شش هزار امضا در یک بیانیه واحد و مشترک جمع شده بود. در عملیات کارگری، ده هزار امضا برای حمایت از کارگران جمع‌آوری شد. در ماه مبارک رمضان همه طلبه‌ها و دانشجویان در تکاپو بودند تا امضاها جمع بشود که الحمدلله به اینجا رسید. الآن وقت این کار است. شما هم دبیر جبهه را می‌شناسید. دبیری که از خود این فعالان فرهنگی سؤال شده، پرسیده شده و انتخابش کرده‌اند و تا زمانی که لیاقت داشته باشد در این سمت دبیری خواهد ماند. این شخص برادری خودش را اثبات کرده و جریانی ایجاد شده و ظرفیتی به وجود آمده است. شما زمانی می‌گفتید ما طلبه انقلابی نداریم، الآن این همه طلبه انقلابی داریم که جلو آمده‌اند، با اینکه می‌داند ممکن است مسجدش را از او بگیرند، لباسش را بگیرند، شکایت علیه او بشود، ولی به میدان آمده است. چه باید کرد تا نماینده ولی فقیه به وسط میدان بیاید، جلوی کار و جلوی میدان قرار بگیرد؟ ما ناامید نیستیم...

*** خیالش از شما راحت است و نمی‌خواهد در کار شما دخالت کند...**

ما به فال نیک می‌گیریم. از این باب که این‌ها ظرفیتی ایجاد کرده و الآن ظرفیت ایجاد شده. اگر ایشان در این وضعیت جلو بیایند، شاید این تصور باشد که ایشان ایستادند تا یک کار انجام بشود و بعد بیایند...

در جبهه فرهنگی انقلاب، بنده خودم معتقدم نباید کسی را از این قطار انقلاب هل داد، ولی کسی که خودش می‌خواهد بپرد پایین و پتانسیل خیلی خوبی دارد، ظرفیت خیلی عالی دارد، می‌تواند بیاید و



موج آفرینی بکند و از آن موج، قدرت جریان افزایش پیدا کند، وقتی نمی آید جلو، می شود اجبار کرد به او؟ مثلاً یک مؤسسه فرهنگی یا هیئت، می تواند به فلان نخبه بگوید که شما باید می آمدید. وظیفه ما این است که سراغ همه برویم و همه را دعوت بکنیم؛ که هیئت فلان، شما! فلان نخبه شما باید می آمدی، وظیفه ما این است که سراغ همه برویم و همه را دعوت بکنیم کما اینکه خداوند متعال همه را دعوت کرده «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ ثَمَنِ وَفْرَادٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» (سبأ: ۴۶). فکر می کنم الآن در جبهه فرهنگی انقلاب استان مرکزی، وقت آن رسیده، یعنی حجت بر همه تمام شده. فکر می کنم که باز هم اگر لازم باشد ما سراغ همه می رویم، ولی دیگر افرادند که باید بیایند و با این جبهه ارتباط بگیرند. حداقل یک آلامی، صدایی، نشانه ای بدهند که ما هم می خواهیم باشیم.

*** بحث مبانی را مطرح کردیم و اینکه چرا جبهه تشکیل نشده است. بعد می رویم به سمت بحث از مدل هایی که وجود دارد؛ چه در جبهه مقابل، چه در جبهه خودی. بعد درباره مدل خودتان صحبت می کنیم. اگر ممکن است درباره موانعی که پیش روی شما بوده شروع کنید تا به مرور زمان برسیم به اینکه چه موانعی باعث شده در این چند ساله که فرصت کمی هم نبوده، این جبهه را شکل بدهیم.**

یکی می تواند قائل به اصالت ساختار باشد؛ یعنی اصالت را به سیستم بدهی، اصالت را به ساختار بدهی. ما اصالت را به جماعت می دهیم و می گوییم آن جمع مؤمنانه باید شکل گرفته باشد...

*** چه کسی این وسط اصالت را به ساختار داده که کارش باعث شده جبهه شکل نگیرد؟**

این تلقی به وجود آمده، لازم نیست کسی اصالت را داده باشد. وقتی نگاه می کنید، می بینید مثلاً در امر تربیت و آموزش، هنوز ساختار نهادی به نام سازمان آموزش و پرورش می بینند که می خواهد بیاید و بچه های ما را تربیت بکند و همین باعث شده که اعتماد مردم، باعث بی خیالی بشود و در این فضا، ۲۰۳۰ می آید و از این غفلت سوء استفاده می کند. ما می خواهیم جبهه سازی کنیم. اینکه بگوییم بسم الله الرحمن الرحیم، سازمان تبلیغات اسلامی نهاد و سازمانی است برای تبلیغات اسلامی و دیگر همه انتظارات ما برود روی سازمان تبلیغات اسلامی، اشتباه است...

*** از کجا متوجه شدید چنین مانعی هست؟ کاری هم شده که این تلقی را تغییر بدهیم؟**

مشعر چرا به وجود می آید؟ جامعه ایمانی مشعر. کاری که سازمان تبلیغات اسلامی باید در حوزه هیئت انجام بدهد، انجام نمی دهد یا نمی تواند انجام بدهد. برای همین موازی با سازمان تبلیغات اسلامی

یک ساختار جدید شکل می‌گیرد، یعنی تحمیل می‌شود. کاری به هویت حقیقی یا حقوقی آن ندارم. ولی چرا این جامعه ایمانی مشعر به وجود آمد؟ به خاطر اینکه سازمان تبلیغات اسلامی به عنوان یک ساختار حکومتی نتوانست وظیفه خودش را انجام بدهد. ما مردم آمدیم و گفتیم بسم الله الرحمن الرحیم، شروع کنید یک سازمان تبلیغات اسلامی دیگری تأسیس کنید. ناظر به اصالت ساختار عرض می‌کنم. اگر نگاه کنیم، می‌بینیم مشعر هم نتوانست... خیلی جالب است که آقا در ۱۹ آبان ۱۳۹۵ فرمودند شما دو هزار هیئت جمع کردید که آمار افسانه‌ای است. ببینید چقدر دل را جذب کرده‌اید، یعنی خود آقا نگاهش به تشکیل جماعت است.

*** شما می‌فرمایید تلقی‌ها ناظر به اصالت ساختار بوده و ما آمده‌ایم این تلقی را بشکنیم و مشعر را تشکیل داده‌ایم...**

مشعر هم نتوانست...

مشعر قطعاً خیلی فعال‌تر و خیلی بهتر از سازمان تبلیغات اسلامی عمل کرد، ولی جبهه شکل نگرفته. جبهه چه زمانی شکل می‌گیرد؟ زمانی که دغدغه آن، ناظر به امر ولی باشد. نمی‌شود هر کسی کار خودش را بکند و مرتبط با ولی نباشد...

*** آقا فرمودند شما ساختار اضافه نکنید به این سیستم، یک ساختاری اضافه شد و این ناخواسته دغدغه‌ای که از آن تعبیر کردید به اصالت دادن به ساختار، این دغدغه را متوجه شده بودند، این مشکل را متوجه شده بودند، این‌ها آمدند این را به هم زدند یک کار دیگری کردند و آن جبهه باز شکل نگرفت پس اینجا نمی‌توانیم بگوییم این مشکل است**

نه، من می‌گویم چرا جامعه ایمانی مشعر نتوانست جبهه‌سازی کند؟ چون آن هم اصالت را به ساختار داد؛ چرا که خودش یک ساختار تحمیلی به نظام شد. شما در کنار جامعه قرآنی امام عصر، یک ساختار دیگر تحمیل می‌کنید. هیئت‌های مطرح شهر را جمع می‌کردند و من صحبت می‌کردم. می‌گفتند ما گوش به حرف چه کسی بدهیم؟ متولی امر ما کیست؟ سازمان تبلیغات اسلامی است؟ جامعه ایمانی مشعر است؟ یا مثلاً ساختارهایی که سپاه ایجاد کرده، آن هم برای خودش یک سری ساختارهایی دارد، کدام است؟ بالاخره متولی ما در این نظام کیست؟ نظام باید نظم داشته باشد. اگر ما اصالت را به ساختار نداده بودیم، یک ساختار دیگر تشکیل نمی‌دادیم، بلکه برای کمک به سازمان تبلیغات اسلامی می‌رفتیم.

* حالا که این جریان شکل گرفته، اگر مراجع رسمی که می‌گویید آمدند، آمدند، اما اگر نیامدند، این جریان راه خودش را باز می‌کند...

مجبورند بیایند. چرا؟ یا شما عضوی از این نظام هستید یا نیستید. بالاخره این نظام یک هادی بالا دارد، یک فرمانده کل قوا دارد. شما خیلی راحت می‌توانید با مطالبه‌گری صحیح و یک حرکت خودجوش انقلابی عاقلانه، راحت اصلاح کنید. مگر انقلاب از پایین به بالا نیست؟ ما الحمدلله در نظاممان می‌توانیم اصلاح از بالا به پایین داشته باشیم؛ به شرط اینکه این انقلاب از پایین به بالا در درون خود سازمان تبلیغات صورت بگیرد. این فرمایش امیرالمؤمنین (ع) است. ما می‌توانیم از پایین به بالا اصلاح کنیم. در مسئله کارگری، در جلسه‌ای غیررسمی در یک مراسم افطاری، معاون سیاسی استاندار اغراق کرد. بنده در آن جلسه بودم. دادستان بود، مدیرکل ارشاد بود، دکتر حقیقی معاون سیاسی هم بود. ایشان گفت دو سال است استانداری مرکزی دارد تلاش می‌کند که مدیرعامل شرکت هیپکو را عزل کند، اما وزارت کشور گوش به حرفش نمی‌دهد.

تا صدای مردم درآمد... نه صدای کارگر؛ چون کارگران دو سال بود فریاد می‌زدند اما با باتوم زدند سیاه و کبودشان کردند. مردم یعنی این ده هزار نفری که این بیانیه‌های واحد را امضا کردند و خودشان این امضاها را جمع‌آوری کردند. بعد مجبور شدند سه حقوق عقب‌مانده کارگران را بدهند. بعد هم مجبور شدند مدیرعامل را عزل کنند، سازمان خصوصی‌سازی مجبور شد یکی از قوی‌ترین تیم‌های خودش را به عنوان هیئت مدیره بیاورد و یک مدیرعامل قوی منصوب کند بنا به گفته خودشان. امروز کارگر تشکر کرد.

کارگران شاید از چشم سپاه می‌دیدند، شاید از پیگیری‌های استاندار می‌دیدند، ولیکن این اقرار خود معاون سیاسی استاندار است که تا وقتی صدای مردم درنیامد، در وزارت کشور گوش به حرف استاندار و استانداری نمی‌دادند. شما دقت کنید که وقتی آمدید و روحیه مطالبه‌گری و امر به معروف و نهی از منکر صحیح که امر به معروف و نهی از منکر مسئولین نظام است، کسانی که کارشان را خوب انجام نمی‌دهند، کسانی که غفلت می‌کنند، اگر این امر به معروف و نهی از منکر اجرا بشود، اگر این فرهنگ مطالبه‌گری در میان مردم احیا بشود، نمی‌تواند ساختاری از نظام بگوید من کار خودم را خواهم کرد، نه، خیلی راحت مردم از ولی می‌خواهند ولی او را عوضش می‌کند. هر کجای نظام، اداره کل امور اجتماعی، آموزش و پرورش، یا در صنعت استان، اگر مشکل یا خللی ایجاد شده، خیلی راحت حل می‌شود.

با اینکه خصوصی سازی مبتنی بر اصل ۴۴ است، ولی خوب اجرا نشد و اتفاقاً جالب اینجاست که مقام معظم رهبری در مسئله کارگری و خصوصی سازی فرمودند جلوی خصوصی سازی پالایشگاه گرفته بشود و نماینده ولی فقیه در استان مکلف است از طریق مقام معظم رهبری پیگیری کند و یک تیم کارشناسی بگذارد که بروند ببینند. در همین زمان بود که هپکو به این روز رسید. یعنی دست ولی باز شد، دست نماینده ولی باز شد به واسطه این مطالبه گری که صورت گرفت.

*** در این مانع اول که می گوئید اصالت دادن به ساختار است، اگر می خواستید خلاف آن عمل کنید، اگر مشعر می خواست خلاف آن عمل کند، چطور باید عمل می کرد تا ما به نتیجه مطلوب برسیم؟**

در این میان یک تشکیلات درست می کنیم، یک عده جمع می کنیم و می گوئیم چه کسی رئیسش باشد، این رئیسش باشد. یک حلقه و حصاری دور خودمان می کشیم و می گوئیم ما جامعه ایمانی مشعر هستیم، ما جامعه وعاظ انقلابی هستیم، ما قاریان قرآن هستیم، یا هر حوزه ی دیگری، مجموعه ناشران انقلاب اسلامی، یعنی ناشران انقلابی همین ها هستند یا در حوزه مثلاً توزیع گفتیم که فلان خوشه. چه بسا لازم باشد در برهه ای از مسیر، ولیکن مهم این است که این حرکت ها جوشیده از کف میدان باشد.

*** چطور می شود این جوشش را ایجاد کرد؟**

باید کار را به خود مردم واگذار کرد.

*** چطوری؟**

اولاً در مدل اراک ما معتقد به تشکیل هسته های مردمی پراکنده همسوی مسئله محور جماعت محور و ایجاد ارتباط تدریجی میان آن ها هستیم. این مدل جبهه سازی ما است؛ یعنی این طور نباشد که ببینیم قوی ترین ها چه کسانی هستند، بهترین ها چه کسانی هستند و از بین این ها یک نفر را مسئول قرار بدهیم و چهار تا سازمان برایش در نظر بگیریم و این ها خودشان عایق بشوند به جای اینکه رسانا باشند. به جای اینکه دیگران را دعوت کنند و بیاورند و در جای خودشان قرار بدهند، ما کاملاً سلیقه ای عمل کرده ایم. چه شده که این مؤسسه قوی شده؟ قطعاً ارتباطات خوبی داشته، قطعاً بودجه خوبی توانسته جذب کند، قطعاً ویژه دیده شده، این را شما در نظر بگیرید، برای همین این یک مؤسسه قوی شده؛ مؤسسه ای که جای عالی، امکانات عالی و جایگاه عالی دارد و در همه صحنه های برنامه ریزی



دعوتش می‌کنند و از آن استفاده می‌کنند و برای خودش دبدبه و کبکبه دارد. در مدل ما قرار شد از پایین برویم سراغ آن هیئت خیلی قوی و مؤسسه خیلی قوی که آن‌ها را صدا بزنیم.

آقا صحبتی دارند در خصوص خواص و عوام که بر اساس نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر است. آقا آنجا توصیه می‌کنند که این خواص همیشه بیشتر از همه خوردند اما کمتر از همه منفعت رساندند. ما آن را الگو گرفتیم، حالا می‌خواهیم برویم سراغ مجموعه‌های مردمی که دارند کار خودشان را می‌کنند...

* این بماند برای بعد

شما فرمودید مشعر چه باید می‌کرد، من باید موضع خودم را بگویم. باید این کار را می‌کرد، می‌رفت سراغ ضعفا و مستضعفین. می‌رفت سراغ خود مردم، به آن‌ها میدان می‌داد، خودشان را در میدان عمل ثابت می‌کردند تا معلوم شود چه کسی پای کار هست و چه کسی نیست. «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا» را شناسایی می‌کرد. مشعر امروز پنج هزار هیئت دارد. مشعر ارتباط خوبی با این کارگروه و این جامعه ایمانی دارد و اعتقاد این است باید مشعر یک میدانی ایجاد می‌کرد که همه می‌آمدند. باید با این پنج هزار هیئت سراغ مسئله کارخانه نیشکر خوزستان برویم، سراغ صنعت اراک و استان مرکزی برویم، سراغ کارخانه هپکویی که عن قریب ۸۰۰ کارگرش بدبخت و بیچاره می‌شوند برویم، با هم کار اجتماعی مسئله صیادان در استان بوشهر را دنبال کنیم. مگر قرار نیست این پنج هزار هیئت، امرآقا را اجابت کنند؟ در اراک، با شواهد و استنادات، می‌بینیم ۲۰۳۰ دارد اجرا می‌شود. آقا فرمودند من جلو ۲۰۳۰ ایستاده‌ام و اجازه نمی‌دهم. این پنج هزار هیئت اگر مسئله اراک را ملی کنند، مشعر موفق شده است.

* تنها مانعی که به نظر شما برای جبهه‌سازی بوده، همین اصالت دادن به ساختار است؟

نه، اصالت پول هم هست. تا زمانی که بودجه بود ما هستیم، زمانی که بودجه نبود، می‌رویم یک جای دیگر را شخم بزنیم.

* چه کسانی به پول اصالت داده‌اند؟

شما ابتدای کار خاتم را ببینید، اصالت پول بود. مگر خاتم از طرف آقا مأمور به جبهه‌سازی نبود؟ قرار بود خاتم جبهه‌سازی بکند. چه شد؟ یک مرتبه پول کم شد، پول نایاب شد. دیدیم چه اتفاقی افتاد. گفتند اگر هیئت تراز می‌خواهد، اگر مسئول تراز می‌خواهد، پولش را هم بدهد. این خلاف خواسته حضرت آقا است. امرآقا چیز دیگر است. آقا می‌فرمایند مردمی که انقلاب کردند خودشان باید هزینه‌های انقلاب را بدهند. وقتی آقا فرمود من سالی بیست تا مثل بادیگارد می‌خواهم، گفتند





نمی‌شود؛ بله، چون مردمی نیست نمی‌شود، چون قرار است بودجه از یک قسمت حاکمیت بیاید. بله، بیست تا بادیگارد نمی‌شود، اما اگر قرار شد مردم خودشان بلیط بخرند و بگویند این یک تولید ملی است، یک فیلم فاخر ملی ما است و من خودم باید به همراه خانواده‌ام برویم و به اندازه خودمان تماشاچی این کار باشیم تا این کار تقویت بشود، ممکن می‌شود. هیئتی که قرار باشد با پول بچرخد، آقا این را نمی‌خواهد...

* کار هیئت که جبهه‌سازی نیست.

نه، بازو است. عرضم اینجاست که مگر بازوهای جبهه‌سازی ما چه کسانی هستند؟ یکی مراکز مذهبی است، مسجد است، یکی هیئت است. این‌ها باید پای کار بیایند. زمان انقلاب چه کسانی بودند؟ همین طیب حاج رضایی یک دسته عزاداری داشت. یک هیئت داشت به نام متوسلین به قاسم بن الحسن (ع) در خود تهران. در همان هیئت بلند شد از امام حمایت کرد. دستگیرش کردند و بردند شهیدش کردند، اعدامش کردند. ما از هیئتی که الآن دارد سنگ مقام معظم رهبری را به سینه می‌زند توقع داریم.

* ولی کار هیئت این نیست؛ مگر اینکه بیاید در جایگاه بالایی قرار بگیرد یا با بعضی هیئت‌ها رایزنی بکند که این جبهه شکل بگیرد.

اگر هیئت آمد این کار را کرد، قسمتی از بار را بلند کرده، دانشگاه را هیئت می‌تواند بلند کند، حوزه علمیه را می‌تواند هیئت بلند کند...

تلقی‌ای که اصالت را به پول دادند مثال زدم. اگر گفتیم بی‌مایه فطیر است، یک جوهرهایی شرک عملی داریم. بله، بی‌مایه فطیر است، باید پول باشد، منتهی پول از کجا بیاید؟ هشت سال جنگی که ما تحریم بودیم، یک سیم‌خاردار به ما نفروختند، مگر همین جوان‌ها سپر انسانی تشکیل ندادند؟ مگر همین خانواده‌ها نبودند که جنگ را حمایت کردند و پشتیبانی کردند؟ همین‌ها امروز باید بیایند و هر کس به اندازه خودش، هر کس آن قدر که می‌تواند باید یک آورده‌ای بیاورد. این هم مانع دوم. *دنبال آن مسئله اصلی می‌گردم. یک وقتی ما آمدیم و پول پاشی کردیم. کسی از پول بدش نمی‌آید. هر کس در راستای اهداف خودش می‌آید و استفاده می‌کند، ولی آیا مانع دیگر و مشکل جدی دیگری بوده است؟ مثل ضعف ما یا هر چیز دیگر؟ می‌خواهم مانع را از نظر شما بدانم که چه چیزی بوده که باعث شده این تلقی اصالت دادن به پول، اصالت دادن به ساختار و تمام





تلقى‌های غلط، پیش بیاید؟ عامل دیگری هست؟ سؤال من این است.

نه، من اعتقاد این است که خیلی از این‌ها ناخواسته است که کسی اصالت را به پول یا ساختار بدهد. بله، در یک جایی ما غلط عمل کردیم، خود آقا فرمودند مجموعه‌ها را وابسته نکنید، یعنی کاری نکنید که شما تبدیل به همه امید آن‌ها بشوید و برای همه کارهایش شما را بخواهد و در نظر داشته باشد و بخواهد از شما کمک بگیرد. یک جاهایی شما می‌توانید کار را برایش سهل کنید، راه را برایش تسهیل کنید، آن وظیفه اقتصاد است. باید بیاید مشکلاتی که وجود دارد را حل کند، اما اینکه بخواهد مجموعه وابسته بسازد که اگر پول ندهی من کار نمی‌کنم، پول ندهی برای امام حسین سینه نمی‌زنم، نه، در این صورت آن مردمی بودن از بین می‌رود...

***دبیران در این راستا قدم برداشتند که فضا را برای مخاطبین و هیئت‌ها و تشکل‌ها روشن کنند که فرض کنید هیچ پولی نداریم...**

بله، این قدم برداشته شده. البته ما در اراک موفق بودیم...

***من کلی می‌گویم...**

کلی نه، شاید خیلی از عزیزان ما همین اشتباهشان باشد و روی آن مانده باشند. اگر واقعاً نظام می‌بیند که باید جبهه‌ای شکل بگیرد، باید پول برایش خرج کنید...

***پول یکی لوازم است...**

درست است از لوازم هست

***می‌توانیم بگوییم مشکل دیگری هست؟**

مردم باید بیایند...

***این‌ها که می‌خواستند بروند جبهه‌سازی کنند، تلقی درستی از جبهه‌سازی نداشتند...**

بله، چون با پول زیاد کار شروع شد، روزه‌روز دارد کمتر می‌شود. ما که اعلام کردیم هیچ احتیاجی نداریم، به خاطر این است که من می‌خواهم تا اینجا بیایم، اگر پول بنزینم و جزئی‌ترین لوازم آمدنم وابسته به یک بنیاد و یک تشکیلات بود، کار از اول غلط است. خود آقا صحبتی دارند در سال ۶۹ با کارگزاران؛ اواخر دهه شصت، ۲۲ مرداد ۱۳۶۹ اگر اشتباه نکنم، می‌فرمایند ما چطور می‌خواهیم محبت



و اعتماد مردم به مسئولان را جلب کنیم؟ من خودم را جای آن مسئول قرار می‌دهم، می‌گویم الآن آقا می‌گوید ساختارها قفل شده و مردم باید بیایند مطالبه‌گری کنند، مردم بیایند به کمک دولت و مجلس، مردم از نمایندگان بخواهند، مردم قوه قضاییه را نقد کنند، مردم بیایند از انقلابشان حراست کنند، من دارم خودم را جای آن مسئول قرار می‌دهم، آقا امیدش به من است، به شخص تاج‌آبادی است که به عنوان کنشگر و فعال فرهنگی اجتماعی، این شهر قبولش دارد. آقا با من هم هست. می‌فرماید چگونه می‌خواهید اعتماد و محبت مردم را جلب کنید؟ مگر مردم کورند؟ مردم نمی‌بینند ما چگونه زندگی می‌کنیم؟ قرار باشد که ما مثل حیوان در زندگی مادی خود بچریم و بغلطیم و انتظار داشته باشیم مردم به چشم الگو و اسوه به ما نگاه کنند؟ ما در جبهه فرهنگی استان به موجوداتی به نام رهبران اجتماعی خرد رسیدیم که باید مفصل درباره‌اش توضیح بدهم؛ رهبران اجتماعی که الگو برای بقیه می‌شوند.

در جنگ و جبهه، زین‌الدین‌ها، همت‌ها، هاشمی‌ها، باقری‌ها بودند، رفتند بین مردم، در غم و غصه مردم شریک شدند، بعد اسوه شدند، الگو شدند، بعد خواهان پیدا کردند، دور این‌ها شلوغ شد، بعد هسته‌ها شکل گرفت. جبهه این‌طور اداره شد و شکل گرفت. الآن هم همان است، الآن هم اگر قرار باشد من با وابستگی به یک سازمان یا یک بنیاد کارم را شروع کنم، معلوم است همه انتظار دارند و می‌گویند همان پولی که به این مسجد دادی به ما هم بده، ما هم کار می‌کنیم. پول اصالت نداشته باشد، نه اینکه نباشد. پول باید باشد و می‌آید. شما اگر دنبال مسئله مردم رفتید و فیلم ساختید، برای مسئله مردم هیئت تشکیل دادید، مؤسسه درست کردید، قطعاً مردم هزینه‌هایش را خواهند داد.

* حضرت آقا از یک عده که نیروهای خاتم باشند، خواستند جبهه‌سازی کنند. می‌گویم اگر اصالت دادن به ساختار یا اصالت دادن به پول بوده، باید روشن شود که چه کسی برای ساختار و پول اصالت قائل بوده است. این‌ها را چه کسانی تقویت کرده‌اند؟ همین نیروهایی که قرار بوده جبهه‌سازی کنند. پس می‌بینیم در این نیروها هم بعضاً تلقی‌های نادرستی است. یعنی خودشان هم نمی‌دانند که سر چه کسی را قرار است بتراشند. می‌شود بگوییم یک مشکل اساسی‌تر این است که تا وقتی دانش نظری کامل شکل نگیرد، مدل موفق عملی نمی‌تواند دربیاید. همین‌طور که در این پنج سال اتفاق افتاده، می‌توانیم بگوییم یک مرحله عقب‌تر این است که این نیروها رفتند تا عملیاتی را انجام بدهند، ولی نمی‌دانستند چه کاری باید بکنند.

کار از یک جایی باید شروع می‌شد. کسی را نمی‌خواهیم مؤاخذه کنیم...





* پنج سال فرصت کمی نیست، ولی نشده ...

نمی‌توانیم بگوییم نشدنی است، به خاطر اینکه روش خداوند متعال در زندگی همین طور است، به ما میدان می‌دهد که برویم و برویم تا از خودمان ناامید شویم، وقتی از خودمان ناامید شدیم، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، پی به یک نظام توحیدی می‌بریم. تیر هم بخواهی شلیک کنی، اگر جبهه‌ات را شکل داده باشی، تازه ابتدای «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ تو به هدف نمی‌زنی ... خدا فرصت توبه و در توبه را نمی‌بندد. ما هر کجا فهمیدیم اشتباه کردیم، باید تغییر مسیر بدهیم، نباید لجاجت به خرج بدهیم.

* سوالات برای این است که ما قرار است همین کار را بکنیم. می‌خواهیم بینم مشکلات کجا بوده؟ کجا را باید برگردیم؟

شخص بنده، از سال ۹۲ تا ۹۵ با همین فرمان رفتم و چه بسا خیلی جاهایش همین اعتقاد را داشتم که ان شاء الله این دفعه درست می‌شود، این دفعه با این پولی که می‌آید، افراد را دعوت می‌کنیم و می‌گوییم خاطرتان جمع باشد و ان شاء الله نمکی به آیشان زده می‌شود، ولیکن غافل از این فرمایش حضرت آقا بودیم که این روش، وابستگی می‌آورد. جماعت ما باید شکل بگیرد، جماعت که شکل گرفت، بعداً روی یکسری کمک‌ها می‌توانیم حساب کنیم، کما اینکه بالاخره قرار است ما با ساختارهای نظام جبهه را بسازیم؛ یعنی مکمل این جریان مردمی، ساختار دولتی و حکومتی است. استاندارد پول می‌گیرد، اگر مردم خودشان ناظر باشند، خودشان عامل باشند، خودشان بحث حراست و مطالبه‌گری را در دستور کار خودشان بدانند، قطعاً پول هم هست، لازم نیست پول اضافه‌ای بیاید و تزریق بشود.

* حاج آقا، مانع دیگری به ذهنتان می‌رسد؟

بله، یکی دیگر از اشتباه‌های ما این بود که آمدم قله‌سازی کنیم؛ یعنی گفتیم هیئت تراز، گفتیم مسجد تراز؛ شاخصه‌هایی تعریف کردیم، از فرمایشات بزرگان و رهبرانقلاب استفاده کردیم، گفتیم این هیئت تراز است، هر کسی خودش را با آن خط‌کش اندازه‌گیری کرد، در هر شهری، من با استان مرکزی کار دارم، این گفت مسجد تراز منم، این مسجد تراز، این هیئت تراز، این مؤسسه تراز، سبب شد آن کسی که خودش را در این قد و قامت نمی‌دید، خودش را از این دایره ما رها کند و بگوید من کاری ندارم، چون این‌ها دنبال این می‌گردند، برای این دارند پول خرج می‌کنند، دور این دارند می‌گردند، این در برنامه زیاد دخیل است، سهمیم است، احساس ناامیدی در بقیه ایجاد می‌شود. خدا

قول داده که این‌ها بیایند امام بشوند، یعنی ما باید کاری کنیم آن معلول یا آن فلج، او هم اندازه خودش جوشش داشته باشد وارد میدان شود. درست است یا ندارد یا از چشم عاجز است، چشم ندارد، درست است یا نه و کویالی ندارد، ولی به اندازه ظرفیت خودش می‌تواند وارد بشود و به اندازه خودش می‌تواند دیگران را تحریک کند، تحریص کند تا بیایند و در این جهاد شرکت کنند. اگر نگاه کنیم می‌بینیم پیغمبر اکرم چطور عمل می‌کرد؛ عبدالله بن مسعود نه قد و قواره‌ای داشت، نه زور و بازویی داشت، نه اسلحه‌ای داشت؛ خانمش به او گفت داری می‌روی دست خالی نرو، این کارد آشپزخانه را ببر. تا این حد حضرت درست عمل کرده و درست جبهه‌سازی کرده، عرصه را درست پهن کرده که عبدالله بن مسعود هم برای خودش یک جایی می‌بیند، خدا او را می‌بیند. می‌گویند ابوجهل با این کارد کُند و با همین شخص، سراز تنش جدا شد. روزی او بود. خودش گفت بروید مرد جنگی بیاورید، پهلوان نامداری بیاید سر من را جدا کند، چرا تو نشسته‌ای روی سینه من؟ این عبدالله بن مسعودها می‌توانند با کارد آشپزخانه به این جبهه بیایند. هشت سال دفاع مقدس این‌طور بود. آن پیرمرد می‌آمد در صحنه، تاید خودش را می‌آورد و اهدا می‌کرد، می‌گفت این هم سهم من. پیغمبر فرمود علیکم به افطاری دادن ولو به اندازه خرما، ولو به اندازه نیم خرما، یک لیوان شربت، نصف لیوان آب. تو بیا خودت را جزو محسنین قرار بده، افطاری بده، هر چقدر می‌توانی. این موجودات تراز، راه را برای آمدن بقیه سد کردند.

*** به لوازم جبهه‌سازی بپردازیم. اگر بخواهیم جبهه‌ای بسازیم، چه لوازمی لازم دارد؟ چه ظرفیت‌هایی لازم دارد؟ چه کارهایی باید بکنیم؟**

در جبهه‌سازی، اول اینکه ما باید مسئله را خوب بشناسیم و میدان را درست تعریف کنیم که مسئله چیست؟ مثلاً الآن کتاب است، الآن هیئت است، مسئله الآن این است که مثلاً در مسجد ما صحیفه سجاده خوانده بشود، در مسجد ما کرسی تلاوت باشد، در عرصه فرهنگ الآن مسئله چیست؟ مسئله باید به درستی شناخته بشود. وقتی که مسئله شناخته شد، دعوت صورت بگیرد از کسانی که با مسئله حس گرفته‌اند و آماده جماعت شدن هستند. بعد میدان و عرصه تعریف بشود و آن جریان اجتماعی شکل بگیرد. برای اینکه یک جریان اجتماعی، حرکت انقلابی، جوشش مؤمنانه و عقلانیت داشته باشد، در ادامه مسیر قطعاً به نخبگان احتیاج خواهیم داشت؛ خواص باید بیایند که ترمز کار باشند، یک مرتبه یک حرکت انفجاری صورت نگیرد که ما از انفعال بخواهیم مردم را در بیاوریم و یک مرتبه از اغتشاش سر در بیاوریم.



در ماجرای کارگری می‌گفتند چرا محصولات رسانه‌ای تولید نمی‌کنید؟ گفتیم قصه اغتشاشات و دمیدن استکبار در آتش هرج و مرج است. نمی‌توانیم در زمین دشمن وارد شویم و مسئله حمایت از کارگر و مسئله معیشت و گرانی و بیکاری را به هم گره بزنیم؛ چون در آن صورت سر از ناکجاآباد درمی‌آوریم. این را چه کسی می‌فهمد؟ چه کسی می‌تواند درست و عاقلانه رصد کند؟ راهش همین است که نخبگان را وارد کنیم و آن‌ها را شریک کنیم و به حرکت، یک بعد عقلانیت ببخشیم.

* سؤال‌ها و مأموریتی که خاتم به ما داده این است؛ چه جبهه شکل گرفته باشد یا شکل نگرفته باشد، به هر حال یک جبهه قوی در اکثر جاها شکل نگرفته که اگر خواستیم در یک زمینه کار کنیم، با یک اشاره انگشت، تمام نیروهایی که داریم، بتوانند در این زمینه کار کنند و به نتیجه مطلوب برسند. سؤالات بابت این است. این همه که اصرار می‌کنم، برای این است که موانع را متوجه بشویم، برای اینکه تا الآن جبهه شکل نگرفته. حالا می‌خواهیم از این به بعد روش را تغییر بدهیم، باید بینیم مشکلات کجا بوده که تا حالا نشده و براساس آن برنامه‌ریزی بشود. سؤالات هم در این راستا است.

من خودم آسیب‌شناسی‌ای کرده‌ام، بعد مدیریت راهبردی زحمت کشیدند و کارهایی کردند. این پنج سال اگر اتفاق نمی‌افتاد، چیزهایی که الآن می‌گوییم را نداشتیم. اگر نبود، به اینجا نمی‌رسیدیم. از یک جایی باید شروع کنیم و اشتباهات خودمان را پیدا کنیم و به رشد برسیم. ما می‌توانیم بگوییم جبهه ایده‌آلی نداریم، بله، درست است نداریم، جبهه ایده‌آل مطلوب نداریم ولیکن در استان مرکزی، جبهه شکل گرفته است...

* آسیب‌شناسی‌های شما مکتوب شده است؟

بله، همه این‌ها. دوست داریم کمک بشود به اینکه بقیه استان‌ها از روش غلطی که بر آن پافشاری می‌کنند، دست بردارند... ما مدل را به آقای خسروپناه عرضه کردیم، گفتند آقا همین را می‌خواهد. در خاتم هم مطرح شد الحمدلله. باید این طور پیش برویم. حل مسئله نباید برای ما اصالت پیدا بکند. اصالت حل مسئله مانع جبهه‌سازی می‌شود. کسانی که حل مسئله برایشان اصالت داشت، از ما جدا شدند. حتی اگر جبهه نشود، ولی جماعت می‌تواند شکل بگیرد یا چند هسته، چند جماعت شکل بگیرد که روح امید را در جامعه و در فرهنگ خصوصی تزریق کند، بعد فرهنگ خصوصی به داد فرهنگ عمومی می‌رسد.

* وقتی شما می‌گویید جماعت، من دقیق نمی‌دانم تعریف شما از جماعت چیست. اینکه گفتم جبهه تعریف بشود، یا جماعت و سازمان و تشکل تعریف بشود، برای همین است...

با توجه به متن آقا خواندم که جماعت، گروهی از مردم هستند که ارتباط با قلب تپنده دارند و کار خودشان را می‌کنند، ولی در حقیقت مأموریتشان را اجرا می‌کنند و با هم ارتباط و خویشاوندی دارند...

* این تعریف ما از جبهه است تقریباً...

قرارگاه سازندگی پول دارد، نیروی انسانی هم دارد. می‌گوید حاج آقا، شما که می‌خواهی با من کار کنی چه داری؟ می‌گویم ۱۱۰ مسجد دارم، نزدیک ۱۱۰ هیئت دارم، ده هزار نفر مردم دارم. جالب است که یک عضو جبهه فرهنگی انقلاب این همه امکانات دارد. گفت واقعاً شما این همه مسجد دارید؟ گفتم صبح ریز اسامی را آماده می‌کنم و همه این‌ها مبلّغ شما می‌شوند. هر چه بخواهید، مویرگی برای شما پول جمع می‌کنند و می‌آورند و پول سپاه چیز ناچیزی می‌شود. مستندساز ما به خانه‌ای می‌رود که سقفش ریخته و مستند می‌سازد. برنامه ثریا را دیدید؟ چرا فلانی نمی‌تواند با ثریا یا شبکه یک، با رسانه ملی، با مستندساز کار کند. ما می‌گوییم می‌توانیم، چون ساختار اجتماعی‌اش را داریم، ما هویت مستقل داریم، هویت عمومی داریم الحمدلله.

بعد از اینکه آقا درباره ۲۰۳۰ آن صحبت‌ها را فرمودند، آقای درّی در خطبه‌ها گفت ۲۰۳۰ مُرده و در استان مرکزی وجود ندارد، یعنی آمد در مقابل ما، بعد اثبات شد که وجود دارد. وقتی گزارش تخلفات آمد، گفتند مسئولین باید برخورد کنند.

از آفت‌ها، اصالت پول را گفتم، اصالت ساختار را عرض کردم، امکانات و ابزار و تکنیک، همه اصالت پیدا کرده و حرکت پرهیاهو و پرسروصدا. بیشتر کارهایی که انجام می‌شد با چراغ روشن بود. اسم جبهه فرهنگی را برداشته بودیم، اسم‌های دیگر را جایگزین کرده بودیم که خودش تحریک احساسات را در پی داشت. مثلاً با آن دست‌فرمان که حرکت می‌کردیم، آمدیم اینجا هیئت‌ها را جمع کردیم و دیدیم مشعر قوی‌تر از همه عمل می‌کند. بالطبع اینجا کارگروه هیئت ما قوی‌تر عمل کرد و خودشان جدا شدند و گفتند ما مشعر را قبول نداریم و خودمان یک حکومتی بنا می‌کنیم. ۱۴ هیئت قوی بودند، بعد شدند «خدام خیام حسینی»، همان الگو را گرفتند و کارهایی که در مشعر اتفاق می‌افتد یا در بنیاد خاتم اتفاق می‌افتد را انجام می‌دادند. ناظر به همان اتفاقات، اینجا در استان‌ها تبعات خودش را داشت و این نشان می‌دهد که حالا اصل چراغ خاموشی خوب درک نشد، خوب فهم نشد. یکی



اینکه ما از زبان مردم و مسائل مردم فاصله گرفتیم؛ یعنی ما در خاتم درباره مسئله جامعه صحبت نمی‌کردیم، تا اینکه آقا فرمود به کار فرهنگی تان پیوست اجتماعی بزنید. بعد آقا از گروه‌های جهادی تعریف و تمجید کرد. تا آن موقع احساس می‌شد که مسائل اجتماعی هیچ ربطی به مسائل فرهنگی ندارد. البته تا ۱۹ آبان عده‌ای بودند که دم از مسائل اجتماعی می‌زدند.

اگر قرار است جبهه تشکیل بشود، باید سراغ نیازهای جامعه برویم. خود امام هم همین کار را کرد. امام مشکلات حوزه علمیه را نگفت، مسائل خصوصی طلاب را بیان نکرد، امام حتی مسئله فحشا را علم نکرد، امام دستش را گذاشت روی کاپیتولاسیون. آنجا بود که مسئله شناسی دقیق امام کاری کرد که احساسات ملت برآشفته شد و دست به آن انقلاب عظیم زده شد. ما اگر آمدم و حوزه فرهنگ را از مسائل اجتماعی جدا کردیم، بزرگ‌ترین ظلم را به جبهه فرهنگی انقلاب کرده‌ایم. بهترین بهانه‌ای که می‌شود با آن جبهه را ساخت، نیاز خود مردم است. اگر بهترین کتاب‌ها را چاپ کنید، بهترین گروه‌های آموزشی را آموزش بدهید و تربیت کنید، بهترین هیئت‌ها را داشته باشید، اما کاری به شکم گرسنه مردم نداشته باشید، کاری به معیشت مردم نداشته باشید، کاری به مظلوم نداشته باشید، قطعاً انتظار نداشته باشید کسی از جنس مردم زیر این علم و بیرق جمع بشود و سینه بزند.

ما دیدیم هیئات مشکلات خودشان را دارند؛ یعنی مسئله، مسئله خودشان است، هیئت درگیر خرج هیئت است، مؤسسه درگیر خرج مؤسسه خودش است و همه فعالان فرهنگی به هر نحوی کار می‌کنند، این کار و این روش، آن‌ها را وامدارتر و مقروض‌تر می‌کند. آن‌ها را فقیرتر می‌کند. هر کس که مسئله مردم برایش مهم است، می‌آید جلو خیلی بهتر می‌شود کار کرد و جماعت را ساخت.

*** اگر می‌شود مدلتان را تبیین کنید.**

در یک خط، مدل جبهه‌سازی در استان مرکزی با تشکیل هسته‌های پراکنده مردمی همسو، مسئله محور و جماعت محور و ایجاد ارتباط تدریجی میان آن‌ها شکل گرفته است.

*** می‌شود این را تبیین کنید؟ هم این را و هم اینکه از کجا شروع کردید و با چه مشکلاتی برخورد کردید و الآن به کجا رسیده‌اید.**

همه، توقعاتی از ستاد جبهه فرهنگی انقلاب و بنیاد خاتم برایشان به وجود آمده بود و انتظاراتی داشتند. یک عده از قافله عقب مانده بودند، کار هم داشت جلو می‌رفت. کار ستاد این بود که آدم‌ها را شناسایی کند و به کارگروه‌ها و مجامع تخصصی وصل کند. قرار بود مدل عوض بشود. اولین مشکل

ما با خود فعالان فرهنگی شهرمان بود و بعد با ساختار بنیاد خاتم. مشکل دوم ما آنجا بود. ما کارگروه کذایی را در اراک تعطیل کرده بودیم و در استان گفتیم که آن کارگروه هیئت تعطیل است و کار ما جدید است و می‌خواهیم برویم سراغ مسائل اجتماعی و آنجا کار کنیم. اعلام کردیم از هیئت‌ها هر کس به ما دست بدهد، یا علی، بیاید آنجا. جلوی کسی را نگرفتیم که مانع ورود بشویم، اما اینکه با آن روش برویم و فقط این ۱۴ هیئت دیده شود و دیگران دیده نشوند، این طور نبود. یک فراخوان عمومی زده شد که الآن مسئله جبهه فرهنگی انقلاب، مسئله زنان است و مسئله مادری است. هر کس هر ظرفیتی دارد و می‌خواهد در این حوزه کار کند، می‌تواند اینجا فعالیت کند.

دومین مانع ما خود همین کارگروه‌ها در خاتم بود که بعضی‌هایشان عجله داشتند. بعضی‌هایشان قول‌هایی داده بودند و می‌خواستند سفره دفتر و شاخه‌هایشان را در کل کشور پهن کنند و به استان مرکزی هم می‌رسیدند. وقتی ستاد اعلام می‌کرد اینجا وارد نشوید، برایشان سؤال بود که چه خبر است؟ بنابراین ما یک مشکل درونی داشتیم و یک مشکل بیرونی.

* نمی‌شد با همان کار خودشان، در این مسئله کاری برایشان تعریف کرد؟

نمی‌شد. الآن هم مشکل داریم. با کسی که می‌گوید مسجد تراز، مسجد من است، مشکل داریم. می‌گویند این ۵۵ میلیون تومان را مثلاً بگیر و مسجدت را تراز کن. سؤال من این است که من با ۱۵۰ مسجد دیگر چه کنم؟ آن‌ها باید بیایند یا نباید بیایند؟ می‌گویند این تراز می‌شود، بقیه هم می‌آیند. وقتی کمکی از بیرون تزریق می‌شود، اگر ممکن باشد باید عدالت را برقرار کرد و به همه کمک کرد، که آن هم نمی‌شود. مشکل اول این است که مسجد دیگر با ما تبدیل به جماعت نشده، دوم اینکه با چه حسی می‌خواهد کار کند اگر قرار است عمله ما باشد؟ مزدور ما شده که پولی از ما گرفته و می‌خواهد مسئول و هیئت و مؤسسه‌اش را ارتقا بدهد و تبدیل به قله بشود. این همان قله‌سازی‌هایی است که عرض کردم ما با آن به مشکل برخوردیم.

من تلفنی داشتم که ۴۵ دقیقه ناله و نفرین بود و می‌گفتند اگر به فلان هیئت کمک کنید، مدیون امام زمانید، چون سبب ایجاد فاصله طبقاتی بین هیئت‌ها می‌شوید. اگر می‌خواهید کمک کنید، به همه هیئت‌ها کمک کنید. آن کارگروه می‌خواهد چند نمونه قله درست کند و با قله‌سازی، الگو برای بقیه درست کند، غافل از اینکه در این خانه، همه از حال هم و از جیب هم خبر دارند؛ می‌دانند پول‌هایی که می‌آید از کجا می‌آید. می‌دانند سپاه، خاتم و دیگران کمک می‌کنند. ارتباط عمومی



قوی ای دارند.

آنجا امکانات را دپو کرده اند و متأسفانه ثابت شده خیلی هایشان خروجی هم نداشتند. یعنی آنجایی که ما می خواستیم و نظام می خواست، در این سال ها خیلی هایشان نیامدند کمک کنند. ما در گام اول، هسته اولیه را شکل دادیم؛ همان طور که آب وقتی می خواهد منجمد بشود، از یک نقطه شروع به انجماد می کند، این کار هم باید از یک نقطه شکل بگیرد؛ یعنی آن هسته اولیه، آن هسته مرکزی که عبارت بودند از مؤسسات و هیئات و افراد یا گروه هایی که در مدل قبلی هم با ستاد در ارتباط بودند، ولی این بار این ها مسئله محور بودند.

مسئله محور بودن، جان کلام است. همان مسئله اجتماعی است؛ هر مسئله ای. مسائلی مثل مسئله لیوان آب مردم، قندان قند مردم، نمک پاش مردم، این برایش مسئله است. صیادها برایش مسئله است. آلودگی هوا برایش مسئله است. حقوق معوقه کارگران برایش مسئله است. هر کسی مسئله محور بوده و با ما ارتباط داشته و می شناخته، صدایشان کرده ایم و آمده اند؛ نزدیک ده نفر جمع شدند، جلسات ابتدایی با گفتگو برگزار شد. فقط با عملیات نیست. گفتگو هم می تواند در شکل گیری این هسته ها و خصوصاً این هسته نقش مهمی ایفا کند. گفتگو شکل گرفت که مسائل چیست؟ مسائل استان را یکی یکی متوجه شدند. سرشان در کار بود. سرشان در حساب بود. با آمار آشنایی داشتند. یکی مسئله اقتصاد و معیشت مردم را داشت، یکی مسئله عفاف و حجاب و مسئله زنان سرپرست خانوار را داشت، هر کس به نحوی مسئله ای را مطرح کرد. یکی در حوزه خانواده و طلاق کار می کرد، یکی داشت در بحث جمعیت کار می کرد. این ها با گفتگو هایی که بین شان شکل می گرفت و رفت و آمدی که در مؤسسات و محل فعالیت هایشان رخ می داد، روز به روز توسط ستاد به هم نزدیک تر می شدند. کنار هم صبحانه میل می کردند، صبح زود جلسه می گذاشتند، شام و ناهار بودند، خودشان بانی می شدند. ما گفتیم فرض را بر این می گیریم که هیچ پولی به ستاد داده نمی شود و ستاد کاملاً مردمی است. خودشان حتی میوه ای می گرفتند، آژانس می گرفتند. می آمدند و می رفتند. همه خرج ستاد بین ما تقسیم می شد. مثلاً فلان کتاب فروشی که با جبهه فرهنگی انقلاب دست داده و دارد بار را می برد، به مشکل خورده بود. حتی مؤسسه را گذاشته بود که در سایت دیوار بفروشد. همین ها دست به دست هم دادند و خیر پیدا کردند، چند میلیون، بالغ بر سی میلیون تومان جور کردند تا این مؤسسه فرهنگی یک نفسی بکشد، بعد از طلبکاران مهلت گرفتند تا این مؤسسه جایش را عوض کرد. جایی که بود، ماهی پنج میلیون تومان کرایه می داد. جای جدید سه میلیون تومان کرایه می دهد.

مدیریت کردند و برایش تبلیغ کردند. این مرکز الآن مؤسسه قوی جبهه فرهنگی انقلاب است که تمام بار ما را این کتاب فروشی می برد و کار می کند. این طور نمونه ها زیاد است؛ مثلاً ما شب های جمعه جلسات یتیم نوازی داشتیم؛ با خانواده هایمان به حاشیه شهر می رفتیم، خانه یتیم ها، خانه خانواده های محروم. دست زن و بچه ام را می گرفتم، آن ها هم دست اهل و عیال شان را می گرفتند و با هم می رفتیم در خانه ها، بسته ای برایشان می بردیم؛ میوه و شیرینی. یا حالش را می پرسیدیم. این رفت و آمد کردن به خانه محرومین خیلی در زندگی های ما تأثیرگذار بود. وقتی همسر خود من می دید که به خانه ای آمده که بچه اش شناسنامه ندارد، دفترچه بیمه ندارد و می خواهد مدرسه برود و مادر نمی داند چه خاکی به سرش بریزد، خیلی برایش عجیب بود. بابا آمده بچه به دنیا آمده را گذاشته و رفته، یا خانواده هایی که در فقر شدید و فقر عجیب بودند. شاید باورتان نشود. چند شب پیش با تعدادی از امام جماعت ها رفتیم بازدید، می خواستند لباس گرم و بخاری برای زمستان این ها فراهم کنند. بچه هایی که اینقدر شور و شوق داشتند، بگو بخند داشتند و بانشاط بودند، وقتی این خانه ها را دیدند، اصلاً خنده در چهره شان خشک شد. با این برنامه ها، جنس مشکل مردم، داغ و درد مسئله مردم به بچه ها منتقل شد و هسته اول شکل گرفت.

در اولین دیدار، آقای عبودتیان آمدند و سرکشی کردند. نزدیک ۴۰۰ نفر-ساعت وقت گذاشته بودند. در این مدت کم، نقشه ابتدایی را خود این بچه ها درست کردند. شورای سیاست گذاری، نقشه راه را ترسیم کرد. درحالی که آن شورای راهبردی که خاتم برای ما درست کرده بود، یک شورای نجسب بود که حدود ده جلسه دور هم جمع شدند، هیچ چیزی از آن جلسه شورای راهبردی بیرون نیامد. وقتی آمدند این نقشه راه را دیدند، متحیر ماندند که بچه ها این کار را کرده اند. شورای معاونین سید احمد وقتی آمد، واقعاً متعجب مانده بودند که این بچه ها چنین کاری کرده اند. در چند نوبت آقای عبودتیان تشریف آوردند و دیداری با بچه ها داشتند تا عملیات مطلع.

عملیات مطلع، عملیاتی بود که شورا تشخیص داد کار ما باید با این عملیات شروع بشود. عملیات خردی که نه خیلی نیاز به پول داشت و نه ترس و خوفی در آن بود. مطالبه گری بود. عملیاتی بود که بیشتر ظرفیت ها را درگیر می کرد. ما می خواستیم ببینیم با این چهره جدید ستاد و جبهه، چه کسانی حس می گیرند و چه کسانی جلو می آیند. چه کسانی خودشان، مؤسسه و هیئت و مسجدشان را خرج می کنند.

نزدیک ۲۷ هزار زن سرپرست خانوار داریم که اکثرشان مادر هستند. سومین استان طلاق کشور هستیم.



آیا توانایی این را دارید که در حوزه زنان، علم مادری را بلند کنیم و آنجا کار کنیم؟ تعدادی آمدند، اما تعدادی هم وقتی دیدند پولی در کار نیست، نیامدند. از ما فاصله اولیه گرفتند. بعضی هایشان بعداً ملحق شدند. امید داریم آن‌ها که ملحق نشدند ملحق بشوند. وقتی جریان راه افتاد، مگر اینکه کسی خودش را پرت کند پایین، وگرنه قطار دارد می‌رود و تو هم باید با آن حرکت کنی، باید با او بروی.

عملیات مطلع ما، عملیات میم بود با شعار «میم سرآغاز مادری». جشنواره‌ای شد که هنرمندان و عکاسان و نقاشان آمدند و ما حتی ظرفیت دانش‌آموزی را از طریق بسیج دانش‌آموزی برای اولین بار فعال کردیم و به وسیله بسیج دانش‌آموزی، به مدارس موضوع انشا دادیم با عنوان «مادر، بهترین معلم». بیش از ۲۶۰ اثر به دبیرخانه آمد و بعد چهل اثر در هیئت داوران انتخاب شد. از این چهل نفر دعوت شد و خودشان به ده اثر رأی دادند و به سفر مشهد رفتند. آن‌ها، پایه یکی از هسته‌های ما شدند: مجمع نویسندگان نوجوان که بعداً اردوهایی داشتند و تبدیل به یک جماعت استخوان‌دار محکم شد که ما قرارداد پشتیبانی را به آن‌ها محول کردیم.

*** یعنی این عملیات مطلع در قالب همان بحث‌ها و گفتگوها و خط‌کشی‌هایی که داشتید، باعث شد این بچه‌ها دور هم جمع بشوند...**

این بچه‌ها شناسایی شدند. این یکی از ظرفیت‌ها بود. ظرفیتی که با عملش خودش را معرفی کرد. مشک آن است که خود ببوید. خودش آمد و خودش را نشان داد. عرضه و لیاقت ثابت شد. بعد در کنار این عملیات، شورای مشاوران شکل گرفت و مشاورانی که خودشان فی سبیل الله وارد مساجد شده بودند، در همین عملیات مطلع، بستری برای آن‌ها فراهم شد. در مجمعی که برای مبلغین ما شکل گرفت و البته خیلی دوامی نداشت، چون ظرفیت‌های ما کم بود و بعداً دوباره به هم پیوست و دوباره تشکیل شد، نزدیک پنجاه مبلغ که بیشتر خانم‌ها بودند، وارد اعتکاف شدند و برای مردم توضیح می‌دادند که این وضعیت زن در استان مرکزی است و هر کس می‌خواهد به این خانواده‌ها کمک کند، بسم الله. ۸۰۰ نفر از معتکفین ثبت نام کردند و به ما دست دادند. بعد محله‌های این ۸۰۰ نفر شناسایی شد و در مساجد برایشان کلاس‌هایی گذاشته شد. مشاوران از دل این ظرفیت ۸۰۰ نفری بیرون آمد. یعنی ما توانستیم شغل‌های مشاوره برای خانواده‌ها شناسایی کنیم؛ آدم‌هایی که در حوزه خانواده کتاب نوشته بودند و دیده نمی‌شدند. یعنی قدبلندها و آدم‌های تراز آن‌ها اجازه نمی‌دادند این‌ها دیده بشوند. این‌ها دیده شدند. امکان فعالیت برای شورای مشاورین ایجاد شد و انجمن خیرین از دل این کار بیرون آمد. یک عده خیرین نوجوان آمدند و باز هم ظرفیت‌های جدیدی بودند. این‌ها در سال‌های



قبل کارهای دیگری در حوزه حجاب و عفاف می‌کردند؛ می‌رفتند گل دست بدحجاب‌ها می‌دادند یا با چادر و روسری عکس می‌گرفتند و قاب می‌کردند و به آن‌ها می‌دادند. همین‌ها وقتی وارد این حوزه شدند، گفتند ما می‌خواهیم سراغ بچه‌هایی برویم که باباهایشان کارگردان و حقوق نگرفته‌اند. هنوز مسئله کارگری را آغاز نکرده بودیم. می‌گفتند این بچه‌ها مثلاً تفریح می‌خواهند، آن‌ها را به شهر بازی ببریم. با شهر بازی هماهنگ کردیم و آمدند دو اتوبوس از بچه‌های کارگرها که شناسایی شده بودند را بردند. این، پایه و بنایی برای تشکیل خیرین نوجوان، یا هسته اولیه این کار بود. ذیل این هسته، پایه دارد شکل می‌گیرد.

* پس شما جبهه‌تان را با مسئله و عملیات تشکیل دادید...

گفتگو و گفتمان هم در کنارش است و جلساتی که ما با هم داشتیم. اگر به خانه آن فقیر می‌رفتیم، از این طرف اول اولویت‌ها را مسئله‌یابی می‌کردیم، آمارها و گزارشات و اخبار صداوسیما و کتاب‌های محرمانه که از جاهای مختلف می‌آمد، در جلسه ما مطرح می‌شد و پخته می‌شد. این‌طور نبود که کار کیلویی باشد. علمیت هم در کنار کار عملیات وجود داشت. منتهی آن ایده‌آلی که ما انتظار داریم و نخبگان باید انجام بدهند، لجنه‌های فکری است که جبهه فکری باید شکل بگیرد و خیلی دقیق‌تر باشد. می‌خواهم بگویم آن هم اصالتی ندارد که ما به خاطرش معطل بشویم. خود همین عملیات و این مطالعه در کنار همدیگر می‌تواند این هسته‌ها را شکل بدهد. ما باید از یک جا شروع کنیم. ما مشکلی با این نداشتیم که مسئله مادری، عملیات مطلع و مسئله اول ما باشد؛ یعنی مسئله‌ای که بیشترین ظرفیت‌ها را درگیر کند. چون می‌خواهیم شناسایی کنیم. ما تازه می‌خواهیم هسته‌سازی کنیم.

قبل از این، جبهه فرهنگی انقلاب را به پولش می‌شناختند. اگر کسی با ما تعاملی می‌کرد، از طرف هر کس، چه حکومتی و دولتی، چه مردمی، اگر با ما ارتباط می‌گرفتند، به خاطر پول خاتم بود. ما هویت دیگری نداشتیم. حالا وقت هویت‌سازی بود. ما یک هویت خالص می‌خواستیم. یک هویت عمومی می‌خواستیم. هویت خالص ما به لطف خدا بود و الحمدلله رب العالمین شد همین عملیات زیستی و این سمن سیکا و فرار کودکان که بهترین برنامه‌ای بود که می‌توانست هویت مستقل و خالص ما را نشان بدهد و آن را به رخ بکشد. اینکه می‌گویم ما، یعنی این جبهه، ما باید این جبهه را شناسایی کنیم و آن را متحد کنیم، کنار هم بیاوریم. نمی‌خواهیم پُز بدهیم که این مال ما است، نه، این مال جبهه انقلاب است، مال انقلاب است. در صحبت‌های امام هست که می‌گوید انقلاب یک حقیقت



پیش‌رونده و پیش‌برنده است، چون انقلاب موجود زنده است. نگاه ما باید به انقلاب، یک موجود پیش‌رونده و پیش‌برنده باشد که هم خودش جلو می‌رود، هم با خودش جلو می‌برد. شما هر چقدر هم که بخواهید ادعای پدرخواندگی داشته باشید و برای این جریان پدری کنید، این جریان خودش اصالت دارد، انقلاب خودش یک جریان است که اصالت دارد. این حقیقت زنده است. شما کافی است که مسئله را درست شناسایی کنید، بعد ببینید جریان چطور راه می‌افتد.

ما نمی‌دانستیم ۲۰۳۰ دارد اجرا می‌شود. اما می‌خواستیم در حاشیه شهر فعالیت کنیم، اما دیدیم یک سمن هست که نمی‌گذارد بچه‌های عکاس ما که رفته بودند، کار کنند. می‌خواستیم نمایشگاه عکس در مساجد و هیئت‌ها برگزار کنیم درباره فقر در حاشیه شهر، اما دیدیم یک دعوای زرگری پیش آمده و این معتادان آمده‌اند وسط و می‌گویند اینجا فقط «سیکا» کار می‌کند. تحقیق کردیم که ببینیم سیکا کیست، بعد دیدیم این‌ها سراغ ما هم آمده بودند که پول یا کمک بگیرند یا اینکه بگوییم فلانی هم با ما کار می‌کند. داشتند برندسازی می‌کردند. این سمن در دو سال به اوج عزت رسید. مطالعه این سمن را شروع کردیم. بچه‌های رصد نزدیک هشت ماه کار مطالعاتی انجام دادند. اسناد خیلی خوبی به دست آوردیم. فهمیدیم اولاً این مؤسسه ارتباط خیلی خوبی با استانداری دارد و سوگلی خانه سمن‌ها است و در جلسات «فامسا» در ستاد پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی، یک پای ثابت است. یک سمن در کنار هلال احمر، آموزش و پرورش و ساختارهای نظام. عکسش در همه جلسات هست. آقای حسین اکبری که بعداً فهمیدم مسئول سمن کس دیگری است. وقتی سروصدای ما بلند شد، با همسرش فرار کرد و به گرجستان رفت. یک وکالت از گرجستان برایش فرستادند که شما وکیل ما هستید. البته بازداشت هم شد. خلاصه فهمیدیم که ارتباط خیلی خوبی با آموزش و پرورش دارد. به مدارس می‌رود و عکس می‌گیرد. شعاری هم دارد که می‌گوید من یک داوطلب هستم. این چه کشوری است؟ چه مملکتی است؟ همه جایش مشکل دارد؟ کارهایی را تولید و تبلیغ می‌کنند که ما باید بسازیم. بیشتر از هفتاد عضو پیدا کرده بودند. در دانشگاه‌ها و مدارس، نمایندگی می‌گرفتند و شعبه می‌زدند و افراد را جذب می‌کردند. در مؤسسه خیریه آنجا دیدیم که یک خانمی هست و با مقداری گردش در فیسبوکش فهمیدیم بهایی است و آموزش جنسی به بچه‌ها می‌دهد و کتاب «لک‌لکی در کار نیست» را به بچه‌ها آموزش می‌دهد. شواهد ما که کامل شد، اولین کاری که کردیم این بود که ۱۴ هیئت را دعوت کردم و یک روز با علم خدام خیام حسینی جمع شدیم و گفتم چنین اتفاقی افتاده، این هم اسناد و مدارک. در اویش گنابادی آمدند اینجا و دارند شبکه‌سازی می‌کنند. در اویشی که در فتنه ۸۸ به اوین رفتند،

محکومیت سیاسی داشتند و کارهایی که درباره حقوق کودکان و کودکان کار و کارهایی که در خیابان علیه نظام می‌کردند را توضیح دادم. ۲۵ روز قبل از اینکه آن اتفاقات در خیابان پاسداران تهران بیفتد، ما اینجا شناسایی‌شان کردیم و به مردم اعلام کردیم. آن‌ها را به این ۱۴ هیئت معرفی کردیم و گفتیم هستید؟ گفتند هستیم. بیانیه‌های مشترک را گرفتند که بروند در هیئت‌هایشان امضا جمع کنند. یک یا دو هیئت فقط توانستند دویست امضا برای ما جمع کنند. بقیه هیئت‌ها کار را زمین گذاشتند و حتی دیگر تلفن جواب ندادند. بعضی‌هایشان آمدند وساطت و دلایل متعدد می‌آوردند؛ یکی اینکه می‌گفتند سپاه اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید من نه نفی می‌کنم نه اثبات. می‌گفتند ما دو ماه بود روی آن کار می‌کردیم و شما آن را سوزانیدید. بعد کشف شد که آن هم ادعایی بیش نبود. دو سال بود که این‌ها فعالیت می‌کردند. این‌ها را خیلی مهم نمی‌بینیم، اما من با آن‌ها صحبت کردم و می‌گفتند آخرین کار هلاکت است، نه شهادت. می‌گفتند شما کاری می‌کنید که هیئت از بین می‌رود؛ یعنی ما را با اطلاعات درمی‌اندازید، با استناداری درمی‌اندازید، می‌گفتند آقای دژی از شما حمایت نکرد، گفت ۲۰۳۰ مُرده است. می‌گفتند سمن‌ها طبق قانون عمل می‌کنند و اگر کسی خلاف قانون عمل کند با او برخورد می‌شود. یعنی آن همه دلایل و شواهد را ندیده گرفتند، به خاطر اینکه امام جمعه نیامد، به خاطر اینکه از سپاه سؤال می‌کنیم، سپاه می‌گوید ما نه نفی می‌کنیم نه اثبات می‌کنیم. از طرفی می‌دیدیم سردار با مدیرکل عکس می‌گیرد و با همدیگر خیلی هم خوب‌اند. می‌گفتند اگر اتفاقی افتاده، پس چرا با هم اینطوری هستند؟ آن‌ها که نامدار بودند، در عملیات اول ملحق نشدند. هیئت مردمی پای کار آمدند و بیشتر می‌توانستند کار کنند. در حد یک برنامه معمولی هفتگی در هیئت‌ها برگزار شد که خیلی هم خوب بود. در مساجد از طریق کانال «من او» که تنها رسانه جبهه فرهنگی انقلاب بود، به امام جماعت‌ها اعلام کردیم.

این مطالب و این اسناد، حتی به دست دادستان هم رسید. دادستان با من جلسه گرفت و گفت الآن فعلاً کار را متوقف کنید، چون به ۹ دی خورده‌ایم و خواهش کرد و گفت اگر امکان دارد متوقف کنید؛ چون این کار با آن کار قاطعی می‌شود، شما معلقش کنید. ما همین کار را کردیم. دادستان با این کار مخالف نبود ولیکن طرف مقابل هم شروع کرد و دست به کار شد. جبهه مقابل ما از شورای شهر گرفته تا مطبوعات، همه با هم منسجم بودند. یعنی دست به دست همدیگر می‌دادند و ما را می‌زدند. ما در جبهه خودمان در نهایت غربت بودیم. در ابتدای کار تا وقتی ده امام جماعت پذیرفتند که پای کار بیایند و با همدیگر شروع کردند به تبلیغ، به ایام فاطمیه خوردیم. در جلسات روضه‌های



خانگی و جلسات خانم‌ها در مساجد، مادران خیلی تحریک شدند. به خودمان آمدم و دیدیم ده تا امام جماعت، شدند سی امام جماعت. یکی یکی امام جماعت‌ها آمدند و ملحق شدند و هسته امام جماعت‌ها شکل گرفت.

* در این بحث، مانور شما روی موضوع خانواده است؟

چیزهای خیلی مهم‌تری بود. ما خانم‌ها را از جبهه جدا نکردیم. مثل زمان جنگ، خانم‌ها هم در یک جبهه هستند، اما در جای خودشان. خیلی جالب بود که اکثر آقایان خیلی حس و حال نداشتند که بیایند، ولی مادرها و خانم‌هایشان این‌ها را می‌آوردند. جلساتی که در مسجد روشنگری می‌شد، امام جماعت اعلام می‌کرد که فردا یکی از کارشناسان ۲۰۳۰ می‌آید و می‌خواهد ثابت کند که ۲۰۳۰ دارد اجرا می‌شود. مثلاً بنده با پاورپوینت می‌رفتم و می‌گفتم که این‌ها در مدارس این کار را کرده‌اند و به این بهانه دارند کار می‌کنند؛ طرح‌هایی که دارند غربال‌گری است، تست تراکم استخوان است، پیشگیری از ایدز و هپاتیت است. در این مدرسه قرآنی این کار را کردند، در آن مدرسه آن کار را کردند. مادرانی که می‌آمدند، می‌خواهم به جرئت بگویم که شصت به چهل، خاکستری مایل به سیاه بودند. چهل خانم آرایش کرده و لاک زده با موهای رنگ‌کرده آمده بودند و نگران بودند، نگران بچه‌هایشان بودند. در این روند ما همه طیفی می‌دیدیم. یکی از جاهای خیلی خوب گفتیم حاضری در مصلی جمع بشویم و از آقای درّی بخواهیم ایشان امامت کند و بپرسد آقای مدیر کل آیا در مدرسه این کارها را کرده‌اید یا نه؟ به چه مجوزی این کار را کرده‌اید؟ همه می‌گفتند ما می‌آییم و شوهرانمان را هم می‌آوریم. یک شبکه‌سازی مردمی با ده هزار نفر شد. هر امام جماعتی برای مداحان دو جلسه می‌گذاشت؛ یک بار خصوصی و یک بار عمومی.

رئیس کانون مداحان سازمان تبلیغات به بنده زنگ زد و گفت حاج آقا می‌شود بیایی و درباره ۲۰۳۰ صحبت کنی؟ گفت من در سالن آمفی‌تئاتر سازمان تبلیغات استان جلسه گرفته‌ام و ۱۰۰ مداح دعوت کرده‌ام، شما بیا برای این مداح‌ها تبیین کن، ایام فاطمیه است، بروند تبلیغ کنند. می‌گفتم برای بد نمی‌شود؟ مدیرکل ناراحت نمی‌شود که شما این‌طور کار کنید؟ اداره کل امور اجتماعی را بزنید، آموزش و پرورش را بزنید، خانه سمن‌ها را بزنید. فحشی می‌داد و می‌گفت هر کسی می‌خواهد، ناراحت بشود، من که حقوقی از اینجا نمی‌گیرم، اصلاً وظیفه من است. خودش با من ارتباط می‌گرفت.

* جبهه شما با این عملیات‌ها شکل گرفت؟

آن هویت مستقل شکل گرفت...

* الان هم با هم رابطه دارند؟

بله، حتی وقتی آقای قمی به جای آقای خاموشی آمد، مدیرکل، بنده را صدا زد و گفت ما را هم در کارهای انقلابی تان سهیم بدانید. یا مثلاً وقتی می‌خواستند مسئول ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر را انتخاب کنند، هم نماینده آقای دری در ستاد امر به معروف، هم نماینده سردار در سپاه، هم بچه‌های دیگری که جمع شده بودند، از فعالان فرهنگی در حوزه اتحادیه انجمن اسلامی و بسیج دانشجویی، همه می‌گفتند که مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را به دبیر جبهه بدهید، زنگ زدند و خواهش کردند که ما شما را به آقای درّی معرفی می‌کنیم، شما به درد اینجا می‌خورید، امر به معروف نهی از منکر یعنی همین، این کار که شما می‌کنید روحیه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه زنده شد و احیا شد.

* چه برنامه‌ای دارید که این جبهه دوباره افول نکند و ساختار قوی‌تری پیدا کند؟ چیزی غیر از عملیات و مسئله وجود دارد برای تشکیل جبهه؟

الآن که هویت عام ما شکل گرفته، یعنی مساجد اراک و بعضی شهرستان‌ها مثل ساوه، شازند، گنداب، محلات و خمین، پذیرفته‌اند که جبهه‌ای در استان هست به نام جبهه فرهنگی انقلاب و دفتری هست، با هر شهرستانی که اراده کنیم ارتباط بگیریم، می‌توانیم. اما در حال حاضر مشغول طراحی عملیاتی هستیم که ساختار اجتماعی را به ساختار نظام پیوند بزنیم. مثلاً دیروز با صداوسیما جلسه داشتم، با جانشین سازمان صحبت کردم. گفتند اگر خواستید مثل ۲۰۳۰ برای مسئله کارگری کاری بکنید، ما را زبان خودتان بدانید. گفتم یک کاری در خصوص مسئله حاشیه‌نشینی و محرومیت‌زدایی داریم انجام می‌دهیم، مردمی و حکومتی. گفتند می‌خواهیم مطالبه‌گری کنیم، می‌خواهیم فلان فرماندار را به چالش بکشیم، می‌خواهیم فلان مسئول سازمان را به چالش بکشیم، ما برنامه‌اش را داریم، خودمان صفر تا صد کار را برایتان تولید می‌کنیم، از شما استفاده می‌کنیم تا این را به جبهه‌تان پیوند بزنید. نقشه‌تان را بیاورید که معلوم بشود ما جایمان کجاست. یا با هلال احمر، آن نماینده ولی فقیه گفت این‌ها اصلاح‌طلبند، جوری صحبت نکن که مشکلی پیش بیاید. گفتم در زلزله کرمانشاه به ما گفتند بیا در قرارگاه امام رضایی‌ها، گفتم این مسئولیت به عهده جمعیت هلال احمر است. بهتر است آن را تقویت کنیم، یا اگر سپاه آمده، سپاه را تقویت کنیم. گفتم ما می‌توانستیم در آن قرارگاه



برویم و یک جایی برای خودمان بگیریم و شروع کنیم به کار کردن، ولی همه حرف ما این است که ساختارهای نظام باید تقویت بشود. همان جا مدیر عامل جمعیت اعلام کرد که حاج آقا سهم ما را در جبهه فرهنگی انقلاب مشخص کنید. عملیات ۲۰۳۰ ما را می دانند، کارگری ما را می دانند، هویت ما برایشان ثابت شده است. محرومیت زدایی و رفع حاشیه نشینی از مسائل خود ما است. وظیفه ما است. بگویید ما باید چه کاری بکنیم؟ من با همان حاج آقای که دفتر نمایندگی ولی فقیه است و از دوستان هستند نشستیم، در مسئله کارگری هم به ما دست داد، در مسجد خیلی تبلیغ کرد، امضا جمع کرد؛ ایشان تمام ظرفیت هایش را توضیح داد که فلان خیّر را داریم، فلان پزشک، خیلی قشنگ دارایی هایش را آورده، بعد می گوید ما در خدمت شما هستیم، در خدمت جبهه فرهنگی انقلاب هستیم. دوست دارم شماره تلفن بدهم بروید با خود این ها مصاحبه کنید.

*** همه این ها با شخص شما ارتباط دارند؟ ساختار خود جبهه چه نقشی دارد؟ اگر آدم فعالی مثل شما یا آقای طالبی نباشد، آیا ساختاری چیده اید که بعد از شما هم این روند ادامه پیدا کند؟**

اینجا شخص محور نیست. اگر آقای طالبی نباشد، یک هسته مرکزی هست، هسته های دیگر هست. جلسات مسجدها با هم، هیئت ها با هم، در مطالعاتشان با هم، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن آقا را مباحثه می کنند. اگر استاد می خواهند، می آید و برایشان رفع شبهه می کند؛ بدون اینکه بخواهیم این ها را تحریک کنیم که در طرح ولایت شرکت کنید. مسئول طرح ولایت آمدند سراغ ما و گفتند که در خدمت شما هستیم، اگر بچه های شما در اندیشه شان نیاز به ارتقا دارند، با همدیگر کار می کنیم. الآن اگر تاج آبادی نباشد، هسته جانشین دارد، آن هسته، هر کدام شان قابلیت دبیر بودن و دبیر شدن دارند. اصلاً نیازی نیست که تاج آبادی باشد یا نباشد. یعنی ساختار این طور است، به این شکل است، منتهی با عملیات هایی که می شود، مسجد در حال تقویت شدن است.

*** ساختار خودش تبدیل به سازمان نشده است. شما می گوید ساختار شده، در حالی که سر ساختار شماست، حدود و ثغور و همه چیزش شماست. یعنی شخص شما و شخص آقای طالبی. چیزی که من خارجی می بینم این است.**

این چیزی است که در ذهن شماست. شما باید شورای سیاست گذاری را ببینید...

*** می خواهم بدانم آیا این ساختار دوباره یک سازمان نشده؟**



ما با اصالت ساختار مشکل داریم. سازمان کارش عملیات است. ما اینجا کارمان عملیات است. ما اینجا کارمان جبهه سازی است. حل مسئله برایمان اصالت ندارد. همه تلاشمان را می کنیم که مسئله مردم حل بشود، اما یک وقت ممکن است نشود.

* الان برای سازمان های بیرونی، یعنی آن آدمی که از خارج نگاه می کند، جبهه یعنی آقای تاج آبادی و آقای طالبی. اگر من می خواستم با این جبهه در اراک تماس بگیرم، با آقای تاج آبادی تماس می گیرم. اگر من بخواهم با کسی غیر از آقای طالبی و آقای تاج آبادی تماس بگیرم، با چه کسی باید تماس بگیرم؟

آقای ادیب زاده از معاونت بازآفرینی بافت های فرسوده مسکن و شهرسازی از تهران به اراک آمده بودند. به خیلی ها گفته بودند ما می خواهیم اینجا محرومیت زدایی بکنیم. با اینکه هنوز وارد عملیات محرومیت زدایی و حاشیه نشینی نشده بودیم. به هر کس گفته بودند، آقایان گفته بودند تاج آبادی. الان در این شهر به هر کس بگویند مطالبه گری، می گویند تاج آبادی. لازم نیست آقای یآوری من را معرفی کند.

* بله، ولی الان همه شما را می شناسند، اما ساختار را هم می شناسند؟ یا فقط شما را می شناسند؟

آیا تاج آبادی یک وجهه حقیقی دارد یا حقوقی؟ این خیلی مهم است که چه چیزی به سازمان هویت می دهد.

* فرض کنید در ساختاری که شما ساخته اید، آقای تاج آبادی خیلی غیرمنتظره حذف شد؛ چطور با آن بدنه ای که شما درست کرده اید، ارتباط برقرار می شود؟ آن بدنه ساختار است؟ یا یک بدنه سیال گسترده است که بعد از حذف شما از هم می پاشد؟ رهبر این ساختار چطور به این بدنه معرفی می شود؟ به عبارت دیگر، وقتی یک بدنه داریم و یک رهبر، اگر این رهبر حذف شد، با رهبر بعدی چه اتفاقی برای بدنه می افتد؟ رهبر بعدی دوباره باید از صفر شروع کند و بالا بیاید؟ یا جایگاه رهبر بعدی هم از همین حالا مستحکم است.

اگر این هسته ها درست به همدیگر وصل باشند یعنی تشکیلات را قلب تپنده ببینید، مشکلی پیش نمی آید. امروز آقا در بیانی می فرمایند اگر فرمانده ای تقوا را رعایت نکند خود به خود عزل می شود و حذف می شود. یعنی زیردستش یقین داشته باشد که او عزل خواهد شد و این بقا نخواهد داشت و



کنار می‌رود. این عین بیان خود آقا است. زمانی که هسته‌ها هر کدام سر جای خودشان دارند کارشان را انجام می‌دهند و تا زمانی که آن نگاه تقوامحور در ذهنمان باشد و تقوای تشکیلاتی اگر در ذهنمان باشد، مهم این است که تاج‌آبادی چگونه می‌خواهد محبت و اعتماد دیگران را جلب کند. اگر لازم باشد، خود همین‌ها حذف و عزلش می‌کنند، بدون اینکه نیاز به جایگاه حقوقی و یک سازمان حقوقی باشد. یعنی خصوصیت این رهبر اجتماعی در همین است که خیلی راحت عزل می‌شود. اگر عزل شد، انصراف داد، یا گفت خسته شده‌ام و کنار رفت، هر هسته یک رهبر اجتماعی دارد و خیلی راحت می‌تواند رهبر خودش را انتخاب کند. روحانیت باید ملجأ خاص و عام مردم باشد، خودبه‌خود بستر پیدا می‌شود و امام خودش را پیدا می‌کند. گفتیم که انقلاب خاصیت پیش‌روندگی و پیش‌برندگی دارد. امام خودش را پیدا می‌کند.

* اگر شما به تهران رفتید و به هر دلیلی همان جا ماندگار نشدید...

هر چه شورای سیاست‌گذاری بگوید. بگوید بعد از تاج‌آبادی فلانی، اگر فلانی قابلیت را نداشته باشد، هسته‌ها نمی‌پذیرند.

* یعنی اجازه داده‌اید کار به طور خودکار جلو برود...

مگر ۲۰۳۰ را ما رفتیم و کشف کردیم؟ مسئله کارگری را مگر ما رفتیم؟ آن هیئت رصدگرها مدام دارند نیاز جامعه را پالایش می‌کنند و بیرون می‌کشند. هیئت رصدگران بعد از دیدار ۱۹ دی با ما جلسه داشت و بچه‌های خود ما به آقا پیشنهاد دادند که هیئت رصدگران را ما احتیاج داریم. امروز اداره کل اطلاعات می‌آید و می‌گوید که آیا ممکن است ما با رصدگران شما نشست داشته باشیم؟ می‌شود با هم مشورت کنیم و ما هم جزو مشاوران شما باشیم؟ اداره کل اطلاعات از ما طلب یاری می‌کند و می‌گوید دستان خالی است. فکر کنید نهاد امنیتی بیاید و کمک بخواهد. می‌گویند رصدگران شما هم به‌روزترند، هم دقیق‌ترند، هم دارند بین مردم زندگی می‌کنند. ما یک ساختار برای رصدگرها درست کرده‌ایم.

* شما فرمایش دیگری ندارید؟

عرض خاص دیگری ندارم. می‌خواهم بگویم تمام بهجت ما در این است که عملیات جدید ان شاء الله طراحی بشود. عملیات خیلی خوبی تعریف بشود و هر کسی سر جای خودش، حوزه، دانشگاه، خانواده، مدرسه، نهادها و مراکز مذهبی، همه در جای خودش قرار بگیرد و ما بتوانیم یک محرومیت‌زدایی واقعی درست کنیم. بعد وارد شویم به اینکه اعتیاد را چگونه حل کنیم، اشتغال را حل کنیم، ازدواج را



حل کنیم، زنان را چطور به خانواده‌های متلاشی شده برگردانیم. محرومیت‌زدایی به این نیست که در حاشیه شهر پول تزریق کنید و بعد انتظار داشته باشید همه چیز گل و بلبل بشود و درست بشود. نه، همه مردم باید بیایند و این زیرساخت‌ها را فراهم کنند. ما در این دو سال الحمدلله به بعضی‌هایش دسترسی پیدا کردیم و به خیلی‌هایش هم دسترسی پیدا نکردیم. معتقدیم اینجا رسالت بنیاد خاتم پررنگ می‌شود. اینجا است که کارگروه هیئت می‌تواند زیرساخت‌های ما در زمینه هیئت را فراهم بکند تا هیئت ما در مسئله محوری و جماعت محوری‌اش قشنگ‌تر با ساختارهای اجتماعی پیوند بخورد. ان شاءالله کار انجام بشود. الگوی عملی خیلی خوبی خواهد شد به فضل الهی. ان شاءالله روزی مان بشود.

* تشکر می‌کنم، عذرخواهی می‌کنم وقت‌تان را گرفتیم.



بیان نکات و ملاحظات

جبهه سازی از نگاه مسئولان جبهه فرهنگی اجتماعی



سرکار خانم تجار

دبیر انجمن قلم





بسم الله الرحمن الرحيم

* دانش خود شبکه موجود برایمان خیلی ارزشمندتر از این چیزی است که در کتابخانه است. برای همین هم این مصاحبه را ترتیب دادیم تا از تجارب شما در حوزه جبهه سازی استفاده کنیم. برای اینکه ابتدا بحث شروع بشود و پیش برود، طبیعتاً شما در مسیر بحثتان از کلمه تشکل یا شبکه یا از این کلماتی که موضوع کار ما است استفاده خواهید کرد، بستگی دارد به خودتان. هر کسی از یکی استفاده می‌کند، اول محبت بفرمایید از منظر خودتان این کلمات را تعریف بفرمایید.

اگر من درست مقصود شما را دریافت کرده باشم، بحث راجع به کسانی است که من به نوعی با آن‌ها در ارتباطم و آن‌ها نیز به نوعی هم صدا و هم‌رأی هستند که البته میزان آن درجات دارد و در حقیقت عنوان بحث در ارتباط با انقلاب اسلامی و ارزش‌ها و مخصوصاً دایره فرهنگ است. لذا من از چیزی می‌توانم صحبت بکنم که خودم دریافته‌ام و آن را حسش کرده‌ام؛ بنابراین اگر من بخواهم بگویم، این را باید برایتان عرض کنم که عنوان تشکل فرهنگی را می‌توانم جمعی بدانم که به نوعی با هم در ارتباط‌اند؛ به عنوان مثال، تشکل انجمن قلم را داریم که این نوع تشکل یک تعریف و اساسنامه داشته و یک عده آمده‌اند و ورود پیدا کرده‌اند که اسامی‌شان را می‌دانیم، آدرسشان را می‌دانیم و... ولی کسانی به صورت فردی نیز وجود دارند که از این جمع دور هستند، یعنی زیر این پرچم نیستند، اما با این وجود، می‌دانیم که هم‌دل هستند. آن‌ها هر چند پراکنده هستند، اما بنا بر تجربه و مرادوات

یا نشست‌هایی که داشته‌ایم، می‌دانیم که هستند و زیر این چتر می‌توانند قرار بگیرند، درحالی‌که نیامده‌اند در این انجمن ورود پیدا کنند. لذا من لفظ تشکل را به کار می‌برم تا بیشتر موضوعیت داشته باشد، یا همان انجمن که می‌تواند شامل کسانی باشد که در حقیقت طبق اساسنامه تعریف شده‌اند و هستند.

* برای اینکه هم‌افق بشویم، من یک سؤال می‌کنم؛ یک‌وقت یکسری آدم دور هم جمع می‌شوند و یک مجموعه می‌شوند، یک‌وقت یکسری مؤسسه دور هم جمع می‌شوند و یک شبکه را تشکیل می‌دهند، یا هر اسمی که می‌گذارید. یا نه مجموعه‌های از افراد، نخبگان و مؤسسات دور هم جمع می‌شوند. یا اصلاً شما بگویید دور هم جمع شدن مهم نیست، مهم این است که این‌ها می‌خواهند به یک هدف برسند و در یک مسیر دارند حرکت می‌کنند. شما به عنوان دبیر در انجمن قلم ایران، مخاطبان‌تان افراد هستند یا مؤسسات؟

در واقع مخاطبان همان افراد هستند؛ در آن انجمن‌ها افراد هستند، آن نوع آخری که می‌فرمایید، فکر می‌کنم بیشتر مدنظر من است. بسیاری از افراد وجود دارند که دور از حرکت هستند، از این انجمن به انجمن‌های دیگر، اما در مواردی بالأخره مشترکات و سرفصل‌های مشترک دارند. این‌ها را می‌توانیم در ارتباط با انقلاب و ارزش‌ها بدانیم.

* این افراد را اگر نتوانید دور هم جمع کنید، با چه ابزاری هم‌گرا می‌کنید؟

بنده از سال ۱۳۶۴ وارد این وادی شده‌ام و کتاب نوشته‌ام که چاپ شده و از ابتدا در حوزه هنری بوده‌ام، هنوز هم هستم و طبق معمول یک تعداد هنرمند، مخصوصاً از همان ابتدا آمدند و در حوزه هنری تجمع پیدا کردند که هر کدام در ساحت‌های مختلف و در رشته‌های گوناگون بودند که ورود من بیشتر در حوزه ادبیات است. این افراد یک نوع علقه داشتند و ارزش‌ها را درک کرده بودند و در واقع نشان می‌دادند که وقتی من به اینجا آمده‌ام، یعنی اینجایی هستم و از طرفی آن‌هایی که اهل آن نبودند نیز رفتند و ریزش‌ها را ما می‌دیدیم که یک عده رفتند و در مقابل یک عده پیوستند.

* یعنی بعد از اینکه افراد وارد این جمع شدند، خودبه‌خود تصفیه‌ای انجام شد؟

بله، تصفیه انجام شد. چون به قول معروف مثل پرواز است که برای بعضی‌ها سخت است و به هر دلیلی این ریزش صورت گرفت و در بعضی مواقع دیگر نیز یک عده آمدند و پیوستند. اگر بخواهم به صورت تخصصی‌تر بگویم، در حوزه داستان یا در کنار آن شعر، ما می‌بینیم که نویسندگان و شاعرانی



بودند که از ابتدا تا امروز همپا بودند و جلو آمدند و در مقابل همان طور که عرض کردم، یک عده نیز رفتند و این افرادی که هستند نیز درجات دارند. مثلاً کسانی هستند که علایق و باورهایشان ۱۰۰ درصد است و بعضی‌ها می‌بینیم ۵۰ درصد است و برخی دیگر ۴۰ درصد است... یا از نظر سیاسی باز گرایش‌های آن‌ها یک مقدار فرق می‌کند. در واقع جمهوری اسلامی و نظام را قبول دارند، ولی سلیق سیاسی آن‌ها فرق می‌کند.

*** شما به عنوان کسی که این وسط محور قرار می‌گیرید و می‌خواهید حداکثر این آدم‌ها را دور هم جمع نگه دارید، از چه ابزاری برای دور هم نگه داشتن این افراد استفاده می‌کنید؟**

البته من دبیر انجمن هستیم؛ رئیس، آقای محمدرضا سرشار یا مثلاً معاونشان آقای دکتر پرویز هستند. بعضی‌ها واقعاً خیلی به مسائل مالی و رسیدگی‌هایی از این قبیل توجه نمی‌کنند و حضور دارند، حتی اگر این حضورشان بسیار کم‌رنگ است؛ به عنوان مثال به طور خصوصی‌تر درباره انجمن وقتی سالی یک بار باید به مجمع بیایند، حتی آن سالی یک بار را هم نمی‌آیند، ولی حاضر هم نیستند از مجموعه بیرون بروند؛ یعنی اتصالشان وجود دارد، برای چه منظوری و چه چیزی؟ نمی‌دانیم، ولی هستند. گاهی غرو لُند دارند و گاهی سکوت دارند. در مقابل بعضی‌ها هستند که همپا هستند، یعنی حضور دارند، ولی یک سؤال مخصوصاً این اواخر مطرح می‌کنند که خب به ما چه می‌رسد؟ برای ما چه کرده‌اید؟ سالی یک بار ما توضیح می‌دهیم که این کارها انجام شده، ولی کاری نیست که این‌ها کاملاً حس کنند و جزء منافعشان حساب کنند. می‌دانید چه می‌خواهم بگویم؟ یعنی به صورت شخصی اگر بخواهم بگویم، بعضی‌ها حرفشان این است که بن کتاب هم دیگر به ما نمی‌دهید. چون دولت جدید که آمد روی کار، بن کتاب را از ما گرفت و یک قانون جدید پیاده کردند و از طریق خانه کتاب بن می‌دهند. این‌ها فکر می‌کنند ما جدا باید کمک کنیم، در حالی که دیگر ما یک پارچه هستیم و دولت یک بار به یک نویسنده کمک می‌کند، نه دو بار. مقصودم این است که بعضی‌ها این سؤال‌ها را دارند و حتی از نظر بده‌بستانی که سالی ۴۰ تومان باید بپردازند، حاضر نیستند این ۴۰ تومان را بپردازند؛ نه اینکه نداشته باشند، بلکه بعضی حتی دارند و نمی‌پردازند و سؤال می‌کنند برای ما چه کردید. من احساس می‌کنم این یک جامعه کوچک از آن جامعه بزرگ است. اگر واقعاً دست ما... که البته این دستگیری را گاهی ما کرده‌ایم، گاهی وزارت ارشاد کرده... چون ما که درآمد نداریم، ولی اگر بتوانیم سعی می‌کنیم در این جامعه کوچک مقداری از بُعد مالی به این‌ها بیشتر برسیم. یا اینکه ما می‌خواهیم کاری بکنیم که آن‌ها دیده شوند، ولی وقتی دستان تهی باشد،

این ارتباط کمرنگ می‌شود و این جامعه کوچک احساس بدبینی می‌کنند؛ چون هر سال یک بار احیاناً می‌آیند و این توضیحات را می‌شنوند؛ علاوه بر اینکه چند درصد از توضیحات را می‌پذیرند و چند درصد را نه، ولی همان بدبینی که متأسفانه در سطح جامعه تسری داده‌اند، گاهی در ذهن بعضی از این‌ها هم ممکن است نشسته باشد که خب، برای ما چه می‌کنید؟ ما کجای اینجا هستیم؟ شاید خودتان بیشتر از ما دارید استفاده می‌برید. لذا واقعاً احساس می‌کنم که باید در جاهایی پررنگ‌تر ورود پیدا کرد؛ مثلاً ما می‌گوییم شما حق عضویت خود را بدهید تا نشان بدهید که ما را قبول دارید، از این طرف ما سالی یک بار مثلاً یک افطاری می‌دهیم. شما را دعوت می‌کنیم و دیده می‌شوید. یک جشن قلم زرین می‌گیریم، دعوت می‌کنیم تا تشریف بیاورید. بعضی از شما که در همان مجموعه بوده‌اید، برنده شده‌اید و دیده شده‌اید... سختم را کوتاه کنم، حرفم این است که الآن بیشتر این نیاز احساس می‌شود که این جامعه می‌خواهد دیده شود. برعکس فوتبالیست‌ها، برعکس هنرمندان که در چشم‌اند و جامعه آن‌ها را کاملاً می‌پذیرد، جامعه فرهنگی مخصوصاً نویسندگان و هنرمندان به گونه‌ای هستند که جز اینکه در خلوت و عزلت‌گاه خودشان بنویسند و به سختی و با مشقت چاپ کنند، کسی آن‌ها را نمی‌بیند. چون همه این‌ها واقعاً قوی پنجه نیستند. بعضی کارها ضعیف است، لذا دیر چاپ می‌شود، دیر خریده می‌شود و حق التألیفشان دیر پرداخت می‌شود و این‌ها از یک سو دغدغه‌ای دارند و از طرفی هم رنج‌هایی دارند می‌کشند؛ لذا باید بیشتر به فکرشان بود. باید بیشتر از این سو به آن‌ها نگاه کرد و آن‌ها را دریافت، برای اینکه بتوانند ادامه راه بدهند. این یکی از چیزهایی است که با آن می‌توان افراد را نگه داشت.

*** یکی از ابزارهایی که شما می‌فرمایید، حمایت‌های حداقلی است. یکی دیگر از ابزارها ایجاد محفلی است برای اینکه دیده بشوند. شما در مجموعه‌تان با کار مشترک موافق هستید؟ یا به فکر تولیدات مشترک افتاده‌اید؟ مثلاً یک اداره یا مجموعه، سفارشی داشته باشد و شما به صورت مشترک آن را انجام دهید؟**

بله، سابقه داشته و فکر بسیار خوبی است.

*** شما آورده‌ای برای آن‌ها داشته‌اید؟**

بله، ما در یک دوره، کاری به نام مشاهیر داشتیم. ۶۰ نفر از مشاهیر را انتخاب کرده بودیم... در زمانی بود که آقای دکتر پرویز معاونت فرهنگی را بر عهده داشتند و امکاناتی را فراهم کردند. دغدغه این قضیه را داشتند و تقریباً می‌توانم بگویم شاید بیش از هشت سال است که این طرح پیاده شده است.



یعنی تولد پیدا کرد. بعد آمدند این را اجرایی کنند و به دو نفر دیگر بدهند که نتوانستند و من خودم این کار را در دل انجمن به دست گرفتم و به ۶۰ نفر دادم، نوشتند و کارهای خیلی خوبی درآمد، ولی پروسه چاپ خیلی طول کشیده و الآن تقریباً یک سال و نیم است. من خودم خیلی مادرانه پشت این کار بودم که الحمدلله کاغذهایش را خریده‌اند و شاید ظرف حداکثر دو-سه ماه آینده چاپ بشود. یعنی اینقدر زمان برده است. بعضی از این نویسندگان مدام می‌پرسند چه شد؟ البته پولشان را گرفته‌اند ولی پیگیری می‌کنند. یکسری کار بود که انجام شد. این‌ها خیلی خوب است. کارهایی است که نشان می‌دهد ما به فکر شما هستیم، به اضافه اینکه از نظر مالی هم دست آن‌ها را می‌گیرد.

* رده‌بندی و دسته‌بندی این‌ها با شما است؟

از چه نظر؟ ضعف و قدرت نویسنده؟

* بله، رده‌بندی این افراد که درجه یک است یا درجه دو است؟ شما چنین نشانی دارید؟

بله، دقیقاً می‌دانیم؛ مثل اینکه فوتبالیست‌ها را می‌دانند که چه کسی قوی‌تر است.

* اینکه می‌دانید را که مشاوره می‌دهید؛ سؤال من این است که آیا اعلامی هم می‌شود؟

اعلام نمی‌شود. نشان درجه یک هنری را که وزارت ارشاد می‌دهد. بعضی از نویسندگان هستند که درجه یک گرفته‌اند. آنجا نشان داده شده که شما به مرحله‌ای رسیده‌اید که درجه یک هنری می‌گیرید. در واقع کارشناسی شده است. خود من درجه یک هنری دارم، آقای سرشار دارد، تعدادی از نویسندگان هستند که درجه دو هنری دارند و معادل این برنامه‌ها، ولی ما به هر حال کارها را خوانده‌ایم و توان و بضاعت هر کسی را می‌دانیم.

* پس درجه‌بندی‌ها را شما بیشتر می‌توانید بگویید. فرض کنید کسی دنبال نویسنده کودک می‌گردد؛ آیا شما دسته‌بندی دارید؟

بله، دسته‌بندی هم داریم.

* این خودش می‌تواند یک خدمت باشد؛ یعنی یکسری خدمات صنفی. شما اطلاعات همه نویسندگان را دارید، هر کس بخواهد در مورد آن‌ها مشورت می‌گیرد یا معرفی می‌کنید و...

بله، همین‌طور بوده. احیاناً اگر بیایند سراغ بگیرند، چون به صورت تک‌تک، اکثر نویسندگان تدریجاً شناخته شده‌اند و راه خودشان را پیدا کرده‌اند می‌توانیم معرفی کنیم. مثلاً برنامه‌ای بود برای

تلویزیون، در همین ماه مبارک، از یکسری نویسندگان شبه‌روشنفکر ضعیف‌نویس و نه قوی‌پنجه، برنامه تلویزیونی به نام «من یک نویسنده‌ام» تولید کنند و از این طرف سه-چهار نفر از ما را هم در برنامه گنجانده بودند. یکی از نویسندگان ما معترض شد که این برنامه دارد پخش می‌شود و از آن طرف اسامی را اعلام کردند. به هر حال ما نامه نوشتیم و بلافاصله با شبکه چهار مرادده داشتیم و نتیجه به آنجا رسید که ما اسامی را دادیم. ۱۰-۱۵ نویسنده را، هم از نظر اعتقادی و ارزشی، هم از نظر توانمندی معرفی کردیم تا بروند و ضبط تلویزیونی داشته باشند و جلوی دوربین بروند که تأثیرات خودش را دارد. یعنی کارهایی از این دست هم انجام می‌دهیم، یا بعضی نویسندگان که پیشکسوت هستند (طبق تعریفی که داریم، اگر ۵ سالشان شده و تا حالا کتاب نوشته‌اند)، می‌توانند هزار صفحه از آثارشان را انتخاب کنند و ما در چهار مجلد یا سه مجلد چاپ می‌کنیم. این هم طرحی بود که عملیاتی شد و انجام دادیم. به عنوان مثال آثار آقای مردانی، آقای سبزواری، شعرای انقلاب و خیلی‌های دیگر چاپ شد.

* هزار صفحه را خودشان انتخاب می‌کنند؟

بله، خودشان منتخبی از آثارشان را انتخاب می‌کنند. البته همه این‌ها مالی است. یا مثلاً برای نوقلمان... می‌دانید که جوان و نسل جدید می‌خواهد بیاید و علاقه‌مند است اثرش را چاپ کند. الآن حدود سه-چهار سال یا شاید پنج-شش سال است، -این اواخر هم بیشتر- که انتشاراتی‌ها برایشان مهم نیست کار خوب باشد یا بد، ساختار چه باشد؛ انتشاراتی‌ها از دو میلیون و سه میلیون و پنج میلیون می‌گیرند و کار بچه‌ها را چاپ می‌کنند. لذا کار با ساختار ضعیف چاپ می‌شود، ارشاد هم نگاه به محتوا می‌کند، روی ساختار ضعیف دقتی ندارند و بررسی نمی‌کنند؛ بلکه می‌گویند چاپ کنید. لذا این‌ها حتی راحت‌تر چاپ می‌شود و این به جریان ادبیات کشور خیلی آسیب می‌زند. مثلاً ما یک طرح را پیاده و عملیاتی کردیم و پشتوانه آن ارشاد بود، به نام «صد اثر از صد نوqlم» که در بخش داستان و شعر، صد نفر را به جامعه ادبی معرفی کردیم و خیلی کار خوبی بود؛ در آن اولین اثر هر نویسنده که تا حالا کتابی چاپ نکرده باشد منتشر شد. این طرح را پیاده کردیم، منتهی آن هم باز به کمک خاتم الاوصیاء است اگر اشتباه نکنم. این کمک را درباره طرح «فرصت برابر» به ما کردند. با توجه به اینکه همیشه همه چیز برای بچه‌های تهران است... البته این هم به نظر من درست نیست، فقط این طور نگاه کنیم... به هر حال ما این طرح را برای سراسر کشور گذاشتیم تا کسانی به جز بچه‌های تهران که چند سال است اولین اثرشان را می‌خواهند چاپ کنند، بتوانند این کار را بکنند. طرح این بود که ما



حمایتشان می‌کنیم و حتی حق التألیف هم می‌دهیم. کرامت انسانی را رعایت کردیم و تعدادی کتاب در این زمینه چاپ شد. البته خیلی استقبالی وجود ندارد. شاید باید رسانه‌ای کرد و تبلیغ بیشتری کرد تا آگاه بشوند، اما به هر دلیلی بچه‌های تهران خیلی هستند و اگر این امکان برایشان باشد، این کار خیلی سرعت می‌گیرد. لذا این هم یک طرح است که ما داریم.

*** شما کار بررسی کردن برندسازی آثار خوبی که چاپ می‌شود را دارید؟ فرض کنید نشریه‌ای یا سایتی داشته باشید که تاپ‌تن‌ها^۲ را - به اصطلاح خارجی‌ها - معرفی کنید؟**

ما یک کانال و یک سایت در انجمن از خود نویسندگان داریم که البته این خیلی قوی نیست؛ چون دو کارمند داریم که همه کاری باید بکنند؛ از آبیاری گل‌ها و پرداخت قبوض گرفته تا همه چیز، این کار را هم باید انجام بدهند. بله، سعی می‌شود پرسیده شود که آثار جدیدتان که چاپ شده چیست و حداقل در آن کانال و سایت زده می‌شود.

*** نه، منظورم این نیست. منظورم این است که شما مثلاً این تجربه را حتماً دارید که در فرودگاه‌های مختلف، کتابفروشی‌های مختلف یک قفسه دارند برای دِ بَست^۳ یا تاپ‌تن...**
این‌ها را چه کسی انتخاب می‌کند؟

ما سالی یک بار جشنواره قلم زرین را داریم که تمام آثار و کتاب‌های چاپ شده، نه فقط برای اعضای خودمان، بلکه تمام آثار در سطح کشور، در چهارشاخه داستان، شعر، نقد و کودک و نوجوان جمع‌آوری می‌شود و این آثار به کمک داوران بررسی می‌شود و سپس در ۱۴ تیر هر سال، روز ملی قلم که خود انجمن مبدع آن بود و در تقویم کشور ثبت کرد، در آن روز شاخص‌ترین آثار معرفی می‌شود و جایزه ده میلیونی اعطا می‌شود که البته قبلاً هشت سکه می‌دادیم و امسال به خاطر گرانی، سقفش را پایین آوردیم. به این صورت بهترین کتاب شعر و داستان انتخاب می‌شود و تبلیغ می‌شود. قبلاً ما مجله ادبیات داستانی در حوزه هنری داشتیم که پنج سال خود من با دکتر آژند که شورای سردبیری بودیم، در آن فعالیت داشتیم. خیلی امکانات داشت. چون این کارهای کاغذی دیده می‌شد. برعکس آنچه الآن مجازی شده، واقعاً لمس می‌شد، ولی در یک دوره دیگر متوقف شد. اصحاب قلم مجله‌ای ماهانه داشتیم که متأسفانه آن هم به علت شرایط مالی متوقف شد. الآن دیگر آن‌طور که مثلاً مجله‌ای مختص به این امور باشد، نیست. یا به عنوان مثال مجله نقد داشتیم که همه این کارهای چاپ

۲. Top ۱۰

۳. The best



شده نقد می‌شد و خیلی بیشتر دیده می‌شد و در کنار این جشنواره بود، ولی الآن به علت مشکلات مالی کنار گذاشته شده است و به نظرم جریان نقد خیلی فروکش کرده و کلاس و این‌ها هم نیست. لذا همه این‌ها، این افول، این حرکات و این جریان‌ها، یک مقدار لطمه‌زننده است.

*** اعضای که شما دارید، برای اینکه بین آن‌ها ارتباط عاطفی و صمیمیت برقرار بشود، غیر از افطاری و جشنواره سالیانه که دور هم جمع می‌شوند، قالب‌های دیگری دارید؟ مثلاً پاتوق یا...؟**

نه متأسفانه؛ با اینکه آنجا حیاط خیلی خوبی دارد، ولی صحبت از این است که اگر بخواهند میز بچینند، یک نفر باید مدیریت کند، هر چند ممکن است درآمدزایی باشد، اما نگران بعضی از مسائلی هستند که ممکن است در حاشیه ایجاد بشود. یا اینکه اگر کافی شاپ باشد و یک نفر بلند شود بیاید پیگیری کند... این‌ها مسائلی است که باعث می‌شود این حرکت انجام نشود. درحالی‌که آمده‌اند و از ما خواسته‌اند حیاط را اجاره بدهیم؛ البته اجاره هم نمی‌توانیم بدهیم، چون در اساسنامه مان هست که نباید اجاره بدهیم. البته می‌شد این را حل کرد. ولی بیشتر نگران بخش حاشیه‌ای قضیه هستیم. ما مثلاً دو شعبه، یکی در ساری، یکی هم در غرب داریم که اخیراً همین شعبه ساری، یکی از اعضای هیئت مدیره ما رفت و گفت آنجا دختر و پسر را می‌برند اردو؛ خب در طبیعت آن قدر زیبا، دیگر اردو بردن یعنی چه؟ باعث شد نگران بشویم و همین را فعلاً تعلیق کنیم.

*** چه اردویی می‌بردند؟**

کسی که این خبر را آورد، یکی از اعضای هیئت مدیره بود. گفت دختر و پسر با هم به اردو می‌روند.

*** یعنی فضای فرهنگی شان خوب نیست؟**

بله، البته اردو را ندیده بود و فقط شنیده بود؛ همین که دختر و پسر هستند.

*** دختر و پسرهای اهل قلم بودند؟**

اهل قلم بودند. همان‌هایی که در کلاس‌ها می‌آمدند. ولی همین ایجاد نگرانی کرد؛ سلايق مختلف است، به اضافه اینکه نگرانی‌هایی وجود دارد؛ مدام که نمی‌شود رفت آنجا سرزد و آمد. در نتیجه فعلاً تعلیق شد.

*** آیا کلاس‌ها و آموزش‌ها نمی‌تواند کمک کند؟**



آموزش هم داشتیم.

* اینکه همان استادی که به بچه‌ها آموزش می‌دهد... خودبه‌خود درگیر می‌شوند...

روی آن کسی که آنجا بود مقداری نگرانی وجود داشت.

* نه اینکه صرفاً ساری کلاس باشد؛ بلکه تهران یا...

یعنی اینجا کلاس داشته باشیم؟ کلاس نقد نبوده، ولی یک دوره کلاس داستان داشتیم.

* کلاس مشتری دارد؛ مثلاً خانم خودم ۱۰۰ هزار تومان برای کلاس نویسندگی در قم داد و همزمان دو کلاس تشکیل شد؛ یعنی یک کلاس انجمن قلم تشکیل دادند، یک کلاس هم در مدرسه هنر تشکیل شد.

بله، پتاسیل دارد. من یک دوره ۱۰ جلسه‌ای آمدم به طلبه‌های خانم آنجا درس دادم که به گمانم تعطیل شد. یک تابستان بود که متأسفانه با وجود اینکه ما آگهی دادیم، شاید به خاطر فردی که آنجا بود و دلسوزانه حرکت نکرد، آمد و گفت هیچ‌کس ثبت‌نام نکرد. البته از آن فرد هم به دلایلی شکایت شد و اخراج هم شد. مقصودم این است که این‌ها همه یک بضاعت و پشتوانه مالی به اضافه عشق و کار می‌خواهد.

* در واقع درآمدزا است...

بله، عرض کردم، چون دو-سه سال درگیر همان جریانی بودیم که گفتم؛ فردی را آورده بودیم که متأسفانه دستش کج بود و بعد متوجه شدیم درحالی‌که اعتماد کرده بودیم؛ لذا حرکت‌ها مقداری سست‌تر شد و الآن بسامان‌تر شده است.

* بالاخره برند شما برند معتبری است و مردم خیلی دوست دارند بیایند چیزی یاد بگیرند و مدرکی که شما می‌دهید نیز معتبر است. من زیاد مزاحم شدم. چیزی که الآن برای من جذاب است، همین ابزارهای دور هم جمع کردن و چفت و بست دادن است. یکی از چیزهایی که من حدس می‌زنم شما تأیید بکنید این است که آیا آدم‌هایی که در رأس هستند شهرت این‌ها هم کمک می‌کند؟

از چه نظر؟



* یعنی افرادی که می‌آیند هیئت مدیره انجمن قلم می‌شوند، این افراد هر چند وقت یک بار عوض می‌شوند؟ چگونه است؟

دو سال یک بار.

* بر اساس انتخابات است؟

بله.

* اینکه آدم‌های مشهور حاضر باشند به این انجمن بیایند، کمک می‌کند به اینکه شما مرجع بشوید. درست است؟

بله، دقیقاً، آدم‌هایی هستند که نامدارند ولی بعضی حاضر نیستند که زیاد وقت بگذارند. چون این کارها یک مقدار کار گل هم هست. کسی که می‌آید و در این حوزه وارد می‌شود، شاید کارهای اجرایی مقداری از کار اصلی‌اش بکاهد.

* همه که کارهای اجرایی نمی‌کنند؛ فقط دبیر است که کار اجرایی می‌کند. درست است؟

از نظر ذهنی رئیس و معاون هم به نوعی ذهنشان درگیر است.

* شورایتان چند نفره است؟

هفت نفر. انتخابات صورت می‌گیرد و آدم‌هایی که می‌آیند انتخاب می‌شوند. باید اصلح و دلسوز باشند. چون ما ۱۱ نفر مؤسس داریم که این مؤسس‌ها برعکس بسیاری از مجموعه‌ها، از پیکره انجمن جدا نشده‌اند و نظارت دارند.

* هنوز طبق اساسنامه، مؤسسان ناظر هستند؟

بله، شش ماه یک بار جلسه دارند و چند نفر از آن مؤسسين هم معمولاً در دل هیئت مدیره هستند و این ارتباط به این صورت هم وجود دارد. لذا عرضم این است که کسی که وارد هیئت مدیره می‌شود، هر چند انتخابات و آزاد است، ولی هم باید از نظر دلی واقعاً همراه باشد و هم قبولش داشته باشند.

* اینکه هیئت مؤسس و هیئت مدیره، یک جریان سابق هستند، باعث دافعه دیگران نمی‌شود؟

با هیئت مؤسس که به نوعی کار ندارند؛ بلکه هیئت مؤسس است که یک مقدار نظارت دارد، ولی به هر حال انتخابات آزاد است و اگر نیایند انتخاب کنند، کسی منتخب نمی‌شود. البته اصراری هم نیست؛



به عنوان مثال آقای سرشار امسال می گوید من نمی خواهم بیایم، اصرار هم کردیم، گفت نمی خواهم بیایم و کارهای نوشتنی خود را باید انجام بدهم؛ لذا آزادند. من خودم به این نکته رسیده ام. بالاخره سال ها است من فرهنگی بوده ام و ۳۰-۴۰ سال هم این طرف کار کرده ایم؛ می دانیم که از ۱۰ نفر در کشور ما، نه نفر کار نمی کنند؛ معمولاً یک نفر کار می کند و بیشتر حرف می زنند یا انتقاد می کنند یا در حاشیه هستند. بعضی توان کار اجرایی ندارند یا پتانسیل لازم را ندارند. همه این ها هست. بعضی ها را باید با اصرار آورد. مثلاً شاید ۲۰ نفر اسم را درآوردیم، پیشنهاد می دهیم که بیایید کاندیدا بشوید، چون می دانیم این ها حداقل ها را دارند.

* در مجمع چند نفر شرکت می کنند؟

ما در مجمع ۲۰۰ نفر عضو داریم که یک سوم باید حضور داشته باشند تا رسمیت پیدا کند.

* افزایش هم می دهید؟

بله، افزایش هم می دهیم. البته ریزش بسیار کم است، ولی ممکن است سالی یکی-دو تا ریزش داشته باشیم، ولی سعی می شود افزایش داشته باشیم و انتخاب می کنیم. باید آثارشان را به جلسه مؤسسان بیاورند و انتخاب صورت می گیرد.

* در اطراف خودتان، کارهای دیگری که می بینید، نمونه های خوب جبهه سازی یا تشکل سازی از اول تا حالا، قدیم یا جدید، هر کدام خوب کار کرده اند، سراغ دارید؟

یک دوره بسیج، اگر اشتباه نکنم آقای قنادیان، یک بار آمدند به جلسه و خیلی صحبت کردند؛ صحبت از اینکه در بسیج کارهای فرهنگی و از این قبیل در جاهایی انجام داده اند. گاهی از نزدیک ما به جلساتی رفته ایم به عنوان داور؛ مثلاً جشنواره ای بود که دعوت کرده بودند؛ آن ها، هم امکاناتشان وسیع است، هم توانشان.

* البته ساختار آن ها خیلی مجمع نیست، بیشتر به شکل سازمان است.

بله، در مورد مجمع، ما ۱۹ سال است - نمی دانم به دست شما رسیده یا نه - کتابی تدوین کرده ایم در ارتباط با کارکرد انجمن قلم، با عنوان «چهارده سال شیدایی» که برای دوره ۱۴ ساله انجمن است. در ادامه این کار، کار دیگری به یک نفر دیگر دادیم که برای این شش سال اخیر انجام بدهد که می خواهیم برای ۲۰ سالگی آماده کنیم. این نشان می دهد که ما با همین حداقل ها، توانسته ایم چه

کار بزرگی انجام بدهیم؛ چون تنها انجمن رسمی بزرگسال هستیم؛ البته انجمن کودک و نوجوان هم هست. با همه این‌ها آدم دلش می‌خواهد بیشتر از این‌ها کار کند.

* در جبهه روشنفکری چنین چیزی نیست؟

در جبهه روشنفکری، انجمن رسمی که ثبت شده باشد ندارند. دو-سه سال پیش شنیدم انجمنی هست که بعضی‌ها از تیپ روشنفکر که ما را با نگاه خاصی می‌بینند، یعنی کسانی که از این طرف دل کنده‌اند، هستند اما معلق هستند. چند مورد از اسم‌هایشان را دیده‌ام که آن طرف رفته‌اند. شنیده‌ام یک خانم انگار هستند که پرچمدارشان است. شنیده‌ام انجمن صنفی راه انداخته‌اند. انجمن ما الآن صنفی هم نیست، چون انجمن صنفی باید در وزارت کار ثبت بشود.

* صنفی هنری نباید در ارشاد باشد؟

صنفی دوسویه است و از نظر مالی خیلی بیشتر می‌توانند برای هنرمندان کار کنند؛ ما حقیقتاً نتوانستیم، هر چند دورخیز هم کردیم.

* نتوانستید یا نخواستید؟

خواستیم. مثلاً وقتی آقای رحماندوست نماینده مجلس بودند، چند بار گفتیم، اما نشد. دورخیز کردیم و به ایشان گفتیم شما که نماینده هستید و داخل کارگروه مختص این قضایا هم هستید، بگویید چه کنیم؟ ولی متأسفانه نتوانستند. من سخن را کوتاه کنم. احساس می‌کنم واقعاً لک‌لک‌کنان جلو می‌رویم، ولی احساس می‌کنم خیلی نیاز داریم. جبهه‌ای که ما می‌گوییم هستند و همپا هستند، بعضی‌ها خودشان کار می‌کنند و نیازی نیست، اما بعضی‌ها که یک مقدار از نظر نوشتاری ضعیف‌ترند، دلشان می‌خواهد دستشان گرفته بشود؛ طرح‌هایی باید برایشان اجرا بشود، یا به طور مثال بلیت سینما، بلیت کنسرت، چیزهایی از این دست فراهم شود؛ جاهایی باید باشند که به دست ما برسانند و ما به آن‌ها بدهیم. یا حداقل بعضی مراکزی باشد؛ مثلاً در مشهد یا شمال که بگوییم شما می‌توانید در تابستان دست زن و بچه‌تان را بگیرید و به آنجا ببرید.

* خیلی ممنون، خوب بود. خارج از حوزه قلم هم اگر مجموعه‌های به نظرتان می‌آید که قشنگ کار کرده‌اند و آدم‌ها را دور هم جمع کرده‌اند، حتی در جبهه معارض، بفرمایید.

اگر بخواهم بگویم، من یک انجمن، البته انجمن که نمی‌شود گفت، به تازگی ثبت کرده‌ام؛ به نام



«سه‌شنبه‌های عزیز». اگر بخواهم از خودم هم تعریف کرده باشم، از سال ۶۷ تا الآن کلاس ثابت داستان‌نویسی دارم. ۱۶ سال است که در حوزه هنری بوده‌ام. بعد از آن هم یک اتاق کوچک در دفتر همسرم گرفتم، با هشت نفر، دوباره ادامه دادم و شروع کردم.

* این افراد هر سال عوض می‌شد یا با همان تیم؟

نه، این‌ها در زمینه نوشتن آماده می‌شوند و می‌روند.

* دوره شما چقدر طول می‌کشد؟

کارگاه که ادامه دارد است. یک موقع یک نفر دو سال می‌آید، یک موقع یکی سه سال می‌آید، یک موقع شش ماه می‌آید. به هر حال تعدادی می‌آیند؛ چون می‌توانم ارتباط روحی برقرار کنم. این‌ها می‌آیند. چه می‌کنند؟ یکی یکی داستان می‌نویسند و بعد می‌رسد به مرحله چاپ و می‌روند.

* خودتان الآن شبکه بزرگی از دانش‌آموزانتان دارید؟

بله، به این‌ها بچه‌های سه‌شنبه‌های عزیز می‌گویم که نویسندگانی از قدیمی‌ها تا به امروز هستند.

* چند نفر هستند؟

تعدادشان باید زیاد باشد.

* ثبت نکرده‌اید؟

نه. آن قدر گرفتار انجمن هستم که فقط این را اواسط تابستان امسال توانستم به نام سه‌شنبه‌های عزیز در بنیاد ادبی داستانی ثبت کنم. وزیر ارشاد جدید این طرح را داده بودند که تمام انجمن‌ها ثبت بشوند و من گفتم این را هم بیاییم ثبت کنیم.

* این احتمالاً از انجمن قلم بهتر است؛ چون تعدادشان هم زیادتر است.

نه. تعداد زیادی هستند و با این‌ها ارتباط قلبی داریم، منتهی به هر حال آنجا بچه‌ها باید هزینه کنند، چون در حوزه هنری که بودیم پولی گرفته نمی‌شد ولی بعد از آن باید هزینه کنند. این اواخر فقط خانم‌ها را پذیرفتم چون دیدم هم تعدادشان بیشتر است، هم راحت‌تر هستند. اما خود من چون همسرم فوت کردند و پسر هم که رشته پدر را ادامه داده‌اند، الآن جنوب هستند، این دفتر را من ماهی دو میلیون و ۶۵۰ هزار تومان باید اجاره بدهم؛ جدای از آن چیزی که از ثبت‌نام دریافت می‌کنم، چون



کفایت نمی‌کند، باید روی آن بگذاریم و بپردازیم، ولی امسال مالک آمده و گفته ملک را می‌خواهم و من هم دنبال این هستم که اگر تعطیل بشود، بالاخره شاید در یک گوشه، جایی هم برای من پیدا بشود.

*** شما می‌توانید کلاس‌هایتان را در فرهنگسراها و این‌طور جاها برگزار کنید.**

بله، بیشتر به خاطر پسر امستادم. به خاطر ایشان که دیگر راه خودشان را انتخاب کرده و رفت سر فیلم‌برداری و اوایل هم که می‌گویند مجانی. مقصودم این است که بیشتر دلی کار کرده‌ام. برای این قضایا هزینه هم کرده‌ام. ولی الحمدلله. هر جایی باید عشق باشد تا پا بگیرد. اما یک موقع بچه‌هایی می‌آیند و می‌گویند برای کودک و نوجوان، برای کودک‌هایشان، بچه‌هایشان تدریس کنم، چون من ۱۸ سال به بالا تدریس می‌کنم؛ یکی-دو سال تجربه داشتم ولی آدم باید خیلی عاشقانه برود. اذیت می‌شوم، ولی می‌گردم می‌بینم نیست.

*** از همین بچه‌های سه‌شنبه‌های عزیزتان نمی‌توانید استاد داشته باشید؟**

برای بزرگسال؟ برای کودک نه. من کودک آموزش نمی‌دهم.

*** نه، منظورم این است که بچه‌هایی که قبلاً داشتید، بیایند استاد بچه‌ها بشوند.**

حوزه‌اش فرق می‌کند. علاقه، حوزه و نوع نگاه کسی که در حوزه بزرگسال کار می‌کند، برای کودک فرق می‌کند.

*** آن‌ها که با شما بودند همه بزرگسال هستند؟**

بله.

*** خیلی ممنون، خیلی وقت شما را گرفتم و اذیت هم شدید.**

خواهش می‌کنم، زنده باشید.

این‌هایی که گفتم، به صورت خصوصی و در حد ارتقای فکری و عشق آدم خوب هستند، ولی اگر مجموعه‌هایی یا جاهایی باشند که پشتیبانی کنند، حرکات مستمرتر و ماناتر می‌شود. این را شما بهتر می‌دانید.

*** برای شهرستان‌ها برنامه‌ریزی نکردید؟**





واقعاً نه. البته در شبکه‌های اجتماعی و امثال آن می‌توان آمد، ولی نه، نکرده‌ام. یعنی تنهایی نمی‌توانم.

***از همین بچه‌های خودتان استفاده کنید.**

خیلی وقت می‌گیرد وقت ما هم تقسیم شده است. گاهی آدم نگاه می‌کند... چون به هر حال خانم‌ها... مخصوصاً که من به خانواده‌ام هم خیلی اهمیت می‌دهم و بحث اصلی هم این بخش است و مخصوصاً هم اینکه باید نوشت؛ این نوشتن هم خیلی وقت آزاد و فراغت می‌خواهد که همه این‌ها را سعی می‌کنیم با هم بالانس کنیم.

***خیلی ممنون، عذرخواهی می‌کنم.**

خواهش می‌کنم، تمنا می‌کنم. ان شاء الله که به کارتان آمده باشد.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای حسن زاده

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب
اسلامی استان اردبیل





بسم الله الرحمن الرحيم

* با توجه به اینکه حضرت آقا چند سال پیش دستور فرمودند که اتفاق جبهه سازی رقم بخورد، یعنی ما برویم و جبهه سازی انجام بدهیم، این دستور را در خاتم در بخش های مختلف بررسی کردند و هر کدام یک تصمیم گرفتند و کاری انجام دادند. در یکی از بخش های محتوایی، بنای ما بر این است که از خود فعالان، همان نخبگان فرهنگی که با دستور حضرت آقا به میدان رفته اند و کار جبهه سازی را انجام داده اند، درباره جبهه سازی سؤال بکنیم و به اصطلاح برای آن دانشی که آن ها تولید کرده اند، مدیریت دانش بشود. موضوع صحبت اصلی ما همین است. برای همین چون ما شاید در بحث، از کلمات جبهه سازی و شبکه سازی و تشکیلات سازی استفاده کنیم، یا هر کدام که معمولاً استفاده می کنید، در گام اول می خواهیم شما این کلمات را از نظر خودتان تعریف کنید. تعریف هر کدام از این ها در ذهنتان چیست؟

در خصوص جبهه سازی، بیشتر نظر بنده این گونه است که ما در جبهه سازی باید تمام فعالان از جمله مؤسسات و مجموعه ها و نفرات مختلف را بیاوریم؛ به طوری که برای یک هدف، در یک جبهه و در یک خط قرار دهیم. با توجه به اینکه هر کدام یک مأموریت خاص و یک برنامه خاص دارند، این ها را هماهنگ کنیم که در بین خودشان هم افزایی داشته باشند. در رابطه با بحث عملیات های فرهنگی هم باید با هم هماهنگ باشند؛ این طور نباشد که یکی عقب تر باشد و یکی جلوتر باشد و یکی بماند و یکی زیاد پیش برود. یعنی به همدیگر کمک رسانی کنند. ضمن اینکه مقدمتاً عرض کردم که هر کدام

مأموریت و وظیفه خاص خودشان را دارند. مثل خط جبهه جنگمان که شاید یک نفر مأموریت دوشکا را داشت، یک نفر مأموریت آرپی جی را داشت و یک نفر مأموریت عملیات را داشت. یعنی در واقع با هم هماهنگ شوند و در یک راستا و در پی یک هدف کار کنند و همان طور که حضرت آقا فرمودند، دشمن جبهه تشکیل داده است، ما هم باید جمع بشویم و جبهه‌ای را در مقابل هدف آن‌ها و در برابر جبهه دشمن تشکیل دهیم تا عملیات فرهنگی مؤثر باشد.

* خب، تفاوت جبهه با تشکل چیست؟

فکر می‌کنم تشکل، یک مقدار تخصصی‌تر باشد. تشکل خاص اگر باشد، معمولاً یعنی مجموعه‌هایی که در موضوعات و هدف‌های خاصی برنامه‌ریزی و فعالیت می‌کنند. در جبهه، تشکل‌های متعددی با سلايق مختلف وجود دارند. شاید همه دوستانی که در تشکل دور هم جمع می‌شوند، یک سلیقه، یک هدف و یک مقام داشته باشند، اما در جبهه این‌گونه نیست و معمولاً در تمامی موضوعات و با تمامی سلايق باید در جبهه جمع شوند.

* تفاوت جبهه با سازمان چیست؟

سازمان یک مقدار رأس و انتها دارد و محدوده سازمان مشخص است. یکسری عوامل از بالا به پایین دارد، یا کارهایی از پایین به بالا تعریف شده و سازوکار آن مشخص است، ولی در جبهه این طور نیست و ما عامل و معمول نداریم و معمولاً در جبهه همه دارند وظیفه‌شان را در یک خط و سطحی که هستند، انجام می‌دهند.

* خب، این جبهه نظامی که شما مثال زدید، کاملاً سلسله‌مراتب قوی و سنگین معلوم الحالی دارد.

جبهه‌ای که من عرض کردم خدمت شما، منظورم این نبود که جبهه، سازمان جبهه باشد؛ مثلاً شما فکر می‌کنید در جبهه باید یک گردان رزم باشد...

* کاملاً یک سازمان رزم در جبهه داریم. درست است؟

بله، سازمان رزم است. ولی این طور نیست که در جبهه مثلاً یک مقدار خط را گسترده‌تر بگیرید؛ برای مثال نیروی دریایی هم در جبهه هست، نیروی هوایی هم در جبهه هست.

* خب، باز هم یک سازمان بزرگ‌تری هستند...



ولی اگر سازمان را این طور حساب کنیم، جبهه هم سازمان بزرگتری دارد.

*** ولی اگر قرار باشد که این ها کنار هم کار کنند، نیاز به امر و نهی دارند.**

بله، این که حتماً باید باشد.

*** تفاوت جبهه و سازمان چیست؟**

بله، عرض کردم که سازمان معمولاً کوچکتر است و معمولاً سلیقه خاصی دارد؛ مثلاً سازمان یک گردان، یک گردان تخصصی است.

*** مثلاً شما فرض بفرمایید که یک جبهه فرهنگی انقلاب هستید، سازمان تبلیغات در استانتان هم یک سازمان است. خب، همه حوزه هایی که شما دارید، از جمله تبلیغ و... چندین موضوعی که شما دارید، برای آن هم کار تعریف شده است. تفاوت آن با جبهه چیست؟**
درست است؛ نه به گستردگی جبهه.

*** یعنی فقط تفاوتتان گستردگی است؟**

هم موضوعات است و هم سلیق. سازمان تبلیغات هم همه سلیق را دربر نمی گیرد.

*** چرا؟ من الآن با واقعیت میدان کاری ندارم و ممکن است یکسری آدم های خیلی تنگ نظر باشند. ولی فرض کنید که مسئول سازمان دارای دید وسیعی باشد؛ یعنی همه جور سلیقی را بپذیرد.**

او بر اساس سازمان، چیزهای تعریف شده دارد و خارج از آن ها، مثلاً سازمان تبلیغات در بحث هنرمندان وارد نمی شود.

*** چرا دیگر، مثلاً سازمان تبلیغات، حوزه هنری دارد.**

حوزه هنری که جدا از سازمان است.

*** بخشی از سازمان است. یعنی وجه تمایز جبهه و سازمان را شما فقط در گستردگی و تخصص می بینید و بنابراین در بحث خط فرمان که فرمودید با هم فرقی نمی کنند؟**

فرمان را عرض کردم، بله، فرق می کند. آنجا همیشه از بالا به پایین است و در جبهه این طور نیست.



* در جبهه شما از کجا به کجا است؟

معمولاً در جبهه ما از پایین به بالا است.

* یعنی چه؟ یعنی از پایین به بالا به شما دستور می دهند؟

دستور که خیر، ولی معمولاً برنامه ها از مؤسسات طرح ریزی می شوند و بعد به کارگروه ها می آید تا آن ها را چکش کاری کنند و تخصصی تر بررسی شوند و دوباره در محورها بررسی می شود و بعد وارد ستاد می شود. یعنی برنامه ها از پایین می آید. درحالی که در سازمان این طور نیست؛ ابلاغی است.

* بعد در ستاد چه می شود؟

در ستاد بررسی می شود.

* بعد در ستاد تصویب می شود؟

بله، تصویب می شود.

* دوباره همین جریان به پایین می رود؟

خب، از پایین به بالا آمده است.

* بالآخره تصمیم را شما گرفته اید.

تصمیم دوطرفه شده است. یعنی آن ها یکسری چیزهایی پیشنهاد داده اند و آن پیشنهادها از پایین به بالا آمده است.

* پیشنهادشان که برای شما الزام آور نیست.

پیشنهاد ما هم برای آن ها الزام آور نیست.

* خب، چطور این آدم ها را دور هم دیگر چفت نگه می دارید؟

جبهه معمولاً بر اساس اعتقادات و بر اساس اهداف تعریف شده است؛ اهدافی و اعتقاداتی که تعریف می شود. جبهه معمولاً در یک خط است که در مقابل دشمن است. در جبهه احتمال دارد مؤسسات و مجموعه هایی باشد که اصلاً برنامه خاصی در رابطه با جبهه ندارند و برنامه خودشان را انجام می دهند و در راستای جبهه حرکت می کنند.





* پس اگر این طور است، اصلاً ستاد نیاز نیست؛ چون همه در راستای هم دارند با دشمن می جنگند.

شما یک چیزی نیاز دارید که این ها را هماهنگ کند.

* خب، کسی که می خواهد هماهنگ کند، نوعی اعمال نظر، اعمال نفوذ یا اعمال قدرتی نیاز دارد...

من فکر می کنم این کار نیاز به قدرت ندارد.

* نیاز به چه چیزی دارد؟

اگر این ستاد از داخل همان جبهه جوشیده باشد کافی است.

* اعتماد داشته باشند. درست است؟

اعتماد داشته باشند؛ یعنی لازم نیست امر و نهی کنند.

* خب، یکسری امر و نهی هست که بدون منطق است؛ اما شما می گوئید، نه، چون من قبول دارم، پس امر و نهی را می پذیرم. در واقع یکسری امر و نهی وجود دارد، ولی چون اعتماد هست این را می پذیرم.

امر، یک بار می تواند یک چیز ابلاغی باشد که می گوئیم باید ابلاغ کنیم و باید اجرا شود، اما یک موقع می گوئیم این یک پیشنهاد است و خودشان هم گاهی دخیل هستند و خودشان هم در نظرات سهیم هستند.

* آن چیزی که آن ها را کنار هم نگه می دارد چیست؟ در سازمان یک قدرت از بالا به پایین وجود دارد و این ها را دور هم چفت نگه می دارد. شما می گوئید در جبهه کسی نمی تواند به دیگری دستور بدهد و همه می توانند به هم توصیه و درخواست بکنند و این طریق، پیچ و مهره هایش شل است. این پیچ و مهره ها چطور محکم می شود؟

نیاز است و باید روی اعتقادات و تعهد و دغدغه فکر کنند تا به هم چفت و محکم شوند.

* این اعتقاد و دغدغه، این ها را مستقیم در برابر دشمن نگه می دارد؛ اما در کنار هم بودنشان چطور؟





برای در کنار هم بودنشان هم فکر می‌کنم مؤثر است.

* یعنی ابزار دیگری برای کنار هم نگه داشتنشان نیاز نیست؟

ابزارهای دیگر هم بله، نیاز است. مثلاً مسائل مادی. اگر این باشد، یقیناً...

* خب، مسئله مادی، آن‌ها را فقط به شما می‌چسباند، نه به چیزهای دیگر.

نه، به جبهه می‌چسباند.

* به شما دیگر؟!*

به ستاد جبهه می‌چسبند.

* به همدیگر نمی‌چسباند و به ستاد جبهه می‌چسباند.

ستاد مالِ جبهه است.

* می‌دانم که مال جبهه است اما...

چه فرقی می‌کند؟

* ولی خب، در میدان، در یک شرایط، این‌ها خودشان همدیگر را می‌پذیرند و یک وقت هر دو، شما را با هم می‌پذیرند.

نه، در جبهه نیاز نیست همه‌شان همدیگر را بپذیرند. اگر در این حد بپذیرند که ما در یک جبهه هستیم و برای یک هدف کار می‌کنیم کافی است.

* همدیگر را تحمل می‌کنند؟

بله، این نیست که مثلاً من حتماً باید بقیه را بپذیرم. حتی خیلی از مجموعه‌ها هستند که با همدیگر رقابت دارند و با همدیگر اختلاف دارند، ولی در یک جبهه هستند.

* شما چطور مجموعه‌هایی که با هم رقابت دارند را در یک عملیات، پای یک کار می‌آورید؟

این‌ها چون معمولاً در اعتقادات و دغدغه یکسان هستند، در بحث تقسیم کارها و تعریف مأموریت‌ها و... هم معمولاً پای کار می‌آیند و آن‌ها را می‌آوریم.



* مقداری از این بحث فاصله بگیریم. شما در اردبیل اگر بخواهید یک نمونه جبهه سازی موفق نام ببرید، کجا را پیشنهاد می دهید؟ حتی کارهای خودتان؛ مثلاً بگویید این کار را ما انجام دادیم و این یک نمونه جبهه سازی است.

در قرارگاه سعی کردیم که جبهه سازی را انجام دهیم. یعنی وقتی من از خیلی از دوستان وضعیتشان را می پرسم، این طور است که سلايق را کنار گذاشته ایم و همه را پای کار آورده ایم. شاید خیلی از تشکلهای در اردبیل هستند که حتی روی خود بنده حرف دارند، ولی گفته ایم هر کدامتان بیایید، یا اینکه شما بنشینید تا ما خدمت شما بیاییم، ولی خب، جبهه را باید تشکیل بدهیم. ما سلايق مختلف را پای کار آورده ایم.

* برای ما این یک ادعا است. شما بگویید می خواهیم یک مثال بزنم و آنجا نشان دهید چه کاری انجام شده است.

مثلاً ما یکسری تشکلهایی داریم که با هم اختلاف دارند و یا با هم رقابت دارند. ولی همه را الآن در یک جبهه آوردیم.

* چه کاری انجام شده است؟

مثلاً یک نمونه که ما در مسئله محرومیت زدایی شروع کرده ایم، طرح شهید شوشتری است که محلات و حاشیه های شهر را تقسیم بندی کرده ایم و همه دارند کار می کنند. طرحی را در مسئله محرومیت زدایی مطرح کرده ایم که همه دارند کار می کنند.

* بیشتر توضیح بدهید.

ما محرومیت زدایی را فقط محرومیت زدایی مادی و معیشتی حساب نکرده ایم و در تمام عرصه ها وارد شده ایم؛ مثل موضوع خانواده، تربیت، اقتصاد مقاومتی و حتی مبانی انقلاب اسلامی و همچنین بحث معیشت و درمان را در نظر گرفته ایم. در این وضعیت همه پای کار آمدند. حتی گروه های دانشجویی و آن هایی که می توانند با بچه های بسیج دانشجویی هماهنگ بشوند. همه پای این کار آمدند. سه ماه تابستان، در تمامی عرصه ها، در محلات حاشیه شهر اردبیل داشتند کار می کردند.

* همراهی هایی که داشتید را توضیح بدهید. این را برای چه می خواهیم؟ ببینید، ما دنبال فرمول ها و آن مدل های اجرایی هستیم که باعث شد شما به این اتفاق برسید. وقتی که



می‌گویید «در این پروژه همه پای کار آمدند»، برای ما مهم است که از کجا گام به گام شروع کردید تا اینکه الآن این طور شده‌اند؟

خدمتتان عرض کردم. یکی از این مواردی که می‌خواهید جمع کنید، دغدغه است و موضوعی که احساس نیاز کنند. یعنی مخصوصاً در اردبیل این طور است و شاید در دیگر استان‌ها این نباشد که رفقای ما در اردبیل تا وقتی احساس خطر نکنند پای کار نمی‌آیند. اگر چیزی باشد که دغدغه ایجاد کند، خیلی عالی پای کار می‌آیند. در مسئله محرومیت زدایی، ما دو-سه منطقه را دیدیم و مستند کردیم و موارد را آوردیم. تشکلهای مختلفی را به صورت کارگروه‌های مختلف جمع کردیم و یکسری موارد را، به آن‌ها گفتیم وضعیت این طور است و در اکثر جلساتی که تشکیل می‌شد، من می‌گفتم الآن در حاشیه شهر، دارند ضدانقلاب پرورش می‌دهند و آیا شما مایلید که در حاشیه شهر، ببینید که سلطنت طلب‌ها، پانترک‌ها، نفاق و... یارگیری کنند و یک دفعه ببینید شهر را از شما گرفته‌اند؟ مستنداتی که تهیه کرده بودیم و دغدغه‌مندی‌ای که ایجاد کرده بودیم را بلافاصله طرح‌ریزی کردیم و برای تمامی کارگروه‌ها نقشی در نظر گرفتیم. در این موضوع محرومیت زدایی، مثلاً در بحث خانواده و مشاوره و ازدواج آسان، برای همه تشکلهای مأموریت تعریف کردیم و می‌آمدند می‌گفتند که ما چه کنیم و می‌دیدند که کار آماده است برایشان. همه گروه‌های جهادی یا بعضی از دانشگاه‌ها که نتوانسته بودند با بسیج دانشجویی و دانشگاه هماهنگ شوند، آمدند اعلام کردند که آیا ما می‌توانیم بیاایم؟ ما هم گفتیم بله، بیاایید. همه عرصه‌ها برای شما آماده است، حتی برای ساختمان‌سازی هم آماده‌ایم. حتی برای کمک‌رسانی و درمان و همه چیز آماده‌ایم. یعنی برای این برنامه‌هایی که تعریف کردیم همه پای کارند.

حالا می‌خواهم درباره یکی از چیزهایی که اخیراً در این بحث افتاده است توضیح بدهم؛ ما دیدیم در بحث خانواده و تربیت، یکسری از علمای ما پای کار آمده‌اند و گفتند که ما چه کاری انجام بدهیم؟ گفتیم بیاایید، ما برای کار تربیتی، مسجد را هماهنگ می‌کنیم. از آن طرف از آموزش و پرورش آمدند و گفتند که ما چه کنیم؟ گفتیم شما در بحث تربیت می‌توانید فعالیت کنید، در بحث نخبه‌پروری و رفع اشکال و تربیت درسی می‌توانید کار کنید. وقتی کار تعریف شده باشد، همه پای کار می‌آیند.

در بحث اقتصاد مقاومتی هم همین طور است. الآن طوری شده که بسیج آمده است و می‌گوید ما در خدمتتان هستیم. الآن شما اگر به ما بگویید حتی به چه کسی وام بدهیم، وام می‌دهیم. چون شما



هدفمند وام می‌دهید و می‌دانیم وام‌هایی که شما می‌دهید همه‌اش به ثمر می‌رسد.

در بحث خانواده و تربیت و اقتصاد مقاومتی و حتی بحث‌های اقتضایی استان ما که موضوع بیشتر استان ما است، مخصوصاً در دو-سه مورد مثل پان‌ترکیسم... اکثریت یارگیری‌های گروهک‌های قوم‌گرایی و تجزیه‌طلبی، از حاشیه شهر بود و الآن هم ما وارد شدیم و الحمدلله خیلی عالی هم نتیجه داده است.

اتفاق جدیدی که در بحث جبهه‌سازی و شبکه‌سازی افتاده، این است که یکسری دوستان گفتند ما در بعضی ادارات برای حل مشکلاتمان به مشکل برخوردیم؛ ما گفتیم همه کارمندان در ادارات، ضدانقلاب و سست‌عنصر نیستند و ما خیلی بسیجی، متدین، حزب‌اللهی و دغدغه‌مند در ادارات داریم. ما در دو-سه اداره مثل اداره آب و برق و بهداشت، چند نفر آدم متدین را جمع کردیم. فکر می‌کنید اینجا چه اتفاقی افتاده است؟ دو تا اتفاق خیلی خوب افتاده است. این دوستانی که می‌آیند، مثلاً یک دفعه ۱۰-۱۵ نفر از اداره برق آمده بودند، آن روز یک جلسه گذاشتیم، بحث اول این بود که مشکل برق این مناطق را با شما حل کنیم و این‌گونه باشد که ما که مثلاً در مناطق حاشیه شهر کار می‌کنیم، اگر به مشکلی برخوردیم به شما ارجاع بدهیم. اتفاق جالبی هم آنجا افتاد؛ گفتند ما جمع می‌شویم و فقط ۱۵ نفر نیستیم، می‌توانیم به ۱۰۰-۱۵۰ نفر برسیم و شبکه داریم. گفتیم خیلی عالی، شما این شبکه را تشکیل بدهید. یک جلسه دیگر تشکیل دادیم که حدود ۹۰ نفر آمده بودند. بعد گفتیم بیا بید ما فقط این تعهد را داشته باشیم، یا به تعبیر دیگر، متعهد بشویم که هر کدام از کارمندان متدین هر روز حداقل دو مشکل مراجعه‌کنندگان خودش را حل کند و کار او را راه بیندازد. ببینید چه اتفاق خوبی افتاده است. امروز با اداره آبی‌ها چنین جلسه‌ای داشتیم که حدود ۵۰ نفر آمده بودند.

* از استان آمده بودند؟

نه، از شهر اردبیل. هنوز تمام استان را برنامه‌ریزی نکرده‌ایم. چون تقریباً ما در استانمان سه شهر مهاجرنشین و حاشیه‌نشین داریم؛ یعنی اردبیل و پارس‌آباد و مشکین‌شهر. اردبیل به تنهایی نه منطقه است که واقعاً خیلی مشکلات بسیاری دارد.

* حالا چه اتفاقی در این میان افتاده است؟

کارهای تکمیل این شبکه انجام شده است. ما مثلاً در رابطه با طرح شهید شوشتری، هفت گام تعریف کرده‌ایم؛ یعنی دو گام برمی‌داریم و با پنج موضوع کار می‌کنیم. گام اولمان این است که می‌گوییم

فعالان خود آن منطقه را باید پای کار بیاوریم. مثلاً با علمای آن منطقه هماهنگی می‌کنیم. هر منطقه پنج-شش محله است. علمای آن منطقه را دعوت می‌کنیم و فرماندهان پایگاه و مسئولان کانون و مدیران مدرسه و هیئت‌های مذهبی و هیئت امنای مساجد را به جلسه می‌آوریم. حتی اگر خانه بهداشت داشته باشند، مسئول خانه بهداشت را می‌آوریم. یک جلسه می‌گذاریم و می‌گوییم که شما باید خودتان پای کار بیایید؛ نه اینکه ما بیاییم برای شما کار انجام بدهیم. ما نیامده‌ایم برای شما کار انجام بدهیم، بلکه آمده‌ایم فقط برای شما تسهیلات ایجاد کنیم یا هماهنگی‌های لازم را انجام دهیم. باید خودتان بیایید کار کنید. خروجی این جلسه این است که علاوه بر خود افراد داخل جلسه که چند نفر هستند و می‌آیند، دوباره جوانان را هم معرفی می‌کنند. می‌گویند ما یک جوان داریم که این فعالیت را انجام می‌دهد. یکی دیگر این فعالیت را می‌کند... ما این‌ها را پای کار می‌آوریم. خودشان یک شبکه می‌شوند. الآن ما در هر منطقه، بیست-سی نفر از این نیروها داریم. این یک شبکه‌سازی است. ما نه منطقه داریم که پنج منطقه را تمام کرده‌ایم و با نفرات اصلیشان صحبت کرده‌ایم و حالا داریم پیش می‌رویم. اگر این اتفاق بیفتد، هم شبکه‌سازی و هم جبهه‌سازی صورت می‌گیرد.

گام دوم این است که این نفرات باید به منطقه خودشان بروند و آنجا را دقیق شناسایی کنند. شناسایی، اعم از شناسایی پتانسیل‌های منطقه و آسیب‌ها و گسل‌های منطقه است و باید کامل شناسایی کنند و بیاورند. بعد می‌آییم و می‌بینیم که این‌ها که پتانسیل‌های منطقه را شناسایی می‌کنند، می‌گویند ما مثلاً یک مدیرکل داریم که اصلیتش از محله ما بود و الآن رفته است. ما می‌گوییم چرا از این استفاده نکردید و دعوتش نکردید که بیاید اینجا در جلسه باشد؟ یا مثلاً در جلسه‌ای یک مدیر مدرسه می‌آید. این مسئله که می‌گوییم اتفاق افتاده است. می‌گوید فلانی! حالا که به اینجا آمده‌اید، چه عیبی دارد که یک روحانی را ماهی یک بار دعوت کنید که به مدرسه ما بیاید؟ تا حالا یک نفر آدم هم نیامده است که حداقل مسائل اولیه احکامشان را به آن‌ها بگوید. بعد آمدم به یک روحانی گفتم که حاج آقا شما مشکلی دارید که به مدرسه این‌ها بروید؟ گفت نه، کسی من را دعوت نکرده است که بروم. الآن همان روحانی که رفته است در مدرسه نماز بخواند، پیش قدم شده است که داخل مدرسه، حسینه و نمازخانه بسازد.

یا مثلاً یکی از مدیرها می‌گوید ما مشکل خاصی به این شکل در مدرسه‌مان داریم... یک روز اول بهار یکی از مدیرها به من گفت که می‌توانید به مدرسه ما بیایید؟ گفتم من مشکلی ندارم و می‌آیم. بعد



که رفتم دیدم جلوی مدرسه دخترانه این‌ها یک لجن‌زار تشکیل شده است. بعد همه دانش‌آموزان باید از داخل لجن‌زار به مدرسه بیایند. همان مدیر گفت از اینجا به داخل مدرسه می‌رویم. بعد گفت فلانی! هر روز محصل‌ها و معلم‌های من از داخل این لجن‌زار به مدرسه می‌آیند و می‌روند و نمی‌دانیم چه کنیم. مدیرکل آموزش و پرورش را دیده‌ام، امام جمعه را دیده‌ام، ولی هیچ اتفاقی نیفتاد. مدیر مدرسه هم خیلی مدیر فعالی بود. جلسه دوم یکی از همان روستایی‌ها در همان محله‌ای که قبلاً روستا بوده و الآن به شهر اضافه شده است را دیدم. مشکل را طرح کردم و گفتم واقعاً برای شما که اینجا زندگی می‌کنید بد است، آن هم درحالی‌که همه این دخترها فرزندان شما هستند. چرا اینجا این‌طور است؟ گفت من کارگاه بلوک‌زنی دارم، ضایعات بلوک‌زنی من به درد می‌خورد که آن‌ها را به اینجا بیاورم؟ گفتم چرا به درد نخورد؟ بیاور. نزدیک ظهر همان روز آمدیم و این‌ها را ریختیم و الآن آسفالت هم شده و خیلی عالی شده است.

این باعث می‌شود همه نفرات در یک منطقه به هم بچسبند. باز در یک منطقه، یک نفر بوده که با پول یا اعتباری که دارد می‌تواند کمک کند یا این آقا می‌تواند برای سه-چهار نفر وسایل زندگی تأمین کند یا مشکلاتشان را حل کند و آن آقای دیگر می‌تواند مشکلات سه-چهار نفر دیگر را همین‌طور حل کند. این‌ها را الآن به هم چسبانده‌ایم و یک مؤسسه دیگر تشکیل شده است.

دیگر اینکه ما در محله‌مان ۷۰ خانوار معتاد داریم و آن‌ها را سازمان‌دهی کرده‌ایم و الآن تقسیم کرده‌ایم و این آقا، به ۱۵ خانوار از آن‌ها کمک کرده است و یک آقای دیگر، ۲۰ تا یا ۱۰ تای دیگر. به همین صورت خانواده‌ها به ما می‌گویند که دیگر به شما نیاز نداریم. یعنی کار مبارکی اتفاق افتاده است. من برای جلسات هماهنگی به آنجا می‌روم و الا تمام کارها را خودشان انجام می‌دهند. در اول کار، من می‌رفتم مدیرکل می‌آوردم یا رئیس فلان اداره را می‌آوردم، الآن بعضاً خودشان این راه‌ها را یاد گرفته‌اند و می‌آیند و مثلاً با شهرداری جلسه می‌گذارند.

من زمانی که حساب می‌کنم، می‌گویم خدا به این جبهه برکت داده است و برکتش هم این است که ضمن اینکه ما نفرات مختلف را در محلات به هم وصل کرده‌ایم، روحانی‌ها هم دو هفته یک بار خودشان جلسه می‌گذارند و هماهنگ هستند. مثلاً من یک جلسه در منطقه‌ای به نام آرازل رفتم و دیدم یک روحانی در بحث تربیت کودک جلسه گذاشته است که چطور ما این کار را عمومیت بدهیم و با هم هماهنگ باشیم و مانند این موضوعات. یعنی خودشان هم دارند به این کارها روی می‌آورند. شبکه‌ای در آنجا راه افتاده و شبکه‌ای هم در استان تشکیل داده‌ایم که یکسری دغدغه ایجاد کرد که



دنبال این‌ها می‌روند و به کارهایشان وصلشان می‌کنند و پیگیری می‌کنند. حالا شما حساب کنید که شبکه ادارات هم راه بیفتد و به این شبکه وصل بشود. در آن صورت یک اتفاق بزرگ افتاده است.

در بحث اقتصاد مقاومتی، دو ماه پیش بود که مسئول بسیج سازندگی به جلسه ما آمد. به قرارگاه ما آمد و گفت فلانی! ما به یک مشکلی برخوردیم که دیده‌ام شما دارید در حاشیه شهر کار می‌کنید. گفت من سه-چهار بار رفته‌ام تا مسئولین مربوطه را ببینیم و بگویم، متأسفانه هیچکدامشان را نتوانستم ببینم و آمدم به شما بگویم. بعد لیستی که الآن در دست ما است را به من داد و گفت ما ۳۹۰۰ عرصه در سطح استان راه‌اندازی کرده‌ایم و در عرض سه سال وام داده‌ایم و آن‌ها کارگاه‌های خانگی و کوچکی راه‌اندازی کرده‌اند. بعد هم گفت فلانی! این‌ها از یک نفر تا ۵۰ نفر کارگر دارند و بعضی‌هایشان، یک نفر، دو نفر، پنج نفر و بعضی از آن‌ها تا ۵۰ نفر کارگر دارند. گفت من آمده‌ام این را خدمت شما بگویم که الآن اگر تا دو ماه آینده به داد این‌ها نرسیم، ۹۰ درصد این‌ها بیکار می‌شوند و کل این کارگرها به خیابان می‌ریزند. نفر که می‌گویم، یعنی خانوار.

ما چه کردیم؟ برنامه‌ریزی کردیم که برای هر کدام از عرصه‌ها و تولیدکنندگان یک جلسه تشکیل بدهیم. مثلاً تولیدکنندگان عسل. در اردبیل عسل زیاد است. گفتیم یک جلسه می‌گذاریم و حداقل ۵۰-۶۰ نفر می‌آیند و می‌گوییم مشکلاتتان را بگویید و مشکلات را که می‌گویند، یک جلسه دیگر با اساتید دانشگاه تشکیل می‌دهیم. حداقل هفت نفر از اساتید اقتصاد از دانشگاه‌های پیام نور و محقق و آزاد را جمع کردیم و مشکلات را در جلسه اساتید طرح کردیم و بعد گفتیم این‌ها می‌روند راهکار پیدا می‌کنند و سپس در جلسه سوم، هر دو حاضر می‌شوند؛ یعنی هم تولیدکنندگان و هم اساتید. می‌آیند راهکار ارائه می‌دهند که این مشکل را این‌طور می‌توانید حل کنید. الآن ۱۲ عرصه را این‌طور کار کرده‌ایم. من به جرئت می‌توانم بگویم که... آن روز خود استاندار آمده بود. استاندار شنیده بود و به قرارگاه آمده بود. بعد گفت فلانی! شما که این کارها را انجام می‌دهید ما در خدمتان هستیم، شما هر طور بگویید، من شخصاً پای کار می‌آیم. خدا شاهد است که استاندار خودش آمد. ما دو-سه مورد را از این طرف طرح کردیم. الآن یک شبکه بسیار عظیم از تولیدکنندگان خرد ما تشکیل شده است که طرح‌هایشان را برای ما می‌آورند.

ما به سه مدل رسیده‌ایم؛ یکی بحث بازارچه است که اگر تولیدکنندگان ما بیایند و محصولاتشان را عرضه کنند، خیلی از مشکلاتشان حل شده است.





در یک جلسه، یک پرورش دهنده قارچ، گریه می‌کرد. فایل ضبط شده این جلسات در قرارگاه است. گریه می‌کرد و می‌گفت من بار چهارم است که قارچ پرورش می‌دهم و همه را دور می‌ریزم. می‌گفت فلانی! دفعه پنجم دیگر پول ندارم و قسط‌های وام هم نمی‌توانم بدهم. ما زمینه‌ای درست کرده‌ایم و رفته‌ایم دنبال فروشگاه‌های زنجیره‌ای و به فروشگاه‌ها گفته‌ایم قارچ را از کجا می‌آوری و چرا قارچ را از این‌ها نمی‌خری. گفتند ما برند می‌خواهیم و چون این‌ها برند ندارند، ما می‌رویم از گیلان قارچ می‌آوریم. یک تعاونی درست کردیم که قرار شده است این تعاونی صبح‌ها یک نیسان بردارد، یک برچسب روی آن قارچ‌ها بگذارد و به فروشگاه‌ها بدهد.

از آن طرف یک جلسه با صادرکنندگان اردبیل مقیم تهران گذاشتیم که ۱۲ نفر را دعوت کردم و هشت نفر آمدند. گفته بودم هزینه بلیط رفت و برگشت را من می‌دهم و یک جلسه بگذاریم و برگردید. اولاً که از ۱۲ نفر هشت نفر آمدند و از من چیزی نخواستند و پول بلیط‌هایشان را خودشان دادند. بعد جلسه گذاشتیم. من این موارد را گفتم. گفتم من مشکلات این ۱۲ عرصه را درآورده‌ام که یک تعدادشان در بحث مواد اولیه و یک تعداد در صادر کردن موادشان مشکل داشته‌اند. شما که به اردبیل عرق دارید، مشکلات این‌ها را برطرف کنید. یکی از آن‌ها به من گفت فلانی! من ۳۰ سال است صادرکننده هستم و اولین جلسه است که می‌روم و از من برای خودشان چیزی نمی‌خواهند. من هر جا رفته‌ام، اول برای خودشان از من چیزی خواستند. من آمدم دیدم شما برای خودتان از من چیزی نمی‌خواهید. گفتم من بازنشسته‌ام. گفت من قول می‌دهم که یکی از مشکلات شما را حتماً حل می‌کنم. بعد از آن گفت که ۲۰ هکتار هم زمین دارم، این را هم می‌گذارم تا در اختیار جبهه شما باشد. شما از همین جوان‌هایی که پیدا می‌کنید، به آنجا بفرستید که برای خودشان کار کنند. گفت تا موقعی که زندگی می‌کنم و زنده هستم، این ۲۰ هکتار مال شما باشد. شوخی‌ای هم کرد که از حق ورثه نمی‌توانم بگذرم، ولی تا زنده هستم خودم این ۲۰ هکتار را به شما می‌دهم. حدود یک ماه بعد از آن روز زنگ زد که من ۲۰ برابر تولید قارچ استان اردبیل را خریدارم و تضمین هم می‌دهم که ۲۰ برابر از این مقدار که الآن تولید می‌کنید را خریدارم. گفتم چطور؟ قارچ مگر قابل نگهداری است؟ گفت نه، من راهش را پیدا کرده‌ام، من بازار پودر قارچ را در ارمنستان پیدا کرده‌ام و قارچ را از شما می‌خرم، قرارداد بسته‌ام و صادر می‌کنم. من هم به بسیج سازندگی گفتم که شما هم برای تولیدکنندگان جدید قارچ پای کار بیایید.

*در بحث جبهه‌سازی و شبکه‌سازی چه اتفاقی افتاده است؟

به آن‌ها گفتم برای اینکه شما بتوانید مشکلات خودتان را حل کنید، در هر عرصه برای خودتان یک

تعاونی مادر تشکیل بدهید؛ یعنی شما پرورش دهندگان قارچ برای خودتان تعاونی تشکیل بدهید و همه در آن سهیم بشوید. ما یک تعاونی مادر تخصصی تشکیل می‌دهیم که فقط برای صادرات واردات شما کار می‌کند. ضمن اینکه قبلاً همدیگر را می‌زدند، الآن می‌آید و می‌گوید فلانی! چه مشکلی دارید؟ مثلاً یک نفر در تولیدات لبنیات آمد و گفت به من مجوز نمی‌دهند و تمام سرمایه‌ام را سرمایه‌گذاری کرده‌ام و محیط زیست آمده و می‌گوید باید ده کیلومتر از روستا فاصله داشته باشد، چون مثلاً فاضلاب تولیدات لبنی سم دارد. یکی گفت من یک راهکار دارم. بگویم؟ گفت من هم همین مشکل را داشتم، اما یک تانکر داخل گذاشتم و حالا کفکش می‌آورم و فاضلاب را خارج از روستا می‌برد. آن یکی می‌گفت من وقتی پنیر می‌گذارم، پوک درمی‌آید. یک نفر دیگر می‌گفت من کسی را می‌فرستم که سه-چهار بار برای شما پنیر بزند و به شما یاد دهد تا پنیرتان خوب دربیاید. یعنی با این کار، یک اتفاق خوب افتاده است. تا امروز ۱۲ عرصه را همین طور رفته ایم.

همین دو روز پیش با یکی از تولیدکنندگان پوشاک جلسه گذاشتیم. شخصی بود که ۱۲ سال در پوشاک کار کرده بود. می‌گوید من حاضرم پوشاکی در اردبیل تولید کنم که از نظر هزینه، نصف هزینه الآن دربیاید و از نظر برند هم بالاتر از سایر برندها باشد. حالا باز در رابطه با این بحث، یک دوست داریم که در سفارت چین کار می‌کند. من ایشان را دعوت کردم و گفتم شما اقتصاد چین را در دو-سه جلسه برای این‌ها توضیح بده. همین تولیدکننده می‌گوید من طراحی تولید پوشاک را مثل چینی‌ها جلو می‌برم و از شما فقط یک جا و مکان برای طراحی و برش می‌خواهم و بعد همه چیز را به مردم می‌سپارم تا به خانه‌هایشان ببرند و تولید کنند؛ مثلاً یکی دکمه را بزند و بدهد آن یکی و به همین صورت او هم بدهد به نفر بعدی و تولید کنند. یعنی یک چرخه است. بعد طراحی کرد و آمد. دو روز پیش جلسه داشتیم. توضیح داد و من گفتم باید به تهران بروم و با مدیرکل صنعت و معدن جلسه بگذارم و برگردم تا شما این طرح را به او بدهید. یعنی یک شبکه برای هر کدام درست شد.

ما به سه مدل رسیده‌ایم؛ بحث بازارچه اقتصاد مقاومتی را داریم پیگیری می‌کنیم. با استانداری و مدیرکل صنعت و معدن صحبت کردم که ما برویم یک بازارچه اقتصاد مقاومتی بزنیم و تولیدکننده‌ها بیایند تولیدات خودشان را عرضه کنند.

بحث دوم، بحث کلینیک اقتصاد مقاومتی بود که الآن خیلی از مشکلات کسانی که دارند کار می‌کنند، قابل حل است و خودشان نمی‌دانند چطور حل کنند. این کار یکسری تیم تخصصی می‌خواهد. ما یک تیم گذاشتیم که وارد شوند و مشکلات این‌ها را حل کنند. مورد سوم هم در رابطه با بحث



صادرات است که یک تعاونی مادر تخصصی است که مجوز آن را بچه‌ها دارند می‌گیرند. تعاونی‌هایی که البته تعداد آن‌ها ۱۴ تا است و دو تا از آن‌ها را هنوز نرسیده‌ایم که تشکیل دهیم. یک شبکه اقتصاد خانوادگی خرد، در حال شکل‌گیری در استان است. استاندار آمده است و می‌گوید این مدل خیلی عالی است. خودش می‌گفت من یک سوتی داده‌ام که گفته‌ام ۲۰ هزار نفر در استان اشتغال‌زایی می‌کنم. الآن می‌بینم به جز این کار نمی‌شود و نمی‌توانیم و الآن در خدمت شما هستم. گفتم ما هم ان شاء الله در خدمت شما هستیم. بیایید پای کار، ما هم انجام بدهیم. در این بحث ما سلاقی مختلف داریم، حتی داخل شبکه، رقیب هم داریم، اما چون منافعشان در خطر است، همه آمده‌اند و می‌خواهند برای منافع کلی کمک کنند.

نظر شخصی من این است که این اتفاق اگر بیفتد که ما بتوانیم دو-سه تا از گره‌های آن‌ها را باز کنیم -که الحمدلله تا الآن هم شده است- خیلی کار بزرگی شکل گرفته است. ما رفقای داریم که در رابطه با گیاهان دارویی تحقیقات می‌کردند و ما الآن مرکز گیاهان دارویی را راه‌اندازی کرده‌ایم و داریم تولید می‌کنیم. درباره هشت مورد از گیاهان دارویی که در استان تولید می‌شود، گفتند هر قدر تولید کنند ما آماده هستیم برای تبدیل به دارو بخریم. آن شخصی که تولید می‌کرد و روی دستش مانده بود، الآن بازارش پیدا شده و می‌آید اینجا می‌فروشد. این بحث‌ها دو ماه است که حل شده است. دو-سه تا از مشکلات این‌ها اگر حل شود، خودشان چسبیده‌اند به کار و یک جبهه متشکل در بحث اقتصاد مقاومتی تشکیل می‌شود و همه می‌آیند پای کار؛ هم اشتغال درست می‌شود و هم این بحث گرانی پایین می‌آید.

من دو نفر را در میدان بار اردبیل گذاشتم و گفتم از امروز تا فردا ظهر نباید بخوایید. قیمت میوه جلوی بارفروشی، بدون اینکه یک سانت جابه‌جا بشود دو برابر می‌شود و بعد می‌آید به دست فروشنده می‌رسد. یعنی داخل حجره همین‌طور می‌نشینند و بعد آن شخصی که وارد کرده می‌گوید وارد شد و می‌گوید بده به من و یک چیزی رویش می‌کشد و می‌گوید بدهید به این، این هم می‌دهد به آن. درحالی‌که آن‌ها داخل حجره‌اند و میوه هم جلوی حجره است، نصف به قیمت آن اضافه می‌شود. بعد از آنکه صبح می‌شود آن فروشنده و میوه‌فروش می‌آید با دو برابر قیمت می‌خرد. این را من مستندش را جلوی مدیر صنعت و معدن گذاشتم و می‌گفتم این وضعیت بازار شماست. او تعجب می‌کرد. گفتم من نفر گذاشته‌ام. به جرئت می‌توانم بگویم. واقعاً تولیدکننده‌ها و اکثر خرده‌تولیدکننده‌ها سراغ ما آمده‌اند. این آقای پیرامام، خدا خیرش بدهد، در قرارگاه اقتصاد مقاومتی واقعاً وقت می‌گذارد و از

دانشگاه و از زندگی زده است واقعاً وقت می‌گذارد و الآن در اقتصاد مقاومتی یک مرجع شده‌ایم. اصلاً ما هدفمان در این راستا نبود. به استاندار گفتم ما اصلاً هدفگذاری مان فرهنگی بود. گفت نه، نه، این هم فرهنگی است.

این طور که حساب کنید، یک جبهه در بحث متدینین راه افتاده است. در بحث ۴۰ سالگی انقلاب اسلامی هم چنین کاری را شروع کرده‌ایم. یک عده می‌آمدند و می‌گفتند ما در بحث تبیین‌گری انقلاب داریم کار می‌کنیم. واقعاً در ستادهای انتخاباتی، شبانه‌روزی و جهادی کار می‌کردند. در یک جلسه به آن‌ها گفتم واقعاً به ما ثابت شده است که این تبیین‌گری شما مخصوصاً در سال گذشته به درد نمی‌خورد و به درد هم بخورد، نتیجه نمی‌دهد؛ کل توانتان را در انتخابات گذاشتید و نتوانستید. گفتیم باید برای این بحث تبیین‌گری شما، یک مدل جدید تعریف کنیم و بیاپید در طرح شهید شوشتری و محرومیت‌زدایی با ما همکاری کنید و ما از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم. الآن حدود ۶۰ نفرشان را پای کار آورده‌ایم؛ ۶۰ نفر از تبیین‌گران که از بهترین سخنرانان و ناطقان هستند. گفتم در دو بحث کار کنید؛ یک، بحث تبیین‌گری و دو، بحث مطالبه‌گری. در هر دو هم با روشی که می‌گوییم جلو می‌رویم و روش قبلی را کنار می‌گذاریم. درباره امر به معروف می‌گویند امر به معروف سلبی و ایجابی؛ در مطالبه‌گری گفتم باید سلبی را کنار بگذاریم و آن را ایجابی کنیم. چطور؟ گفتیم شما بیاپید و همان کارهایی را بکنید که فقط در حاشیه شهر داریم می‌کنیم. از کل استان نیرو بیاورید. این مواردی که به جا مانده است، این اشکالات و آسیب‌هایی که هست، این‌ها را شناسایی کنید و مستند کنید. این‌ها را می‌بریم خدمت مدیرکل مربوطه و می‌گوییم که آقای فلانی! شما در این قسمت یا ندیده‌اید، ان شاء الله که ندیده‌اید، یا نفراستان کم‌کاری کرده‌اند و به شما نرسانده‌اند. شما در این قسمت اشکال دارید و در این قسمت کار بر زمین مانده دارید. این قسمت کارش خوب انجام نشده است و این هم مستندش است. ما به عنوان برادر شما این‌ها را درمی‌آوریم و می‌آوریم خدمتتان، شما بزرگواری کنید و این‌ها را حل کنید. این جلسه را هم مستند می‌کنیم. هم آن را و هم این جلسه را مستند می‌کنیم. ولی خب، این اشکالات تا کی حل می‌شود؟ ما می‌خواهیم اگر حل شد، از شما در فضای مجازی و رسانه‌ها تقدیر کنیم. الحمدلله ما رسانه هم داریم. دو بار یا سه بار این را پیگیری می‌کنیم، اگر نشد، می‌گوییم فلانی! مثل اینکه کار نشد، ما می‌خواستیم این کار را با شما انجام بدهیم و دیگر میل نداریم با شما کار انجام بدهیم. ما الآن گفته‌ایم تیمتان را بیاورید؛ یعنی این طور مطالبه کنید. گفتم مگر شما نمی‌خواهید مطالبه‌گريتان نتیجه بدهد؟ خب، اگر این طور بخواهید، نتیجه می‌دهد، و الا اگر ما



همیشه انتقادی وارد شویم، گارد می‌گیرند و می‌گویند سیاسی‌کاری کردند. ما می‌گوییم سیاسی‌کاری نمی‌کنیم، ان شاء الله شما یا ندیده‌اید یا دوستانتان به شما نرسانده‌اند که مثلاً این قسمت که باید آسفالت می‌کردید، نکردید، این قسمت که باید لوله‌کشی می‌کردید، نکردید، این قسمت مانده است. این‌ها را ما مستند می‌کنیم. الآن دارند تیم‌هایش را تشکیل می‌دهند و ما گفته‌ایم تیم تشکیل بدهید و شناسایی آن‌ها را ما باشد؛ چون ما در محلات داریم کار می‌کنیم و همه این‌ها در دست ما است و ما این‌ها را معرفی می‌کنیم. شما سریع تیم می‌سازید و این‌ها را مستند می‌کنید و می‌برید اداره مربوطه با مدیرکل جلسه می‌گذارید. گفتند جلسات با من باشد؛ شما به عنوان یک تشکل یا دو تا جوان حزب اللهی یا دانشجوی، با این عناوین بروید که بد نباشد.

در بحث تبیین‌گری هم گفتیم تبیین‌گری مستقیم را مدتی کنار بگذارد. اینکه ما باید مردم را جمع کنیم در محله و در مسجد و سخنرانی کنیم که مثلاً ترامپ فلان است، یک مدت این را کنار بگذارید و بیا بید خدمت‌رسانی کنید. اما در خدمت‌رسانی و در شبکه‌سازیتان کار کنید. یعنی بگویید که الآن در این محله که داریم کار می‌کنیم، یک نفر جهادی هست که مردم مراجعه‌شان به این شخص است. الآن بروید این فرد را روشن کنید و به آن شخص هم کمک‌رسانی کنید. بعد وقتی خواستید مطلبی را بگویید، اگر از زبان آن شخص بگویید، مردم کاملاً قبول می‌کنند. این را اخیراً طراحی و اکیپ‌بندی کرده‌ایم و به ۶۰ نفر توضیح داده‌ایم و طراحی کرده‌ایم که یکی از اساتید تبیین‌گران استان ما، آقای بابایی، که خودش در طرح‌های ولایت هم تدریس می‌کند، خودش پای کار آمده است که در جلسه آن قدر احساساتی شد که دستش را روی قرآن گذاشت و گفت فلانی! من از این لحظه سرباز تو هستم و هر طور بگویی، آن شکلی جلو می‌روم. الآن اگر پرسید، یکی از اساتید ما است؛ آقای ابراهیم‌پور. آقای عظیم ابراهیمی، شاگرد این آقا هستند؛ یعنی یک مرجع در استان ما است. آن روز در آن جلسه، آن‌طور که من توضیح دادم، گفت من از این لحظه سرباز توأم و هر طوری بگویی من آنطوری‌ام. اگر این‌طور وارد شویم خیلی نتیجه می‌گیریم. طوری شده که همه تبیین‌گرها می‌آیند و به این شبکه وصل می‌شوند.

حالا نظر شخصی‌ام را جمع کنم. خیلی ببخشید، سرتان را درد آورد. حالا اتفاقی که دارد می‌افتد را توضیح بدهم. ان شاء الله خدا رحمتش را نازل کند. یک شبکه بسیار عظیم از متدینین و دغدغه‌مندها پای کار می‌آیند، هم خدمت‌رسانی می‌کنند و هم فرمایش حضرت آقا زمین نمی‌ماند و هم از آن طرف مردم به این‌ها اطمینان می‌کنند و یک شبکه‌سازی داخل مردم اتفاق می‌افتد و یک شبکه‌سازی هم

در بدنه دولت و حکومت راه می‌اندازیم که یک شبکه خدمت‌رسانی است. من در آن روز که در جلسه اداره برق بود گفتم بیا بید ما اینجا همگی عهد کنیم که من هر روز دو تا از مراجعه‌کننده‌ها را نمی‌گذارم خودش این‌ور و آن‌ور برود. گفتم عهد کنید که من دیگر با کارمند بغل‌دستی‌ام صحبت می‌کنم که اگر یکی آمد، نگویم که فلانی نیست، برو فردا بیا، می‌گویم اگر شما نباشید اجازه می‌دهید که کار شما را انجام دهم؟ که اگر مثلاً مراجعه‌کننده ما از محلات می‌آید، کارش برای فردا نماند. گفتم اگر این فرهنگ را در داخل اداره راه بیندازیم خیلی خوب می‌شود. خب، یک شبکه‌سازی با این ویژگی در بدنه دولت ایجاد می‌شود. اگر این اتفاق بیفتد، به نظر من خیلی عالی می‌شود. ببخشید، خیلی شرمنده، طول کشید.

*** دست شما درد نکند. نکات خیلی ارزشمندی بود. شما در جلسه استان‌ها تجربه‌تان را منتقل کردید؟**

این دو قسمت آخر را نه، متأسفانه منتقل نکرده‌ام. ولی بقیه‌اش را بله، منتقل کردم. بحث اقتصاد مقاومتی را در جلسه‌ای که بیست روز پیش برای انتخابات بود، من این بحث را شروع کرده بودم که اجازه‌ای که لازم بود بگیرم که ما یک چرخش در استان انجام داده‌ایم و این‌طور پیش می‌رویم و شما حداقل اطلاع داشته باشید که بعداً در وقت گزارش کارها، نگوئید که شما چرا یک کار دیگر می‌کنید. گفتم خدا توفیق دهد؛ چون اگر این کارها اتفاق بیفتد، بقیه موارد هم خودبه‌خود انجام می‌شود. این دو مورد یعنی تبیین‌گری و موضوع استانداری و ادارات، جدیداً اتفاق افتاده است؛ یعنی در بیست روز اخیر بوده و باید تکمیل شود.

*** آیا بهتر نیست در حوزه حاشیه شهر و محلات، روحانی‌ها را محور جمع بکنید؟**

چرا حاج‌آقا، خیلی عالی می‌شود، ولی متأسفانه ما در اردبیل (به آقای نوروزی که خودش هم مسئول راهبردی قرارگاه‌هاست هم می‌گویم) در بحث ساخت‌وساز و جذب نیرو خیلی عالی کار کرده‌ایم، ولی متأسفانه در استان یک نفر روحانی جهادی نمی‌توانیم معرفی کنیم.

*** آن‌ها که مستقر می‌شوند چگونه؟**

متأسفانه ما نیروی روحانی جهادی واقعاً خیلی کم داریم؛ یعنی شاید دو-سه تا و خیلی سخت پیدا می‌شود. این مشکل را داریم. با این حال ما اعتقادمان این است که محور باید روحانی باشد. خیلی عالی است، هر جا حتی یک ذره، نه تماماً، بلکه یک ذره جلو بیایند، ما به آن‌ها می‌سپاریم، ولی



خیلی کم هستند. یعنی آقای قائم‌پور از همان ابتدا که مستقر شده، از بنده دو-سه نفر می‌خواهد و من می‌گویم نیست. من باید چه کنم؟ در بحث قرارگاه‌سازی هم تا این مقدار که پیش رفته‌ایم، از استان‌های دیگر آمده‌اند. ما در این زمینه خیلی دستان خالی است.

* در کدام بخش‌ها از استان دیگر آورده‌اید؟ آقای میرزایی را می‌گویید؟

نه، آخوندشان... آقای...

* اسمش چه بود؟ مختاروند را می‌گویید؟

بله.

* مختاروند مگر اردبیلی نیست؟

اصالتاً نه.

* برای تیپ رفت و آمد می‌کنیم و او را می‌شناسم. خودم با او مصاحبه کرده‌ام.

سه نفر معرفی کردند؛ هیچ‌کدام نرفتند. گفتند آقا این‌ها شبانه‌روزی کار می‌کنند، من چطور شبانه‌ها خانواده را رها کنم و به روستا بیایم؟ گفتم کار جهادی همین است. الآن همان تعداد که رها کرده‌اند، رفته‌اند و در قرارگاه هستند، اما جهادی نیستند.

* من به اردبیل آمده بودم و خودم با هر سه نفرشان مصاحبه کردم.

اگر مصاحبه کرده باشید می‌دانید؛ چون دو نفرشان را خودم معرفی کردم. گفتند شما معرفی کنید، چون ما هم نتوانستیم پیدا کنیم. من معرفی کردم و یک هفته رفتند و گفتند این‌ها دارند شبانه‌روزی کار می‌کنند، خانواده نمی‌گذارند دو روز، سه روز برویم. گفتم کار جهادی همین است دیگر.

یک هفته می‌رفتند روستا مستقر می‌شدند. حسین میرزایی یک ذره ناامید شده است؛ ظاهراً مقداری اذیتش کرده‌اند و برای همین دیگر آن کارها را نمی‌کند.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای حسینی

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب
اسلامی استان گلستان





بسم الله الرحمن الرحيم

* این تجربیات بسیار ارزشمند است؛ این مصاحبه‌ها هم به خاطر این است که از تجربیات ارزشمند شما در حوزه جبهه‌سازی استفاده کنیم و با توجه به اینکه شما در طول صحبت از یکسری کلمات مثل جبهه و شبکه و تشکل و جریان و از این قبیل استفاده می‌کنید، می‌خواهیم اول این کلمات را برای ما تعریف کنید. می‌خواهیم بدانیم تلقی شما از این کلمات به چه گونه است؛ چون این کلمات مشترک لفظی هستند و هر کسی که از این کلمات استفاده می‌کند، معنایی در ذهنش است. می‌خواهیم دقیقاً بدانیم که چه معنایی از این کلمات در ذهن حضرت‌عالی است و بعد ان شاء الله بحث را با هم ادامه می‌دهیم. پس علی‌الحساب اول این تعاریف را مطرح کنید.

من در حین مطالب، تعریف‌ها را هم می‌گویم. اما اول می‌خواهم سابقه‌ای از تجربه‌ام در حوزه شبکه‌سازی بگویم. من شبکه‌سازی را خیلی قبل‌تر از سال ۹۰ که حاج حسین شروع کردند شروع کرده بودم. قبل از سال ۸۵ به صورت مردمی در مجموعه‌هایی که در استان داشتیم این کار را شروع کرده بودیم و همچنین در بعضی از محله‌ها و در چند شهر از شهرهای اطرافمان.

در سال ۸۵ که حوزه مشاوران جوان استانداری و بعد سازمان ملی جوانان و بعد دفتر اجتماعی را بر عهده گرفتم، با مروری که در ذهنم می‌کنم، بنای اصلی خودم همین بحث شبکه‌سازی و جبهه‌سازی به نفع انقلاب، خصوصاً در عرصه فرهنگی و اجتماعی بود؛ هر چند که بنده به عنوان یک چهره سیاسی

هم در استان شناخته می‌شوم، ولی تمام تلاش و انگیزه و علاقه‌ام این بود که در فضاهای فرهنگی و اجتماعی بروز و ظهور داشته باشم که از سال ۹۱ به بعد با توجه به فضای خاتم، کلاً فضای سیاسی را بوسیدم و کنار گذاشتم تا بیشتر در عرصه فرهنگی و اجتماعی بروز و ظهور داشته باشم. پس من شبکه‌سازی و جبهه‌سازی را از زمانی که فعال فرهنگی و مردمی کف کار بودم شروع کردم. یعنی من در حوزه بسیج، از فرماندهی پایگاه و عضو گردان و فرمانده پایگاه دانشجویی و شورای بسیج دانشجویی و در مجموعه‌های هلال احمر و مسئول هیئت و مؤسسه‌داری و مجموعه قرآنی سازمان تبلیغات و... همه این تیپ مجموعه‌ها را خودم به صورت مردمی یک بار آزمایش کرده‌ام؛ یعنی کف کار همه را درک و مدیریت کرده‌ام. بعد که به سازمان آمدم و بعد هم در استانداری، کار و درد مجموعه‌ها را می‌دانستم و شروع کردم به آن اتفاق اصلی‌ای که روی زمین بود. الآن هم به این معتقدم که معمولاً مجموعه‌های حاکمیتی نظام به دلیل فضای اداری، بیشتر از بچه‌های انقلابی کار می‌کشند و تقریباً کمتر جایی است که به فکر تر و خشک کردن و زنده نگاه داشتن و به‌روز کردن این بچه‌ها باشد. کلاً مجموعه‌های که حواسش به این بچه‌ها باشد، کمتر دیده‌ام. برای همین، هم در سازمان ملی جوانان سعی کردم این نقش را حفظ کنم و ایجاد کنم، هم در استانداری؛ البته در جبهه‌سازی از سال ۹۰ به بعد با قوت بیشتری؛ چون جبهه این را از ما می‌خواست الحمدلله.

از سال ۹۳ که موضوع جبهه انقلاب در عرصه فرهنگی و شبکه‌های مختلف را جدی‌تر دنبال می‌کردیم، به نسبت استان‌های دیگر موفقیت بیشتری را توانستیم کسب کنیم و یکی از دلایل‌هایی هم که باعث شد این موفقیت به وجود بیاید، انگیزه شخصی خودم بود.

دلیل دوم اینکه این را بزرگ‌ترین مسئله‌ای می‌دانستم که روی زمین مانده است. دلیل سوم اینکه فرمانده ما به ما امر کرده بود کارهایی را که روی زمین مانده است بردارید. دلیل چهارم اینکه این مجموعه بالاسری ما هم کمک کرد به این قضیه و این موضوع را از ما می‌خواست.

این‌ها همه کمک کرد تا ما آمادیم و بحث جبهه فرهنگی انقلاب را ما پیش بردیم. جبهه فرهنگی انقلاب به نظر من متشکل از فعالان مردمی کف کار است که با نگاه انقلابی حال حاضر در موضوعات مختلف فرهنگی و اجتماعی مشغول‌اند و در بحث شبکه هم مقداری تخصصی‌تر، همان فعالان می‌توانستند مقداری کانالیزه‌شده‌تر در موضوعات مختلف شبکه بشوند؛ مثل شبکه مبلغین و شبکه قرآنی‌ها و شبکه اردویی‌ها و شبکه هیئتی‌ها و....

*** می‌خواهید اول کلیدواژه‌ها را تعریف کنید تا بعد برویم سراغ ادامه بحث؟**

من الآن دو تعریفی که درباره شبکه و جبهه به ذهنم می‌رسید را گفتم.



* این تعاریفی که فرمودید چه بود؟

جبهه را که تعریف کردم به اینکه متشکل از یکسری فعالان مردمی است که در عرصه فرهنگی و اجتماعی فعالیت می‌کنند و از طریق کانال‌های مختلفی که آن کانال‌ها شبکه‌های تخصصی هستند، کنار هم جمع می‌شوند و یک جبهه فعالان فرهنگی و اجتماعی را تشکیل می‌دهند. شبکه هم می‌تواند همان کانال‌های تخصصی این مجموعه باشد.

* شبکه متشکل از این فعالان است یا جبهه؟

جبهه متشکل از آن شبکه‌ها خواهد بود اگر آینده کار را ببینیم. آن وقتی را می‌گوییم که کار پخته شده است. چون از ابتدا باید شبکه‌ها ایجاد بشوند. شبکه‌ها هم می‌توانند متشکل از فعالان حوزه باشند و هم متشکل از مؤسسات. چرا؟ چون مثلاً ما در حوزه قرآنی استان گلستان فردی را داریم که بسیار لیدر و قوی و فعال است، ولی مؤسسه‌ای ندارد. در اینجا نمی‌توانیم بگوییم این شخص نمی‌تواند جزء شبکه باشد.

* ویژگی‌ای که شما از جبهه بیان کردید، یکی متشکل بودن آن از شبکه‌ها بود؛ ویژگی دیگر جبهه چیست؟

مردمی بودن آن. یعنی اعضا، هم مردمی باشند و هم در یکی از این موضوعات جبهه تخصص داشته باشند.

* این‌ها همه می‌شود ویژگی‌های کسی که در آن تشکل فعالیت می‌کند؟

بله.

* در آن صورت خود جبهه چه ویژگی‌ای دارد؟

خود جبهه، یعنی داشتن روحیه انقلابی و روحیه جهادی که اعضا و مجموعه‌ها دارند.

* وقتی می‌خواهیم چیزی را تعریف کنیم، چیزی باید برای ما مهم باشد، آن تفاوت‌ها است. مثلاً فرض کنید که مردمی بودن جزء ویژگی‌های تشکل است و همین‌طور جزو ویژگی‌های شبکه و جبهه هم هست و از مشخصات فعالین فرهنگی هم که فرمودید مردمی بودن است و همین‌طور انقلابی بودن. من می‌گویم ساختار جبهه به چه شکل است؟ بالاخره جبهه بودن ویژگی‌هایی دارد که شبکه بودن آن را ندارد و تشکل بودن آن را ندارد و اعضای فعال شبکه و تشکل، آن‌ها را ندارند. این‌ها را اول برای ما مشخص کنید.

جبهه را اگر بخواهم در یک کلام بگویم، این است که جبهه متشکل است از شبکه‌هایی است که از پایین به بالا شکل گرفته‌اند.

*** پس از پایین به بالا بودن نحوه شکل گیری، یکی از ویژگی های جبهه است؟**

بله، یعنی مثل دستگاه های دولتی، آمرانه و با بخشنامه و دستوری شکل نگرفته اند که اگر یک روز بودجه آن ها قطع شود یا آب و دانه آن ها قطع بشود، کلک آن ها کنده شود.

*** ویژگی دیگر جبهه چیست؟**

مشخصه وجه بارز مهم این جبهه مردمی همین است که گفته شد و مشخصات ریزتر آن را هم که چند مورد را نام بردیم که به قول شما ممکن است عمومی هم باشد؛ یعنی در شبکه و در مؤسسه هم وجود داشته باشد.

*** در جبهه، ارتباط اعضای جبهه یا شبکه ها یا تشکلهایی که در جبهه وجود دارند، همان طور که حضرت عالی فرمودید، یک ارتباط از بالا به پایین یا مساوی نیست. درست است؟**
بله.

*** جنس این ارتباط چگونه است؟ چیزهایی هست که این مجموعه ها را به هم ربط می دهد؛ به قول شما دستور سؤال اینجاست که اعضای جبهه را چه چیزی به هم ربط می دهد؟**
دغدغه های مشترک. مثلاً در حوزه قرآن یا در حوزه تبلیغ، چه می شود که این بچه ها دور هم جمع می شوند؟

*** خب، خیلی جاها کسانی هستند که دغدغه های مشترک دارند، ولی با این حال جبهه نیستند.**
اولین گام برای جبهه سازی، دغدغه های مشترک است. چون اگر دغدغه های مشترک نباشد، شبکه تخصصی و به تبع آن، جبهه تشکیل نمی شود. جبهه وقتی تشکیل می شود که یک جمع باشد، دغدغه های مشترک داشته باشند و بعد دور هم جمع شوند. دلایل مختلف دیگری هم می آید. مثلاً این ها روحیات مشترکی دارند و مثلاً می توانند جغرافیای مشترکی داشته باشند؛ مثلاً قرآنی های شهر گرگان... یعنی جغرافیا هم می تواند به این جبهه سازی کمک کند.

*** این هایی که شما دارید می فرمایید، همه ویژگی های ذاتی این مجموعه است. اما شما به عنوان دبیر جبهه چه چیزی به این مجموعه می بخشید که جبهه می شود؟ بالاخره هر مجموعه های ویژگی هایی دارد؛ مثلاً هم نظر با یکدیگر هستند. ولی با وجود اینکه این ویژگی مشترک را دارند، ممکن است جبهه نباشند، بعد شما کاری می کنید که این ها یک جبهه بشوند.**
آن کاری که شما انجام می دهید برای جبهه سازی چیست؟

بارزترین کاری که در این چند سال اتفاق افتاد و کمک شد به تشکیل برخی از این شبکه ها، دمیدن در این ایده و نشان دادن اهمیت و ضرورت دور هم جمع شدن بچه های انقلابی است. خیلی از رفقا در



داخل یک موضوع تخصص دارند، در شهری کار می‌کنند و همدل هستند، یعنی همدیگر را قبول دارند، ولی شبکه نیستند. چرا؟ چون یک بانی و یک دلسوز این‌ها را دور هم جمع نکرده و روشن نکرده است که به این ۱۰ دلیل ما باید دور هم جمع شویم.

*** پس این کاری که می‌کنید این است که یک، ما برای شبکه‌سازی باید ایجاد انگیزه کنیم، دو، یک فرد یا یک مجموعه واسطه‌گری کند. درست است؟**

بله، باید زیرساخت این اتفاق را رقم بزنند. پس اولین نکته این است که یک واسطه باید باشد. واسطه اگر نباشد، نشان می‌دهد که شیطان تمرکز کرده و نمی‌گذارد بچه‌ها دور هم جمع بشوند.

*** این واسطه غیر از این کار که فرمودید که اهمیت و ضرورت دارد که حتماً باید تأکید کند برای دور هم جمع شدن، چه کار دیگری باید بکند؟**

باید به زیرساخت‌های این اتفاق کمک کند؛ یعنی مثل همان هل دادن اولیه که می‌خواهیم ماشین روشن بشود.

*** پس باید چه کند؟**

یعنی وقتی می‌خواهیم بچه‌ها را دور هم جمع کنیم، سؤال این است که کجا دور هم جمع شویم؟ اینجا این واسطه می‌آید و این‌ها را دور هم جمع می‌کند.

*** پس مکان جلسه می‌تواند یکی از زیرساخت‌ها باشد.**

اگر بخواهیم ریز بشویم مثال‌های زیادی می‌توانیم بزنیم که یکی از آن‌ها می‌تواند مکان باشد. بعد که این‌ها مثلاً ۱۰ نوبت جمع شدند، در عملیات‌های مشترک بیشتر می‌توانند با هم هماهنگ بشوند. ما خیلی این روش را تجربه کرده‌ایم. مثلاً فردا یک عملیات مشترک داریم که ۱۰ میلیون هزینه دارد. شما اگر ۵۰۰ هزار تومان اولیه را پای کار بگذارید و در محتوا هم به آن‌ها کمک کنید، بقیه را خودشان تأمین می‌کنند. شاید خیلی‌ها اگر در این عرصه نباشند، نتوانند درک کنند؛ در صورتی که همان ۵۰۰ هزار تومان مثل نخود در آش است و همان انگیزه‌بخشی را ایجاد می‌کند که اگر اتفاق نیفتد، حرکتی صورت نمی‌گیرد.

*** کار ستاد شبکه‌ساز، یکی این است که فرمودید انگیزه بدهد و تأکید کند که شما باید دور هم جمع بشوید. درست است؟**

بله.

*** یکی دیگر این است که زیرساخت‌هایی را ایجاد کند؛ مثل مکان.**

البته آن هم تا حدودی.



* یکی دیگر این است که بیاید یک عملیات مشترک برای آن‌ها تعریف کند و برای این عملیات مشترک، مقدمات اولیه و محتوا فراهم کند. درست است؟
بله.

* خب، غیر از این‌ها چه کاری باید انجام بدهد؟

سال‌ها است که با یک دعوا درگیریم؛ من خودم در عرصه فرهنگی و اجتماعی، هم سیستم دولتی را تجربه کرده‌ام و هم سیستم مردمی را. من در سیستم دولتی، با یک جمع داخل اتاقم نشسته‌ام؛ من مسئول به یک تصمیم فردی می‌رسم و هزینه‌اش را هم دارم و آن را ابلاغ می‌کنم که همه مؤسسات بیایند و آن کار را انجام بدهند. این شد آن ارتباط از بالا به پایین. اما ارتباط از پایین به بالا این‌گونه نیست. مثلاً در این شهر گرگان که دور هم جمع شده‌ایم که قبلش به ما انگیزه هم داده‌اند و حداقلی هم برای ما فراهم کرده‌اند، این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم در شهر گرگان در حوزه تبلیغ چند اولویت وجود دارد و در این چند تا، اول کدام را باید انجام بدهیم.

* این که از پایین به بالا نمی‌شود.

چرا؟

* چون بالایی وجود ندارد.

بالا می‌تواند ستاد هماهنگی جبهه باشد. داریم در حوزه مردمی می‌گوییم. البته در حوزه غیرمردمی هم می‌تواند باشد. مثلاً مجموعه‌های قرآنی و هیئت‌ها از پایین خودشان تصمیم می‌گیرند و می‌روند با مدیر سازمان تبلیغات می‌نشینند و مطالبه‌گری می‌کنند و می‌گویند این چنین تشکلی وجود دارد و ما این اعتبار را می‌خواهیم و آن مدیر را ایجاب یا مجبور می‌کنند که به آن‌ها کمک کند تا یک اتفاق را رقم بزنند. این از پایین به بالا است.

* یعنی سازمان تبلیغات دارد جبهه می‌سازد؟

خیر، البته می‌شود قبول کرد که بسیج یا سازمان تبلیغات در جایی دارد از پایین به بالا کار می‌کند و دارد جبهه‌سازی می‌کند، اما نمی‌توان گفت که ساختار سازمان تبلیغات جبهه‌ساز است یا خودش یک جبهه است، چون ساختار جبهه‌ای ندارد.

* آیا وظیفه ستاد جبهه این است که برود و امکانات دولتی را برای جبهه مردمی جذب کند؟



حداقل این وظیفه را دارد که باید امکانات دولتی را به اطلاع جبهه مردمی برساند. مثلاً به آن مجموعه قرآنی بگوید که آقا اطلاع داشته باشید که یک اعتبار در استانداری یا در سازمان تبلیغات یا در فلان جا وجود دارد. حداکثر این است که برود رایزنی کند. چون ستاد استانی یک قدرت حاکمیتی هم پیدا کرده است. مثلاً در بعضی از جاها حاکمیت (دستگاه دولتی و غیردولتی) هم این را قبول می‌کند. این ستاد می‌رود و رایزنی می‌کند و می‌گوید فلان مجموعه قرآنی وجود دارد و شما هم که در این موضوعات و سرفصل‌ها اعتبار و برنامه دارید و این مجموعه قرآنی هم که دارد در همین زمینه‌ها کار می‌کند.

*** ستاد، این نمایندگی را از جبهه گرفته است یا خودش این کار را می‌کند؟**

بله، از جبهه گرفته است. اگر جبهه نباشد، من خاتم استان گلستان چرا باید این کار را بکنم؟

*** جبهه در چه فرآیندی این را به شما اعلام کرده است؟**

همان فرآیند تشکیل جبهه‌ای که ستاد مردمی شورای راهبردی و شورای برنامه‌ریزی، آن را تشکیل داده است.

*** این که به جبهه برنمی‌گردد؛ چون از بالا به پایین است.**

حداقل در استان گلستان از بالا کاری صورت نگرفته است.

*** شورای راهبردی را چه کسی تعیین کرده است؟**

خود بچه‌های استان گلستان.

*** شما از آن‌ها رأی نخواستید، بلکه کار خواسته‌اید.**

بالاخره اولاً کار از بالا به پایین نبوده است.

*** از پایین به بالا هم نبوده است.**

خیر، نمی‌توانیم بگوییم از پایین به بالا هم نبوده است؛ چون حتماً که نباید با رأی‌گیری باشد.

*** تصمیم‌گیرنده مهم است.**

وقتی که یک اجماع می‌شود و ما قبول می‌کنیم که این چند نفر بالاسر سیستم هستند؛ چه با

رأی گیری، چه بدون آن، به نظر من این اشکالی ندارد.

* غیر از انگیزه سازی که یک ابزار برای ایجاد شبکه است، بعضی می گویند شبکه سازی یکسری ابزارهای دیگر هم دارد. می خواهیم بدانیم که نظر شما در رابطه با این ابزارها چیست. مثلاً اینکه می گویند مقاومت سازی از ابزارهای جبهه سازی است و یک عده می گویند خدمات و می گویند باید سازمان دهی ما بر اساس خدمات باشد...

این مباحث مربوط به تقویت و تداوم این شبکه و اصل حدوث شبکه است؛ ما برای اینکه شبکه ایجاد کنیم، همان طور که گفتیم، یا باید انگیزه بدهیم یا باید زیرساخت حداقلی فراهم کنیم. خب، حالا شبکه ایجاد شده و ما برای اینکه شبکه را تقویت کنیم، به این ها نیاز داریم که فرمودید. یعنی چه کاری کنیم که این ها تقویت بشوند و توانمند بشوند و به روز شوند. این یکسری الزامات دارد. یکی از الزامات آن این است که به توانمندی عمومی و تخصصی این ها کمک کنیم.

* بعضی ها مدعی اند که خاتم در زمانی به واسطه پول این آدم ها را دور هم جمع می کرده است؛ به هر حال این شبهه جدی ای است. پس با یکسری ابزارهایی می توان این ها را دور هم جمع کرد. در همان حالت حدوث آن، نه بقا، یکی از ابزارها می تواند پول باشد. البته در بقای آن هم این ابزارها کمک می کند. مثلاً یکی از ابزارها می تواند توانمندسازی باشد، یا یکی می تواند همین که شما می فرمایید، یعنی انگیزه سازی باشد و یکی می تواند ایجاد همگرایی بین آن ها باشد؛ یعنی ایجاد محفل هایی برای اینکه یکدیگر را ببینند...

یکی می تواند قبول کردن ستاد باشد؛ یعنی ستاد را به عنوان بزرگ تر قبول کنند.

* بعضی می گویند جبهه حتماً باید دشمن داشته باشد. نظر شما در این زمینه چیست؟

دشمن داشتن کمک می کند به اینکه بیشتر دور هم جمع شوند.

* جبهه سازی بدون وجود دشمن تصور می شود؟ یعنی امکان دارد جبهه ای داشته باشیم که بدون نگاه به دشمن شکل بگیرد؟

بله، من دشمن داشتن را یکی از آن ۱۰ دلیل و انگیزه برای ایجاد جبهه می بینم. این گونه نمی گویم که اگر دشمن نبود پس جبهه هم نمی شود ساخت.



* یعنی مثلاً فرض بفرمایید شخصی ممکن است یک تشکل ایجاد کند ولی با نگاه به جبهه مقابل ایجاد نکرده باشد. شاید با او مخالفتی بشود، ولی آن شخص که داشت ایجاد می‌کرد، این جبهه را با نگاه به مخالفت و دشمنی ایجاد نکرد.

خیلی از تشکل‌های ما این‌گونه است.

* بعضی‌ها می‌گویند جبهه اصلاً امکان ندارد این‌گونه تشکیل بشود.

من قبول ندارم.

* پس شما می‌فرمایید جبهه ممکن است با فرآیندی غیر از فرآیند مقابله با دشمن تشکیل بشود؟

بله.

* جبهه موفق کجا سراغ دارید؟

در استان نام ببرم؟

* در استان، یا خارج از خاتم، هر کجا.

در استان‌ها اصفهان را جلوتر از همه می‌بینم.

* چه چیزی در جبهه اصفهان بوده که شما آن را از همه جلوتر می‌دانید؟

فکر می‌کنم که اصفهان در شبکه‌سازی خوب کار کرده است.

* بالاخره شما دارید در مورد یک اتفاق قضاوت می‌کنید و می‌گویید اصفهان از همه بهتر است.

حالا اصلاً همدان را می‌گوییم که دیده‌ام. گزارش آن را دیده‌ام. مثلاً دور هم جمع کردن آدم‌های اصلی استان در ستاد راهبردی و برنامه‌ریزی.

* خیلی از استان‌ها دارند این کار را انجام می‌دهند.

خیر، خیلی از استان‌ها این‌گونه نیستند. خیلی از استان‌ها هنوز شورای راهبردی ندارند.

* اینکه این‌ها توانسته‌اند بزرگان را دور هم جمع کنند چه کار مهمی است که اگر یک استان این

کار را بهتر انجام داد شما می‌گویید جبهه موفق‌تری است؟

این کار خیلی کار سختی است. یکی از گرفتاری‌های جبهه‌سازی در حوزه فرهنگی، مردمی بودن آن است. مردمی بودن یعنی چه؟ یعنی اینکه باید شش ماه صبر کنند و تلاش بکنند و آقای میرمحمدی را در این شبکه جذب کنند و ایشان با یک بحث قهر می‌کند و می‌رود. یعنی این ریزش و رویش‌ها... به قول حاج حسین یکتا این کار نیاز به یک تیم و یک نفر صبور دارد که به اصطلاح همیشگی ایشان، بیوس و بلیس باشد. قبل از پول و پشتیبانی، بیوس و بلیس نیز مهم است. جبهه‌ای که با پول و پشتیبانی شکل می‌گیرد به راحتی هم از بین می‌رود.

* خب، داشتید در مورد همدان صحبت می‌کردید. ادامه بدهید.

همدان، آدم‌های خوب و بزرگ را دور هم جمع کرده و اکثر شبکه‌های آن‌ها شکل گرفته است.

* مثل؟

شبکه قرآن، شبکه هیئت و شبکه فلان. این در حد حداقل هم که باشد بالاخره شکل گرفته است.

* منظور شما این است که توانسته‌اند با هم عملیات بکنند و دور هم جمع شده‌اند.

بله، دور هم جمع شده‌اند و با هم عملیات هم کرده‌اند. من بر اساس کلیات دارم قضاوت می‌کنم. در کل می‌بینم که آدم‌های اصلی ایشان که دور هم جمع شده‌اند، بیش از ۷۰ یا ۸۰ درصدند و دوم اینکه حداقل تعداد زیادی از شبکه ایجاد شده و نامی هم اگر هست ایجاد شده است. یکسری از آدم‌ها دارند در این شبکه می‌نشینند و بلند می‌شوند و عملیات‌هایی از قبیل این شبکه دارد صورت می‌گیرد. این‌ها را که کنار هم می‌گذارم، هم در اصفهان و هم همدان، می‌بینم که این دو جلوتر از استان‌های دیگر هستند.

* در دشمن یک جبهه موفق مثال بزنید.

نمی‌دانم.

* در استان خودتان جبهه معارض دارید؟

نمی‌دانم.

* ندارید؟



نمی دانم. زیاد نمی خواهم در مورد این مسائل بحث کنم.

* پس نمی خواهید در مورد جبهه معارض استان صحبت کنید؟ الان برای ما اصلاً اسم جبهه معارض مهم نیست، بلکه ابزار جبهه سازی اش برای ما ارزشمند است.

یکی از ابزارهایی که آن ها دارند این است که فرمانده خوبی دارند.

* پس جبهه حتماً باید فرمانده داشته باشد؟

فرمانده خوب دارند و یاران خودشان را بجا نگهداری می کنند. یعنی بیوس و بلیس و بمال آن ها شدید است.

* الان نکته مهمی فرمودید؛ جبهه حتماً رهبر می خواهد؟

بله.

* الان شما در استان خودتان رهبر دارید؟

در حوزه خودمان در حد عالی نه، ولی خب...

* غیر از خودتان؟

بله، غیر از خودم...

* دارید به این سمت می روید که این رهبری به وجود بیاید؟

بله، داریم تلاش می کنیم، ولی مشکل استان ما سیاسی بودن است. یعنی آدم های رهبر ما چون وجهه سیاسی هم دارند، مقداری کار را عقب می اندازد و یک مقدار ضربه می زند.

* می شود پرسید رهبر شما چه کسی است؟

بله، در بچه های فرهنگی و سیاسی، آقای تائبی است.

* خدا را شکر فعال فرهنگی آن قدر هست که سیاسی بودن اذیتان نکند.

درست است، ولی بالاخره خیلی از بچه ها زیر بار نمی روند.

* استان شما هم خیلی سیاسی است.



آفرین، استان ما زیادی سیاسی است.

*** فرهنگی های آنجا هم یک مقدار زیادی سیاسی کاری می کنند.**

بله، ما یک گیر داریم و این به عرصه جبهه فرهنگی و اجتماعی ما ضربه می زند. بعضی از چیزها را می توانیم بگوییم و بعضی از چیزها را نمی توانیم بگوییم.

*** چرا؟**

به هزار و یک دلیل نمی شود. یعنی نمی توان مکتوب و مستند کرد.

*** حالا برویم سراغ جبهه.**

من مهم ترین چیزی که در جبهه سازی و مهم ترین قلقی که این را هم از حاج حسین یاد گرفته ام، این می دانم که باید یک نفر پای کار بایستد و همه چیز خودش را بگذارد و صبور باشد. یعنی در این چند سال خیلی ها آمده اند پشت سر ما حرف زده اند و رفته اند این طرف و آن طرف و شانتاژ، یک روز نه، یک بار نه، ۱۰ بار نه، یک جا نه، ۱۰۰ جا نه... من چیزی که خودم به ذهنم می رسید و به دوستان خود هم پیشنهاد دادم این بود که این آقا که دارد پشت سر ما حرف می زند کفِ کارش چیست؟ جمع بندی ما این بود که او کفِ کارش بچه انقلاب است. خب پس ما حق نداریم با او مقابله کنیم و فقط باید صبوری کنیم. بعد از مدت ها این صبوری ما جواب می داد.

*** غیر از صبوری چه؟**

خوش اخلاق بودن خیلی مهم است. اگر به این ها یک مقدار چاشنی مالی اضافه کنید، کار را جمع می کند. چاشنی مالی اولویت اول نیست. اگر یک آدم بداخلاق و غیر صبور باشد اما در عوض جیبش پر از پول باشد، این شخص، آدم ها را به صورت واقعی نمی تواند دور خودش جمع کند.

*** دو یا سه بار شما یک کلمه را استفاده کرده اید که می خواهم آن را توضیح دهید و آن هم این است که اعضای جبهه بزرگتری ستاد را بپذیرند. درست است؟**

بله.

*** این از نظر بعضی ممکن است خودش یک آفت باشد. این را چطور مدیریت می کنید؟ این که شما، هم سنگ زیرین آسیاب مؤسسات باشید و هم بزرگ تر آن ها.**



بزرگتری از جهت اینکه ما یک مجموعه اداری هستیم وابسته به جایی هستیم، به این شکل نیست. بلکه بزرگتری از این جهت است که یک عده بچه‌های دلسوز در یک دفتر و یک دکان دور هم جمع می‌شوند و دارند کار می‌کنند.

* پس کلمه بزرگتری را باید تغییر بدهیم به برادر دلسوز؟

بله، یعنی بزرگتری معنوی یک تیم، نه اینکه بزرگتری معنوی خاتم. چون از این خاتم‌ها آمده و رفته است. خود شما هم می‌دانید. پذیرش تیم بهتر است. این تیم یک روز می‌تواند در خاتم باشد و یک روز می‌تواند در سازمان تبلیغات و یک روز در بسیج باشد و یا در جای دیگری باشد و یا در هیچ جایی نباشد. الآن هم از این نمونه تیم‌ها داریم که به هیچ جا وابسته نیستند، اما می‌روند سرکشی و بچه‌ها را می‌بینند و دلگرم می‌کنند و اگر بتوانند کمک می‌کنند.

* شما از سال ۸۵ که می‌فرمایید درگیر مسئله شبکه‌سازی بوده‌اید، فعل و انفعالاتی که داشته‌اید، به همین شکل بود یا فرق داشت؟

بله، به همین شکل بود. من بیشترین سرمایه‌ای که توانستم جذب کنم، - حالا من که آدم بی‌اخلاقی هستم، منظور آن تیمی است که با ما بودند- این بود که از اخلاق‌مداری توانستیم سرمایه نیروی انسانی را جذب کنیم.

* منظور تحمل کردن است؟

بله، اخلاق‌مداری، تحمل، صبوری، سرکشی، خبرگیری. خیلی وقت‌ها من به مؤسسات می‌رفتم. می‌دانید که در این چنین فضایی، ارتباطات ملی برقرار می‌شود. به جلساتی می‌رویم و اطلاعاتی را رد و بدل می‌کنیم. بالاخره در مؤسساتی رفت و آمد می‌کنیم، در جلسات آن‌ها شرکت می‌کنیم، چیزی هم نمی‌توانستیم به آن مؤسسه بدهیم، ولی می‌نشستم دو یا سه ساعت صحبت می‌کردیم. بعد در آخر جلسه مسئول مؤسسه به من می‌گفت حسینی! همین آمدن تو همین خبر گرفتن تو همین اطلاعاتی که با ما رد و بدل کردی، از چند ۱۰ میلیون پول برای ما ارزش بیشتری داشت.

* یعنی شما یکی از وظایف جبهه را این می‌دانید که جریان اطلاعات بین اعضای جبهه باید وجود داشته باشد؟

بله، پس همه‌اش پول نیست، درست است؟

* بله. ممنون. دست شما درد نکند. در آینده‌ای که در پیش داریم، شما چه عملیات‌هایی دارید و چه آرزوهایی دارید و دوست دارید چه روش‌هایی و چه فرمول‌هایی به دست شما برسد و بتوانید از آن‌ها استفاده کنید؟

فقط همین قدر بدانید که هر روزی که دارد می‌گذرد، کار فوق‌العاده سخت‌تر می‌شود.

* چرا؟

چون تمرکز شیطان بیشتر شده که این فرمان ولیّ خدا روی زمین بماند. من همه جا هم این را می‌گویم. هر روز می‌رویم یک جا، می‌بینیم یک هیئت، به دو هیئت تجزیه شده است. فلان مجموعه سه تکه شده است. آن یکی با دیگری درگیر است. یک مجموعه، یک ماه، یک سال، شش ماه، یا دو سال کار می‌کند و بعد می‌بینید مجموعه دارد سر یک موضوع کوچک از هم می‌پاشد. آن کسی که کف کار است، استخوان‌هایش از سختی و فشار کار متلاشی می‌شود. هر چقدر که کار شیطان با عوامل داخلی‌اش بیشتر می‌شود، از این طرف پشتیبانی‌های ما، هم به لحاظ معنوی و هم مادی کمتر می‌شود. یعنی ما در گازانبر قرار گرفته‌ایم و من و مثل من‌ها در کشور مطمئنم که یک روز یا سخته می‌کنیم یا فرار می‌کنیم یا یک روز جاخالی می‌دهیم. چون هر چه به جلو می‌رویم کار در این گازانبر سخت‌تر می‌شود و این فشار به مرور دارد بیشتر می‌شود و پشتیبانی از مجموعه‌ها از بالا کمتر شده و از پایین هم به بچه‌ها فشار بیشتری می‌آید و این فشار به کجا منتقل می‌شود؟ به موتور مرکزی. بعد شیطان هم که دارد به اختلاف و به مشکلات می‌دمد.

در مورد آرزو هم باید بگویم که فعلاً آرزویی ندارم جز اینکه تمام تلاشم را گذاشته‌ام که این وضع موجود را حفظ کنم. شاید کسی این را بشنود و بگوید حسینی دارد چه می‌گوید؟ ولی باید بگویم این آدمی که این حرف را می‌زند بچه تهران است. نمی‌داند در اطراف چه می‌گذرد. آن آدم در اتاق جلسات تهران در زیر کولرو در پذیرایی‌ها نشسته و دارد تصمیم‌گیری می‌کند و ادای بچه‌های انقلاب و جبهه را درمی‌آورد. ای آقا! بی‌زحمت بفرمایید یک یا دو ماه در کف کار باشید، بعد ببینید در مسائل اقتصادی و اخلاقی و اجتماعی چه بلایی دارد سر ما می‌آید. از زمین و زمان حمله شده است. بعد ما باید بیاییم خدمت آقای میرمحمدی و خودمان را ثابت کنیم و التماس کنیم و خواهش کنیم تا شاید به ما بگوید بیا این یک قلم جنس را بگیر و برو این کار را انجام بده. ولی باز هم با این حال به شما بگویم که در کف کار کم نداریم آدم‌هایی که فقط نگاهشان به حضرت آقا است و با زندگی و با وجودی



که گذاشته‌اند، دارند کار می‌کنند و من فکر می‌کنم که پایه‌های نظام روی آن‌ها استوار است؛ روی آن‌هایی که هیچ چشمداشتی از هیچ‌جا ندارند و از این تفکر خودشان، از طریق حضرت آقا دارند به‌روز می‌شوند و با جیب خودشان یا با وصل شدن به مردم (حالا شاید از سپاه و غیره هم به آن‌ها کمک بشود یا شاید نشود) دارند خط را می‌روند.

روضه‌ای که الآن وضعیت چه خبر است، روضه ۱۰ دقیقه یا یک ربع نیست، بلکه روضه چند روزه است و تعجب من هم از این است که وقتی این روضه را در مرکز می‌خوانیم، شاید هم تعجب نمی‌کنم، بعضی‌ها می‌گویند نه، این‌طور نیست. خیلی‌ها هنوز قبول نمی‌کنند.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



جناب حجت الاسلام والمسلمین رستمیان

دبیر ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی انقلاب اسلامی
استان سمنان





بسم الله الرحمن الرحيم

*تعاریف:

در بحث جبهه‌سازی با واژه‌هایی مواجه هستیم: شبکه‌سازی، جبهه‌سازی، جنبش‌سازی، جریان‌سازی، جماعت‌سازی و همین واژه‌ای که حضرت‌عالی فرمودید؛ مسئله متشکل‌سازی یا ایجاد تشکیلات.

به نظر من معنای این کلمات متفاوت است. **متشکل‌سازی** همان ایجاد تشکیلات است؛ یعنی برای عملیاتی کردن و کنار هم جمع کردن افرادی که در یک هدف خاص، ایده و برنامه دارند، می‌گوییم شما تشکیلاتی باشید برای انجام این کار؛ به عنوان نمونه ما می‌بینیم در مسجدی فرد توانمندی هست که می‌تواند راجع به خانواده کار کند، اما تشکیلات ندارد. در اینجا ما راهنمایی‌اش می‌کنیم، توانمندش می‌کنیم و افرادی را که می‌توانند با او در این زمینه همکاری کنند در کنارش قرار می‌دهیم و می‌گوییم تشکیلاتی ایجاد شد.

کلمه بعدی **شبکه‌سازی** است. در راستای تشکیلاتی که ایجاد شد، ممکن است تشکیلات مختلفی باشد؛ یک تشکیلات خانواده در این مسجد دارد تلاش می‌کند، یک تشکیلات خانواده در مسکن مهر شهرستانی تلاش می‌کند، یک تشکیلات خانواده در شهر دیگر استان فعالیت می‌کند. برای اینکه این‌ها در کنار هم قرار بگیرند وارد شبکه‌سازی می‌شویم؛ یعنی شبکه‌سازی مرتبط کردن تشکیلات‌هایی

است که با یک هدف خاص فعالیت می‌کنند که اولاً این‌ها یکدیگر را بشناسند و بعد با هم ارتباط برقرار کنند، توانمندی و خدمات و اطلاعات خودشان را به یکدیگر منتقل کنند. مراد از شبکه‌سازی این است.

چیزی که ما تا الآن به آن دست یافتیم و بعضی از تجربیات ما هم همین را می‌گوید. من وقتی از بعضی تشکل‌ها می‌پرسیدم شما راجع به حجاب و عفاف دارید تلاش می‌کنید، می‌دانید در شهرستان دیگر هم کسی راجع به حجاب و عفاف کار می‌کند یا نه؟ می‌گفتند نه، من خبر ندارم. می‌گفتم در همین شهرستان - فرض کنید - سمنان شما دارید تلاش می‌کنید، آیا اطلاع دارید در فلان قسمت شهر و فلان کوچه شهر تشکیلات دیگری مثل شما دارد راجع به حجاب و عفاف کار می‌کند؟ می‌گفتند نه، از آن اطلاعی نداریم. این بی‌اطلاعی باعث می‌شود که نتوانند مؤثر باشند. وقتی از هم اطلاع پیدا کردند و منسجم شدند چه می‌شود؟ شبکه می‌شوند، شبکه حجاب و عفاف شکل می‌گیرد. این بحث شبکه‌سازی.

جبهه‌سازی که به نظر بنده هدف مقام رهبری در آن صحبتی که بیان فرمودند: «دشمن یک جبهه تشکیل داده است و شما هم در مقابل جبهه دشمن، جبهه‌ای تشکیل بدهید»، گامی فراتر از متشکل‌سازی و شبکه‌سازی است. منظور از جبهه‌سازی این است که همه افرادی که در هر بخشی کار می‌کنند [در کنار هم قرار بگیرند]، حالا یکی در هیئت، دیگری در [موضوع] خانواده و یا در تشکل‌های قرآنی تلاش و کار می‌کنند. وقتی که این‌ها را شناسایی کردیم در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم برای هدفی که کلی‌تر است. اگر بخواهیم در قالب مثال بیان کنیم، هدف ما دفاع از انقلاب و ارزش‌های انقلاب است. وقتی ما می‌خواهیم جبهه‌ای را تشکیل بدهیم شبکه قرآنی، شبکه عفاف و حجاب، هیئت، مؤسسات خانواده، [باید] همه این‌ها دست به دست هم بدهند و در موضع‌گیری‌هایی که باید شکل بدهند، در دفاع از ارزش‌های انقلاب در صحنه بیایند، این جبهه‌سازی می‌شود. پس جبهه‌سازی یک گام فراتر از شبکه‌سازی است. آنچه از تجربه و از بزرگانمان استفاده کردیم، نمونه تاریخی‌اش را می‌توانیم همان جنگ احزاب بگوییم. جریان نفاق، یهود، مشرکین، هرکدامشان فکر خاص و اعتقاد خاصی داشتند، اما در مقابله با اسلام یک جبهه شدند و جنگ احزاب را شکل دادند. در جبهه‌سازی، باید اصولی هم رعایت کنیم، مسئله وحدت، انسجام، نپرداختن به حاشیه‌ها و امثال این‌ها که جبهه شکل بگیرد. تا اینجا که هدف مقام رهبری از جبهه‌سازی بود.

جریان‌سازی هم ایجاد گروهی است که با مبانی فکری خاصی، رفتاری را در اجتماع شکل می‌دهند،



این را جریان سازی می‌گوییم. اگر ما جبهه سازی کردیم، یکی از خروجی‌های جبهه سازی، جریان سازی است. شما فرض کنید دشمن الآن در بحث عفاف و حجاب جریانی ایجاد کرده است، [مثل] روسری به چوب کردن. ما هم باید در مقابلش جریانی ایجاد کنیم که بتوانیم با آن جریان مقابله کنیم. وقتی جبهه سازی شکل گرفت، همه در آن خصوص هم فکر می‌شوند و جریانی ایجاد می‌کنند.

جنبش سازی هم نوعاً اصطلاحی است که در علم جامعه‌شناسی به کار برده می‌شود. جنبش سازی به این معنا است که افرادی در منفعت خاصی، هم دست می‌شوند و برای اینکه در آن رویکرد و هدفی که دارند تغییری و اصلاحی ایجاد کنند که نمونه بارزش را امروز جنبش کامیوندارها میدانیم، این یک جنبش است. این‌ها وقتی دیدند چهار-پنج سال هیچ‌کس به دادشان نمی‌رسد و دستمزدها ثابت مانده است، دست به دست هم دادند و گفتند از منافع و حق خودمان دفاع کنیم. این [جنبش] به اصلاح یا تغییر منجر می‌شود. ما جنبش‌های متعددی داشتیم که در دل انقلاب ما فعالیت داشتند.

جماعت سازی یک تشکل است؛ یعنی کنار هم قرار دادن افراد، جدا از اعتقادشان. ما تفکر و اعتقاد را کار نداریم، یعنی در جماعت سازی هدفی دنبال می‌کنیم که هر فکر و ایده‌ای باشد این هدف را هدف مثبت و منطقی می‌داند. وقتی ما می‌خواهیم کمکی به مستمندی کنیم، فردی که حتی دین هم نداشته باشد این را در فطرت وجود خودش احساس می‌کند که باید به مجموعه‌های خدمت کند، به فقرا و نیازمندان کمک کند، آن وقت آن تشکلی که شکل می‌گیرد می‌شود جمعیت یا جماعت.

خدا مرحوم شهید صدر را رحمت کند، در لبنان این جماعت را که شکل داد، مسیحی بودند، سنی بودند، شیعه بودند، اما همه آمده بودند برای مشارکت در هدف‌هایی که در جنبه اجتماعی مثبت بود. این را جماعت سازی می‌گوییم. آنچه ما در جبهه فرهنگی به دنبالش هستیم همین است. تشکل‌ها را شناسایی کنیم، اگر نیاز است تشکل‌ها را ایجاد کنیم، بعد این تشکل‌ها را شبکه کنیم و مجموعه‌های از این شبکه‌ها را در کنار هم قرار بدهیم برای حرکت‌های مستمر و مثبت در مقابله با دشمن.

*اول شناسایی کنیم بعد اگر لازم داشتیم ایجاد کنیم؟

بله، ممکن است تشکلی در این قسمت هست، ولی در نقطه‌ای از شهر که نیاز است، وجود ندارد.

*بعد از اینکه شناسایی و ایجاد کردیم چه چیزی فرمودید؟

بعد از شناسایی اگر جایی وجود نداشت و نیاز بود، ایجاد می‌کنیم، سپس آن‌ها را شبکه می‌کنیم و مجموعه‌های از این شبکه‌های ایجاد شده را به یک جبهه تبدیل می‌کنیم.

* شما قبلاً درباره این مفاهیم کار کرده بودید؟

من درسی [با موضوع] جریان سازی در دانشگاه داشتم.

* در چه رشته‌ای؟

تشکلی در دانشگاه ایجاد شده است، بچه‌های ارزشی اگر تمایل داشتند، در این تشکل می‌آیند که هر دو تا درس از این درس‌ها، یک درس دانشگاه محسوب می‌شود. دانشکده علوم انسانی می‌گویند آنجا تعبیری است که ...

* یعنی رشته‌هایی که می‌خواهند دروس عمومی‌شان را بگذرانند، این کار را می‌کنند؟

بله، می‌آیند در این مباحث، هر دو درس، یکی از آن دروسی که باید در دانشگاه بخوانند حساب می‌شود و نمراتشان ثبت می‌شود. نوعاً هم بچه‌های انقلابی [هستند]. حالا ما تقریباً یک ترم این درس را پشت سر گذاشته‌ایم، جریان‌شناسی آقای خسروپناه هم محور کتاب بود.

* کتاب آقای خسروپناه همه این جریانات را تعریف کرده است؟

نه، جریان سازی را تعریف کرده است، ولی در حاشیه آن آدم مجبور می‌شود [از بقیه جریانات هم بحث کند]، جریان‌هایی مثل بهائیت را بحث کردیم، جریان وهابیت و داعش را پشت سر گذاشتیم. این‌ها مواردی بود که بحث شد.

* سراغ تجربه خودتان در میدان برویم. شما دو سال پیش که کار را در ستاد شروع کردید اوضاع چگونه بود؟

نکته‌ای در سرپل ذهاب بود که کنار آقای عبودتیان بحث می‌شد. من عرض کردم که ای کاش برای حرکتی که شروع کردیم، در سال هفتاد یا بعد از جنگ بنیاد فرهنگی خاتم‌الاولصیا (عج) شروع می‌شد، چون هم منابع بیشتر بود، هم نیروها آماده بودند. الان مقداری سخت شده است، ولی در استان ما تقریباً از اواخر سال نود و سه تشکیلات خاتم شکل گرفته است؛ یعنی خیلی از استانها فعالیت و کارهایشان را هم انجام داده بودند.



دبیر قبلی، آقای عموزاده، انسان بسیار خوب، مؤمن و انقلابی بودند، ولی به خاطر مشغله زیاد به ستاد نپرداخته بودند. ما که آمدمیم می‌شود گفت کار را از پایه شروع کردیم. حدود دو سال و نیم است که از این ماجرا می‌گذرد، پانزده فرودین نودوپنج ما انجام وظیفه را شروع کردیم، می‌شود گفت که ما توانستیم جبهه را در استان سمنان به ثباتی برسانیم؛ یعنی مقبول و معرفی بشود.

*ستاد جبهه را؟

بله، ستاد جبهه را معرفی کنیم. خیلی جاها نمی‌شناختند.

یکی از نقدهایی که به ما می‌شد، این بود که خیلی با دولتی‌ها ارتباط دارند و باید در مجمع مردمی بروند. هدف ما این بود که اگر ما مجمع مردمی را بشناسیم باید پل ارتباطی باشیم با مجمع دولتی که بتوانیم از آن‌ها بستر حمایتی برایشان بگیریم. این کار را شروع کردیم. حدود یک سال طول کشید تا بتوانیم تثبیت و معرفی جایگاه را دنبال کنیم. البته در کنارش ما شناسایی‌ها را هم انجام دادیم؛ گزارش سه ماهه اول نودوهفت در بحث.

*شما اول ستاد جبهه را در میان مسئولان جا انداختید یا در میان مؤسسات؟

در میان مسئولان، البته با مؤسسات هم ارتباط داشتیم، بازدید داشتیم، مشکلاتشان را هم می‌دیدیم، ولی آنچه برای ما اهمیت داشت [این بود که] این یک پل ارتباطی است؛ یعنی بنده از ستاد به عنوان پل ارتباطی [استفاده کردم]؛ چون یکوقت به ما می‌گویند این قدر بودجه داری، یک یا دو یا سه میلیارد، من می‌گویم به مسئولان هم کار ندارم، اتفاقاً در دیداری که با استاندار قبلی سمنان داشتیم وقتی برایش توضیح دادیم، گفت این همان چیزی است که ما می‌خواهیم. می‌گفت: پول را ما دولتی‌ها داریم کار را مردم می‌کنند، چه قدر خوب است این ارتباط برقرار شود که این در راستای همان اهداف و کارها، بودجه‌ها آنجا هزینه شود؛ یعنی خوب درک کرد و شناخت.

من احساسم این است که به هر حال ستاد هر استانی یک پل ارتباطی است. با توجه به کمبود منابع که ما این پل ارتباطی را ایجاد کنیم و منابعی که وجود دارد در مسیر درستش هزینه بشود و الحمدالله تجربه ما نشان می‌دهد که این کار، کار بسیار خوب و مثبتی است و باید تداوم پیدا کند. البته به شورای راهبردی هم این مسئله را گفتیم و به دوستان دیگر هم گفتیم اگر یک فرد توانمندتر، جوان‌تر و سر حال‌تر از ما پیدا کنند و این بار را به دوش بگیرند ما به راحتی تمام این تجربیاتی که داشتیم را در

اختیارشان قرار می‌دهیم و در ادامه کار، حمایتش می‌کنیم، کمکش می‌کنیم.

*اول فرمودید تثبیت جایگاه جبهه در میان مسئولان بعد فرمودید شناسایی؟

بله، از اول در کنار این کار، شناسایی هم داشتیم. در شناسایی هم استان در ثبت اطلاعات در سامانه شهید باقری رتبه اول را آورده بود. استان سمنان در ثبت اطلاعات اول بود. البته این اطلاعات به نظر من اطلاعات خامی است و خیلی نمی‌تواند در راستای کار ما باشد.

بہتر بود ما از همان اول در دل عملیات، شناسایی را انجام می‌دادیم. درست است ثبت ما کمتر می‌شد، ولی به هر حال افراد پاکار مشخص می‌شدند، چون الآن در این اطلاعات بعضاً زنگ می‌زنیم می‌گویند آقا جان ما فعلاً کار نمی‌کنیم یا مؤسسه ما تعطیل شده است. این ثبت‌هایی که صورت گرفته، با این اشکال مواجه شده است که ان شاء الله در روند اصلاح این روش، داریم تلاش می‌کنیم. درباره شرایط فعلی استان هم می‌شود گفت که شصت-هفتاد درصد از کاری که تا الآن شده است رضایت داریم.

*مرحله بعد از شناسایی چه بود؟

بعد از شناسایی همان بحث متشکل سازی است، بعضی جاها تشکیلات ایجاد کردیم، در بحث خانواده، در حوزه کتاب، در حوزه تأسیس بنیاد ملی خانواده که آقای رؤیت و ... زحمت می‌کشند. این‌ها چیزهایی بوده است که بعد از شناسایی نقص، برای برطرف کردن آن، تشکیلات ایجاد شده است و از تشکیلاتی که وجود داشتند تا آنجایی که امکان داشته، حمایت شده است؛ یعنی در قالب اجرای برنامه‌ها که گزارش‌هایش موجود است، این هم یکی از چیزهایی است که باید اینجا متذکر می‌شدیم.

امسال هم دو-سه کار را به صورت کلان دنبال می‌کنیم. یکی از کارها توانمندسازی مالی است؛ یعنی از نظر اقتصادی حداقل بتوانیم در سال، هفت-هشت-ده میلیونی خلق بودجه کنیم، خلق پول کنیم. البته مبلغ خیلی کمی است ولی با توجه به اوضاع اقتصادی بیشتر از این امکان ندارد. ممکن است در سال‌های آینده بتوانیم این کار را بکنیم. در بخش قرض الحسنه ورود پیدا کردیم، با صندوق رسالت تلاش خوبی صورت گرفته است و الآن ما زمینه وام دادن را تقریباً حداقل به مبلغ چهل-پنجاه میلیون داریم؛ یعنی خود ما این سرمایه‌گذاری‌ها را ایجاد کردیم. قانونی به نام «همیاران فرهنگ» ایجاد کردیم و از پول‌هایی که اینجا گردش پیدا می‌کند امتیاز قرض الحسنه ایجاد کردیم. مجموعه‌های



که مراجعه می‌کند می‌توانیم با چهار-پنج تومان، کمتر یا بیشتر، مشکلشان را حل کنیم که این کار را داریم انجام می‌دهیم.

اگر سؤالی در این زمینه هست در خدمتم.

***عرض کردم ما الآن داریم مراحل انجام کار در حوزه جبهه‌سازی که شما صعود کردید را می‌گوییم. تا جایی پیش رفتید، مراحل بعدی‌اش به نظرتان چیست؟**

مرحله بعدی که الآن داریم دنبال می‌کنیم بحث اطلس است و اینکه ما اطلاعات دقیق نقطه به نقطه داشته باشیم، چون در جبهه‌سازی وقتی می‌خواهیم مردم را به حرکت در بیاوریم، اگر یک نقطه حرکت کند و نقاط دیگر اصلاً حرکت نداشته باشند نمی‌توانیم آن حرکت را ایجاد کنیم.

با سپاه استان صحبت کردیم، اطلاعاتی را آن‌ها دادند. [درباره] بعضی از آسیب‌های اجتماعی به نیروی انتظامی مراجعه کردیم، آن‌ها هم اطلاعاتی دادند. کاری که امسال داریم به صورت جدی دنبال می‌کنیم اطلس فرهنگی است. به نظر می‌رسد اگر اطلس فرهنگی داشته باشیم و نیروها دقیق شناسایی بشوند، جبهه درست کردن با حضور نیروهای مردمی برای ما خیلی آسان می‌شود، اما الآن نمی‌توانیم اطلاعات دقیقی ارائه بدهیم.

***شما بعد از اینکه اطلاعات دقیقی به دست آوردید چگونه شروع می‌کنید به جبهه‌سازی؟**

نه، اطلاعات دقیق به وجود آوردیم. جبهه‌سازی را چگونه تعریف کردیم؟ گفتیم همه تشکل‌هایی که در هدف خاص خودشان فعالیت می‌کنند، خانواده، هیئت، عفاف و حجاب، همه این تشکل‌ها را در کنار هم قرار دادن برای اینکه مقابله کنیم با جریانی که دشمن دارد ایجاد می‌کند، درست است؟

***بله.**

الآن در این اطلس می‌توانیم نقطه به نقطه در شهر سمنان که ما داریم فعالیت می‌کنیم، بشناسیم که در این نقطه چه تشکل‌هایی دارند کار می‌کنند؟ مدیرانشان چه کسانی هستند؟ مسئولانشان چه کسانی هستند؟ این‌ها را کنار هم قرار بدهیم و با آگاهی‌رسانی در موارد خاصی که باید یک عملیات جبهه‌ای صورت بگیرد، وارد میدان بشوند.

***حالا شناسایی کردید بعد چگونه این‌ها را جبهه می‌کنید؟**

مثل همان اصحاب عشقی که برگزار می‌کنند، این‌ها یکدیگر را بشناسند.

*نشست‌های شناسایی؟

نشست‌هایی که یکدیگر را بشناسند که در بحث عفاف و حجاب در پنج نقطه سمنان دارند تلاش می‌کنند، در خانواده فلان مقدار فعالیت می‌کنند، هیئت‌های مذهبی فلان مقدار فعالیت می‌کنند. البته آسیبی هم که وجود دارد، [این است که] مجموعه‌ها نوعاً یکدیگر را نفی می‌کنند. این مشکلی است که در جبهه‌سازی داریم. امیدواریم این‌ها وقتی در کنار هم قرار بگیرند [این آسیب برطرف شود و برای هدف مشترک وارد عمل شوند. برای آن‌ها توضیح می‌دهیم و] می‌گوییم هدف همه شما یکی است، حمایت از انقلاب، دفاع از انقلاب، وقتی که این شناسایی صورت بگیرد، ما جبهه را برای چه تشکیل می‌دهیم؟ برای مقابله، آن وقت آن نقطه مقابله‌ای که باید صورت بگیرد را برای این‌ها تشریح کنیم که وارد میدان عمل بشوند.

*یعنی شما می‌فرمایید که شما نقشه عملیاتی جامعی تهیه می‌کنید و جایگاه هر کسی را در آن عملیات مشخص می‌کنید؟

بینید وقتی که شناسایی شدند، جبهه که شدند، جبهه را برای چه می‌خواهیم؟ مثل ارتشی که آماده است. ارتش را برای چه می‌خواهیم؟ برای حمله، بله؟

*چه چیزی نشان می‌دهد که این‌ها الآن جبهه شده‌اند؟

همین که در کنار هم قرار می‌گیرند.

*در یک نشست؟

نه، نشست‌ها باید متعدد باشد. همدیگر را بشناسند، نفی نکنند، وحدت و انسجام شکل بگیرد، کار بسیار دشواری است.

*من می‌خواهم این ابزارها را به دست بیاوریم. می‌گوییم چگونه این جبهه تشکیل می‌شود؟ این‌ها چگونه به هم می‌چسبند؟ آدم‌ها را شناسایی کردیم، همه را دیدیم، اطلس هم داریم، روی نقشه هم همه را می‌بینیم.

بله.



* شما می‌گویید اول باید شبکه‌ها ایجاد شود بعد با کمک شبکه‌ها جبهه ایجاد شود، این شبکه‌ها را چگونه انسجام می‌دهید؟ بعد با کمک شبکه‌ها چگونه جبهه صورت می‌گیرد؟ ابزارهایش مهم است.

ابزارش لیدرها و مدیران مجموعه‌ها هستند.

این‌ها در نشست‌هایی که ایجاد می‌شود شرکت می‌کنند و با دعوت از افراد باتجربه و اساتید و اهل اطلاع نسبت به موضع‌گیری‌های دشمن کاملاً روشن می‌شوند، وقتی روشن شدند و هدف برایشان مشخص شد، دیگر دلیلی ندارد که یکدیگر را نفی کنند. مسلماً در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. ما الآن تجربه‌ای در خصوص سواد رسانه داریم.

* الآن مجموعه‌هایی که می‌گویید با هم درگیر می‌شوند و همدیگر را قبول نمی‌کنند، واقعاً دلیلشان این است که هدف را نمی‌شناسند؟

خیلی‌هایشان [این‌گونه هستند]، چون زمانی درگیری ایجاد می‌شود که هر کسی خودش را می‌بیند. نفی یکدیگر زمانی صورت می‌گیرد که هر مجموعه‌های فقط خودش را می‌بیند.

* شما چه کار می‌کنید که این‌طور نشود؟

وقتی هدف کلان والا را برایشان تشریح کردیم که شما مثلاً در خصوص عفاف و حجاب دارید تلاش می‌کنید، آن مجموعه هم دارد تلاش می‌کند، هدفشان یکی است، هدفشان گسترش فرهنگ عفاف و حجاب است پس یکدیگر را نفی نکنید، دشمن هم در مقابل شما ایستاده است. [البته] کاملاً باید توجیه شود، مشکل جبهه‌سازی ما نفی یکدیگر است، نفی مجموعه‌ها نسبت به یکدیگر است، نمادش را شما در هیئت‌های مذهبی می‌بینید، آن می‌گوید هیئت من، این می‌گوید هیئت من.

* چگونه هیئت‌ها با هم دعوا نمی‌کنند؟ هدفشان مشخص می‌شود؟ همه هیئت‌ها می‌گویند هدف ما ارتقا اسلام است، بالا بردن پرچم اسلام است.

بله همه می‌گویند، ولی در عمل این‌طور نیست.

* این را چه کار کنیم؟ واقعاً در عمل همین‌طور هستند، یعنی در عمل هر کدام هدفشان این است، اما اینکه با هم نمی‌سازند و یکجا نمی‌نشینند؛ یعنی فقط براساس هدف که کنار همدیگر

نمی‌نشینند، می‌گویند هدف را که همه قبول داریم، این حرف‌ها را همه قبول داریم ولی من این را قبول ندارم.

نه، به صورت جدی هدف برایشان تعریف شود، به صورت جدی، حس کنند مسئله، جدی است.

***جدی است، می‌گوید هدف را قبول دارم ولی این آقا را قبول ندارم، اشکال دارد؟**

الآن همه همین را می‌گویند، اینکه این آقا را قبول ندارم، وقتی یکدیگر را نفی می‌کنند، عامل نفی یکدیگر چه چیزی است؟ یک وقت منیت است، یک وقت نه، واقعاً فردی بالا سر هیئتی است که نباید باشد. این مشکل است، گره را باید باز کرد.

***شما آدم‌ها را هم عوض می‌کنید؟**

دیگر وقتی که صلاح باشد و امکان داشته باشد چه اشکالی دارد؟

***یعنی آیا ستاد جبهه می‌تواند در تشکّل‌ها دخالت کند؟**

به صورت غیرمستقیم می‌توانیم دخالت کنیم و خیلی از اوضاع را تغییر دهیم. ما همین الآن هم که بعضی جاها اختلاف است [سعی می‌کنیم غیرمستقیم آن را برطرف کنیم]؛ مثلاً در شهرستان دامغان که حالا بعضی وقت‌ها مساجد و هیئت‌امنا و دیگران اختلافاتی دارند، برای کنار گذاشتن آن شخص، من امام جماعت مستقیم ورود نمی‌کردم، افرادی که تأثیرگذار بودند را آگاه و روشن می‌کردیم، آن‌ها ورود می‌کردند. خیلی هم محترمانه، نه اینکه خدایی نکرده یک نفر را بی‌شخصیت و بی‌آبرو بکنیم. نه، خیلی محترمانه می‌شود این فرد را کنار گذاشت. کار جبهه‌سازی کار مشکلی است. الآن من دارم تشریح می‌کنم، چون میدان عملیات نیست نمی‌توانم [کامل] تشریح کنم. مثل جبهه جنگی که من باید نقاط مختلف عملیاتی را کاملاً ببینم که کجاست و در میدان تصمیم بگیرم که اینجا چه کاری را باید انجام بدهم.

***ما تجربه شما را می‌خواهیم، شما در این مدت چه جنس اقداماتی را در میدان طراحی کردید که این اتفاق بیفتد؟**

یکی از تجربیات ما این است که افراد باید اطلاعات و آگاهی‌های لازم را داشته باشند. فرض کنید در جبهه ما عده‌ای بدین بودند. [شاید با خود می‌گفتند] در ستاد استان که خود آقای رستمیان تمام



بودجه را در شهرستان خودش می‌آورد؛ با اینکه ما کم‌ترین منبع را برای شهرستان خودمان داشتیم. فرض کنید منزلی را هم تهیه کرده‌اند، تصور می‌شود [از بودجه ستاد است] دیگر، اما وقتی برایشان شفاف کردیم و گفتیم اگر می‌بینی آنجا دفتری تشکیل شده است، آن را امام جمعه واگذار کرده است، ما پولی ندادیم، اگر می‌بینید تجهیز شده است هیئت رزمندگان تجهیز کرده است. شفاف‌سازی می‌تواند خیلی مشکلات را حل کند.

یکی از تجربیاتی که داریم در بحث جبهه‌سازی این است که زمینه مسائلی که نفی یکدیگر را فراهم می‌کند از بین ببریم، با شفاف‌سازی و اطلاع‌رسانی دقیق. این یکی از کارهای صورت گرفته است.

تجربه دیگر، مسئله شناساندن مجموعه‌ها به یکدیگر است. در بحث عفاف و حجاب وقتی قرار شد آقای دعایی بیایند، گفتیم افرادی که در این بحث تلاش می‌کنند باید نشستی داشته باشند و دور هم جمع بشوند. وقتی ورود کردیم دیدیم در گرمسار مجموعه‌هایی فعالیت می‌کنند، در شاهرود فعالیت می‌کنند، در دامغان خودمان شناخت داشتیم، در سمنان مجموعه‌های متعددی غیر از آن مجموعه‌های که ما می‌شناختیم فعالیت می‌کنند، افراد زیادی که در این حوزه فعالیت می‌کردند. وقتی که آن‌ها را در کنار هم قرار بدهیم؛ یعنی شناسایی کنیم، خودشان یکدیگر را بشناسند، این عاملی می‌شود برای ایجاد جبهه.

پس اولین مسئله چه چیزی شد؟ زمینه‌های نفی یکدیگر را از بین بردن با شفاف‌سازی؛ دوم شناختن مجموعه‌ها نسبت به یکدیگر؛ یعنی چه بسا وقتی شناخت صورت بگیرد، هم‌افزایی می‌شود و آن حرکت جبهه‌ای شکل می‌گیرد. این هم یکی از تجربیاتی بود که ما در استان خودمان داشتیم.

آموزش هم یکی از بسترهایی است که جبهه را فراهم می‌کند، اما در بحث آموزش فقط در بحث اقتصاد مقاومتی برنامه داشتیم، طرح رشد هم با اینکه در استان به خوبی اجرا شد و حتی سال اول رتبه اول کشوری را به دست آورد، ولی عملاً خروجی آن رضایت‌بخش نبود؛ یعنی به هدفی که ما تصور می‌کردیم - که جبهه شکل می‌گیرد - دست نیافته است، ولی راهکاری هست که بشود از این راهکار [استفاده کرد]؛ یعنی با آموزش بتوان جبهه را هم شکل داد.

*** نمونه موفق جبهه‌سازی را کجا می‌دانید؟ چه جبهه معارض چه جبهه خودمان؟**

در استان خودمان جبهه معارض بهاییست است، آنجا فعال هستند و مرکزشان آنجا است، البته قبل از

اینکه تشکیلات خاتم شکل بگیرد آن‌ها مجموعه‌های شکل داده بودند.

* چرا شما به آن‌ها جبهه می‌گویید؟ چه ویژگی‌هایی دارند که می‌گویید جبهه موفق هستند؟

وارد عملیات نشدند که بگوییم چند درصد موفق بودند، اما بسترسازی‌شان خیلی موفق بود. من برایتان تشریح کنم، اولین اقدامشان، اقتصادی بود. در منطقه‌ای شصت هکتار باغ سیب و انواع میوه‌ها را خیلی منظم و طبق اصول کشاورزی ایجاد کرده بودند؛ این یکی از کارهایشان بود. (البته این اطلاعات از طریق مجموعه اطلاعات به ما منتقل شد) وقتی این شصت هکتار را آباد کردند شروع کردند به گسترش فعالیت‌هایی که داشتند؛ یعنی چاه‌های غیرمجاز، تصرف زمین‌هایی که برای خودشان نبوده است. در ادامه چون منطقه، خوش آب‌وهوا بوده است، تصمیم به ساخت سوئیت‌هایی با تعداد انبوه داشتند. برای اینکه تمام بهایی‌های جهان را اینجا جمع کنند و آموزش و هدایت و راهنمایی‌شان اینجا بیاید.

وقتی آدم این نگاه و این فکر را می‌بیند، می‌فهمد که جبهه معارض، خوب خودش را ایجاد و تقویت می‌کند. اولین گامشان اقتصادی بوده است. ما الآن یکی از ضعف‌هایی که داریم همین بحث است، واقعاً دیران استانی از کمبود منابع مالی می‌نالند. آن‌ها چه کار می‌کنند؟ اول پایه‌های اقتصادی را محکم می‌کنند. بعد بحث آموزش برایشان اهمیت دارد که می‌گویند ما بهایی‌های جهان را جمع کنیم اینجا و آموزششان بدهیم. وقتی که ما این را می‌بینیم در این زمینه نقص‌هایی داریم، در بحث منابع مالی و آموزش و آگاهی‌بخشی، این دو.

* دیگر چه جبهه‌ای موفق بودند؟

در جبهه معارض؟

* فرقی نمی‌کند، در استانهای دیگر، در کارگروه‌ها، مجامع.

تقریباً می‌شود گفت کارگروه قرآنمان موفق بوده است. آقای خواجه‌پیری تشریف آوردند و با پیگیری‌های مداومشان جامعه قرآنی امام عصر را شکل دادند. همه فعالان قرآنی را در شهرهای بزرگ مثل سمنان، دامغان، شاهرود جمع کردند. البته بعضی جاها حرکت کند شده است، ولی بعضی از شهرها فعالیت خیلی خوب است. مسجد تراز را شکل دادند، این تشکیلاتی که البته ما در تعریفی که کردیم این چه چیزی می‌شود؟ این متشکل‌سازی است، جبهه‌سازی نیست. بله، شما می‌گویید تا



متشکل سازی نکنیم، جبهه شکل نمی گیرد.

* متشکل سازی را ما نباید بکنیم، ما در ستاد جبهه هستیم، ما که نباید تشکل، تشکیل بدهیم.

چرا؟

* چون به خودمان وابسته می شوند.

نه اتفاقاً، یادشان می دهیم. یک نمونه [را برایتان مثال بزنم]، متوجه شدیم که تعدادی از خانم ها در مسجدی فعالیت می کنند. از کجا این ها را شناسایی کردیم؟ از آنجایی که دعوت می کردند برای سخنرانی. بعد دیدیم این خانم استاد دانشگاه است و توانمندی در بحث آموزش هم دارد. راهنمایی اش کردیم گفتیم شما اینجا تشکیلات آموزش خانواده راه بینداز، این کار را بکن و...، به سرعت پیگیر شد. چرا ما این کارها را نکنیم؟ متشکل سازی هم کار ما است؛ یعنی در حد راهنمایی و دست گیری، نه اینکه وابستگی مالی و همه نوع وابستگی برایش ایجاد کنیم، بگوییم این تشکیلات را ایجاد کردیم، این اصلاً در راستای جبهه نیست، آن هم با این نیروهای کم. جبهه ستاد سمنان سه تا نیرو دارد که یکی مشغول ثبت است و دو تای دیگر هم خیلی درگیر هستند. یکی دو تا سرباز می دهیم که سربازها هم یکی خوب در می آید، یکی توانمند نیست، یکی به هر حال در خانواده مرفه تربیت شده است. این ها مشکلاتی است که وجود دارد. اینکه شما می فرمایید کار ما نیست، زمانی [صحیح] است که بخواهیم همه آن تشکل را خودمان اداره کنیم. نه، متشکل سازی هم به نظر من کار ما است. متشکل سازی، شبکه سازی، جبهه سازی [همه کار ما است]. الان در استان سمنان در مرحله شبکه سازی هستیم. به نظر من هنوز جبهه را شکل ندادیم. در این خصوص هیچ وقت ادعا نداریم. امسال اگر اطلسمان شکل بگیرد می توانیم در بخشی از استان سمنان جبهه را شکل بدهیم.

* از آینده جبهه در استان چه تصویری دارید؟

آینده را خوب می بینم.

* تصویرش چگونه است؟

با توجه به اینکه در یکی دو سال اخیر خیلی ها به ستاد مردمی جبهه فرهنگی شناخت پیدا کردند، حمایت هایی که صورت گرفته است و اعتمادهایی که ایجاد شده است، این ها همه سرمایه های معنوی است. حالا پول نداریم ولی همین اعتماد عمومی جامعه می تواند کمک کند، همین که ما



می بینیم یکی مشکل دارد سریع می آید جبهه فرهنگی، آقا این سخنران را من می خواهم. آقا اینجا این کار را می خواهم انجام دهم. شما چه چیزی می گویی؟ این ها نشان می دهد که اقبالی به ستاد مردمی هست و این نویدبخش آینده درخشان است. البته عرض کردم که ما به شورای راهبردی هم این مسئله را سپردیم که اگر بتوانند فردی توانمندتر، جوان تر و... پیدا کنند ان شاء الله بهتر می شود. اگر نه کار به همین لنگان لنگان پیرمردی ما پیش میرود.



بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای زارع

معاون شناسایی و شبکه‌سازی ستاد مردمی جبهه فرهنگی-اجتماعی
انقلاب اسلامی استان مازندران





بسم الله الرحمن الرحيم

* در ابتدای بحث برای این که ذهنمان به همدیگر نزدیک شود و منظور همدیگر را بهتر متوجه شویم، تقریری از واژه‌های جبهه‌سازی، تشکل‌سازی، جریان‌سازی و شبکه‌سازی بفرمایید و اگر تفاوتی یا نکاتی بین این‌ها می‌بینید و تعریف‌هایی که دارید را توضیح بدهید.

به صورت خلاصه باید گفت «تشکل» یعنی افرادی که دور هم جمع می‌شوند؛ این افراد قبلاً در عرصه‌های موضوعی و کاری مختلف تخصص‌هایی داشته‌اند، ولی الآن ذیل یک موضوع واحد دور هم جمع می‌شوند. فلذا جغرافیای اثرگذاری این‌ها یکی می‌شود. از طرفی هم تولیدکننده این تشکل‌ها می‌توانند فعالان عادی فرهنگی باشند. اما در «شبکه‌سازی»، افراد یا مجموعه‌هایی که در موضوعات و بسترهای مختلف در حال کار هستند، با حفظ تخصص قبلی خود، برای موضوع واحدی به همدیگر کمک و هم‌افزایی می‌کنند و در آن طرحی نوشته می‌شود. «جنبش» به این صورت است که معمولاً گستره زمانی بلندمدتی را دنبال نمی‌کند و ناظر به یک موضوع یا مسئله اجتماعی خاص است و معمولاً با پاسخ گرفتن نسبت به آن مسئله، جنبش تمام می‌شود. «جریان» بحثی است که در بلندمدت مطرح می‌شود و لزوماً به نمود عینی و خارجی ملموس منتهی نمی‌شود. طراح «جریان» معمولاً نخبگان هستند. ولی محقق‌کننده آن و کسی که بتواند آن را به منصفه ظهور برساند، معمولاً تربیون‌دارها و صاحبان نفوذ در جامعه هستند. «نهضت» با جریان رابطه نزدیکی دارد و معمولاً از جنس مباحث ایجابی است، نه سلبی. معمولاً عالی‌ترین سطوح فرماندهی، «نهضت» را تعریف می‌کنند،

از منابع دینی استخراج می‌کنند، بر روی آن دست می‌گذارند و هدایتش می‌کنند. این کارها، توسط مجموعه‌های خُرد اتفاق نمی‌افتد. «نهضت» عمومیت دارد. «جریان»، «تشکل» و حتی «جنبش»‌ها و «تکانه»‌ها می‌توانند در بستر «نهضت» وجود داشته باشند. «جبهه‌سازی» استفاده از همه ظرفیت‌ها و قالب‌های تشکل‌ها و افراد مختلف، برای اجرای یک طرح کلان است.

* لطفاً توضیحاتی درباره تجربه‌های موفق خودتان در حوزه جبهه‌سازی بدهید.

برای تجربه موفق می‌توانیم به بحث شهدای غواص در استان مازندران اشاره کنم که البته استان‌های دیگر هم میزبان این شهدا بودند. این را می‌توان یک جنبش در نظر گرفت؛ چون یک برش زمانی محدود داشت و استمرار نداشت. افراد و ظرفیت‌های مختلف دور هم جمع شدند و توانستند آن هدف عملیاتی را محقق کنند. هدف کوتاه بود. بعد هم لزوماً پیگیری نشد.

در مورد شبکه‌سازی می‌توانیم به شبکه کتاب اشاره کنیم. شبکه کتاب به این صورت شکل گرفت که در ابتدا ۴-۵ نفر اصلی بحث کتاب در استان مازندران شناسایی شدند و به صورت تک‌تک ۳-۴ جلسه با هر کدام برگزار شد. نظراتشان، آسیب‌هایی که به بحث کتاب وارد می‌دانستند، راهکارها و ظرفیت‌ها احصا شد. بعد، این‌ها دو به دو با هم آشنا شدند. وقتی بستر مناسب شد. این ۴-۵ نفر را دور هم جمع کردیم و چندین جلسه هم با حضور همه این عزیزان برگزار شد. بعد، کارهایی تعریف شد، آسیب‌شناسی‌هایی شد و ظرفیت‌ها شناسایی شد. سرریز آسیب‌شناسی، ظرفیت‌شناسی و ارائه راهکار از این جمع چند نفره به این شکل شده است که سراغ دوستانی که در زمینه کتاب کار می‌کنند می‌رویم و می‌توانیم به آن‌ها مقداری راهکار بگوییم، کارهای آن‌ها را آسیب‌شناسی کنیم و آن‌ها حقیقتاً استقبال می‌کنند. فلذا ما هم می‌توانیم نیروی مولّد و مروج کتاب باشیم الحمدلله. مثلاً برای مطالعه کتب عقیدتی مثل انسان ۲۵۰ ساله، سراغ این دست دوستان رفتیم. صحبت‌هایی شد که باعث شد حتی آن‌ها تغییر مسیر بدهند و در کنار آن بحث‌هایی که دارند، ظرفیتشان را برای ترویج کتب عمومی مثل ادبیات داستانی، زندگینامه‌ها و چیزهای غیرتخصصی پای کار بیاورند و این شد شبکه.

اما در بحث جبهه‌سازی، در ابتدا باید ارتباط وسیع با بدنه جبهه داشته باشیم که معمولاً اگر بخواهیم این ارتباط را از غرب تا شرق استان با افراد و مجموعه‌های مختلف بگیریم خیلی طول می‌کشد و این در حالی است که خود این افراد و مجموعه‌ها از ما مطالبات و توقعات زیادی هم دارند که بعضاً



درگیر تحقق منویات و مطالبات این بزرگواران می‌شویم. لذا تصمیم بر این شد که ما برای تحقق جبهه‌سازی، به ستادهای شهرستانی روی بیاوریم و الآن تقریباً در هشت شهرستان استان مازندران ستادهای شهرستانی شکل گرفته است و آنها کار را به صورت خرد و جزئی‌تر در شهرستان‌ها انجام می‌دهند.

* یعنی این تجربه موفق شما در حوزه جبهه‌سازی است؟

نه، ما در حال ایجاد شرایط و مقدمات جبهه‌سازی هستیم.

* یعنی شما با این ساختار درختی‌ای که می‌چینید، به نظرتان به جبهه‌سازی نزدیک می‌شوید؟

لاجرم برای اینکه ظرفیت‌ها و مسائل را بشناسید، تصمیم‌گیری بهتری داشته باشید و بتوانید جبهه‌سازی کنید، باید بتوانید بدنه جبهه را درگیر کنید. البته جبهه همیشه موجود است؛ بلکه جبهه‌سازی، متشکل کردن و سازمان دادن به فلش‌هایی است که جهت‌های مختلفی دارند. چون جبهه به مفهومی اطلاق می‌شود که در آن ظرفیت‌های مختلف در راستای تحقق یک طرح جلو می‌آیند.

* فرق این کار شما با تشکل‌سازی چیست؟

در تشکل‌سازی افراد همه ظرفیتشان را خرج یک موضوع می‌کنند و موضوع دومی در کار نیست. بحث به این صورت است که شما در تشکل ظرفیتی دارید. مثلاً یک تشکیلات دانش‌آموزی را در نظر بگیرید. در این تشکیلات دانش‌آموزی همه در حال تربیت نیروی تراز انقلاب اسلامی هستند. کسی تخصص دیگری ندارد که بخواهد آنجا هم بگذارد. اما شما ممکن است طرحی داشته باشید و کسی که تخصصش رسانه است در این طرح به شما کمک کند، کسی که مسجد دارد هم کمک کند... این یک جبهه است.

* به نظرتان فضای جبهه‌سازی در استان مازندران قبلاً چگونه بوده است؟ الآن چگونه است؟ و در آینده چگونه خواهد بود؟

قبلاً بر محور شناسایی فعالان، ظرفیت‌ها و بعضاً حمایت از آنها می‌چرخید. نهایتاً در گوشه و کنار دوره‌های توانمندسازی برگزار می‌شد. بعد این سؤال به شکل جدی‌تری مطرح شد که فهم درستی از جبهه و جبهه‌سازی نداریم. ما هم به سبب ضعف تئوریک که در استانمان وجود داشت، به متون

روی آوردیم تا استاد خودش فهم کند که آیا جبهه‌سازی همین است؟ آیا ما درست فهمیده‌ایم؟ به خاطر همین در دوره اول استاد خودمان، یکسری متن‌خوانی و مباحثه را شروع کردیم. این‌ها منجر به این شد که کارگروه‌ها جدی‌تر گرفته شود. مقداری هم به خاطر خود تهران بود و در مقاطع مهم‌تر از آن، عملیات‌ها خیلی جدی‌تر گرفته شد و کارگروه‌ها به حاشیه افتادند.

الآن این خلأ معرفتی بیشتر مطرح است که واقعاً جبهه چیست و چطور باید کار کرد و چه موضوعاتی را باید به عنوان مسائل اولویت‌دار دنبال کرد. این باعث شده است که الآن دوستان به فکر این هستند که وزن جلسات علمی و معرفتی ناظر به چیستی جبهه و چگونگی تحقق جبهه را مقداری بیشتر کنند. در آینده اگر خود تشکلهای به خاطر مشکلات مالی به سراغ استقلال مالی بروند، به نظرم در بحث‌های معرفتی به خلأ می‌رسند و فکر می‌کنم در آینده جبهه، تشکلهای بیشتری از جهت کار سازمانی و تشکیلاتی و جبهه‌ای، سراغ خاتم می‌آیند و این بستر بیشتر فراهم می‌شود که بتوانیم روی جبهه دست بگذاریم.

از این جهت که ما در استان خودمان، موارد متعددی داشته‌ایم که می‌شد حول آن جبهه تشکیل داد، به نظرم ظرفیت جبهه استان مازندران خیلی بالا است. مثلاً در بحث مرکبات در استان مازندران در سال اخیر به خاطر شرایط آب و هوایی، میزان زیادی از این مرکبات تلف شد واقعاً جبهه می‌توانست به اینکه این مرکبات تبدیل به فرآورده‌هایی مثل آبمیوه شود، بیايد و کمک بدهد. ولی معمولاً مغفول واقع می‌شود و همین قضیه هم امسال برای بحث برنج و چای وجود دارد. متأسفانه مشکلی که الآن داریم این است که تشکلهای فرهنگی ما بیشتر بر سر مسائل انتزاعی کار می‌کنند تا مسائل عینی و ملموس. این تغییر فهم هم قطعاً فرآیند جبهه‌سازی را با یک وقفه زمانی جدی مواجه خواهد کرد.

*** شما فرمودید فرآیند جبهه‌سازی فرآیندی است که یکسری کارها باید در آن انجام شود؛ یکی از آن کارها تعمیق فکری و بررسی فکری است؛ دیگر چه کار دیگری باید انجام بدهیم؟**

باید خودباوری در مجموعه‌ها شکل بگیرد. به نظرم در ابتدا باید چند عملیات کوچک تعریف شود و افراد مجموعه، این‌ها را انجام دهند تا ببینند می‌توانند انجام دهند و مؤثر باشند. باید اقتناع فکری صورت بگیرد؛ مخصوصاً در استان مازندران که مدعیان فرهنگی زیادی وجود دارد. بنابراین نباید از بالا به پایین باشد؛ چون بالا به پایین برای جایی است که پایین حرف ندارد، ولی وقتی پایین خودش صاحب نظر است، به این راحتی نمی‌شود مجموعه‌ها را پای کار آورد.



نشان دادن نمونه‌های موفق در استان‌های مختلف هم یکی دیگر از کارهایی است که باید انجام بشود.

* الگوهای موفق که الان در ذهن شما است مربوط به کجا است؟

چندان کار جبهه‌ای ندیده‌ایم. نهایت کاری که دیده می‌شود، کار جمعی در اربعین است که بعضی از استان‌ها توانسته‌اند سروصدایی ایجاد کنند. مثلاً استان همدان یا در استان‌های مرزی، غالباً توانسته‌اند مجموعه‌های مختلف را سازمان‌دهی کنند. البته ممکن است تشکل باشد، نه جبهه، ولی نمونه کوچکی از یک جبهه‌سازی است. در شبکه‌سازی، شما معمولاً مجموعه‌هایی را دور هم می‌آورید و اگر این مجموعه‌ها بخواهند فعالیت‌ی را ذیل یک شبکه، مثلاً شبکه مساجد انجام دهند، نیاز به این پیدا می‌شود که بروند دنبال یک مجموعه یا یک سازمان یا یک مسئول و از ظرفیت آن‌ها استفاده کنند. ولی در بحث اربعین، ظرفیت‌های دولتی و مردمی با هم ادغام می‌شوند و این به مفهوم جبهه نزدیک‌تر می‌شود و گستره آن هم معمولاً گستره خیلی شامل‌تر و بزرگتری است.

* در جبهه دشمن اگر نمونه موفق بخواهید مثال بزنید چیست؟

نقد‌ها و شبهاتی که به نظام می‌شود و کارآمدی کشور را زیر سؤال می‌برد. بحث‌هایی که از طریق دشمن مدیریت شده است و گاهی می‌بینیم که شبهه واحد دارند و از راه‌های مختلف تقویت می‌کنند. یا همین تهاجم‌های فرهنگی که ما می‌بینیم. ظاهراً عمده بُردی که داشته‌اند از طریق رسانه‌ها است. یعنی توانسته‌اند به یک مفهوم مشترک برسند. به یک پذیرش مشترک برسند. مثلاً در بحث لوازم آشپزخانه یا مُد لباس، از طریق رسانه‌هایی که دارند توانسته‌اند مردم را به یک پذیرش و باور عمومی برسانند. از طرفی راهکار نقش‌آفرینی هم برای مردم در نظر گرفته‌اند. البته مشکل آن‌ها این است که نگاهشان با نگاه ما فرق می‌کند؛ شاید مردم لزوماً دل‌داده آن مفاهیم نباشند و فقط مجریان طرح‌ها و برنامه‌های آن‌ها می‌شوند.

* یعنی مردم دل‌داده رفتار ما هستند؟

شما وقتی نگاه می‌کنید که یک جوان دچار مفهوم بحران هویت است، یعنی همین دیگر؛ یعنی ظاهرش شبیه جبهه حق نیست یا مثلاً در ظاهر یکسری از حلال‌ها و حرام‌ها را رعایت نمی‌کند، ولی می‌بینیم که همچنان، در باطن و در دل محبت‌ها و اعتقاداتی دارد. همین بحرانی که وجود دارد و همین دوگانگی بین ظاهر و باطن، نشان‌دهنده این است که جبهه این طرف بر مفاهیم درونی استوار

است و جبهه باطل بر روی مفاهیم ظاهری و رفتارها استوار است.

* فرق جبهه با جریان چیست؟

جریان لزوماً به منصفه ظهور نخواهد رسید.

* ستادها باید چه ویژگی‌هایی داشته باشند؟ چه کاری باید بکنند که مانع جبهه‌سازی نباشد؟

معمولاً ستادهای مختلف از مجموعه‌هایی حمایت می‌کنند و از مجموعه‌های زیاد دیگری حمایت نمی‌کنند. وقتی بعضی از مجموعه‌ها رشد می‌کنند و به یک رشد و حرکت قابل توجه می‌رسند، مجموعه‌هایی که کوچک‌تر هستند خودباوری خودشان را از دست می‌دهند. یعنی می‌گویند که عجب! این‌ها چقدر توانستند بحث‌های مالی جور کنند، چقدر توانستند بنر در سطح شهر بزنند، چقدر توانستند مجموعه و سازمان‌ها را دور هم جمع کنند.

مانع دیگر این است که ما معمولاً یک منبع مشترک برای اقناع افراد مختلف نداریم. اگر بخواهیم بر سربیک کارشناس یا صاحب‌نظر خاص سرمایه‌گذاری کنیم، عده‌ای با او موافق و عده‌ای مخالف‌اند. به نظر ما در بحث برداشت از مبانی دینی هم نمی‌توانیم به یک اشتراک برسیم. تنها جایی که می‌توانیم به اشتراک برسیم و بتوانیم اهرم‌های جبهه را بر سر پذیرش بر روی اینکه از این منبع پیروی کنیم تا آن یک نفر، جبهه و موضوعی را که جبهه روی آن کار انجام می‌دهد تعریف کند و استخراج کند، خود حضرت آقا و خود حضرت امام است. متأسفانه ما فعلاً از آن جایگاه فاصله داریم که حضرت آقا را به عنوان امام نظری و محتوایی بپذیریم، نه صرفاً یک امام سیاسی که حاکم است. صددرصد امام به جبهه نیاز دارد. البته در استان، نیاز به امام وجود ندارد؛ بلکه به کسی نیاز است که نظرات را توزیع کند و نظارت کند.

بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای صرامی

فعال فرهنگی-رسانه‌ای





بسم الله الرحمن الرحيم

تعریف جبهه:

مجموعه‌های که برای یک هدف مشترک فعالیت می‌کنند و دارای ویژگی‌هایی هستند که شامل: تنوع و چند لایه بودن، عمل کردن در عین هماهنگی، تقسیم کار مناسب بین افراد، معرفی دستاوردها و هدف‌گذاری دقیق می‌باشند.

نکته مهم در تعریف جبهه: جبهه در مقابل یک جبهه مخالف شکل می‌گیرد و تقابل، مهم‌ترین هدف جبهه است.

فرق جبهه با تشکل:

۱. جبهه در مقابل جبهه دیگری قرار می‌گیرد اما تشکل خیلی دنبال طرف مقابل نیست.
۲. تشکل مأموریت سازمانی دارد.
۳. تشکل مأموریت محور است و جبهه هدف محور.
۴. در ساختار جبهه برخلاف تشکل، هماهنگی بین افراد ناشی از دستورات رسمی نیست. خیلی‌ها ممکن است در جبهه‌ای باشند و در جهت اهداف مشترک جبهه فعالیت کنند ولی خودشان ادعایی ندارند مثلاً در جبهه فرهنگی خیلی از مردم، بدون اینکه دستوری بگیرند در راستای اهداف جبهه

فعالیت می‌کنند و به صورت خودانگیخته و آگاهانه و در تقابل با جبهه مخالف هستند. اما اینکه در کجای این جبهه قرار دارند لزوماً نمی‌دانند و ادعایی ندارند.

یا مثلاً یک سرباز بسیجی در دوران دفاع مقدس دشمن را می‌شناسد و حول محور یک هدف مشترک می‌جنگد اما اگر بپرسید به لحاظ موقعیت مکانی کجای جبهه قرار دارد؟ نمی‌داند و ادعایی ندارد.

تعریف جریان و فرق آن با جبهه:

در جریان یک خط سیر و هدفی وجود دارد اما برخلاف جبهه، تقابل جزء مفهوم ذاتی آن نیست. البته جریان میتواند جزئی از جبهه باشد، تشکلهای می‌توانند جزئی از جبهه باشند یا در کنار هم یک جبهه را تشکیل دهند.

مثال: جریان فکری اصلاحات یا لیبرال‌گرایی. مثلاً در جریان اصلاحات تقسیم کار، تنوع و هماهنگی در مفهوم جبهه وجود ندارد.

جبهه با هدف تقابل شروع می‌شود که مربوط به هدف می‌شود ولی لزوماً اعضاء با هم هماهنگی سازمانی ندارند.

مثلاً در جنگ دفاع مقدس اگر میدیدند که دشمن دارد می‌آید سریع سنگربندی می‌کردند و آماده عملیات می‌شدند چون دشمن را می‌دیدند.

شورا و جبهه:

آیا شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی می‌تواند یک جبهه باشد؟

خیر شورا یک تشکیلات است و برای هماهنگی یک سری امور و اجرای آنها تشکیل شده و ذات مقابله در آن خیلی پررنگ نیست. شاید موقعیتهایی هست که بخواهند با آن مقابله کنند ولی ذاتاً برای هماهنگی دستگاه‌های مختلف تشکیل شده است.

قرارگاه و جبهه:

قرارگاه‌های جنگ نرم چه ویژگی‌ای دارند؟

از این لفظ آن قدر استفاده شده که دستمالی شده است. قرارگاه در مفهوم اصلی خود یکسری مجموعه‌هایی است که خودشان مأموریت‌هایی دارند. این مجموعه‌ها می‌آیند برای انجام یک



مأموریت مشترک دیگری که در چهارچوب مأموریت ذاتی شان می‌گنجد، در یک جایی کنار هم جمع می‌شوند و با هم هماهنگ می‌شوند که آنجا اسمش قرارگاه است.

مثلاً نیروی زمینی مأموریت ذاتی خودش را دارد، نیروی هوایی مأموریت ذاتی خودش را دارد. حالا یک مأموریت ویژه در جنوب کشور پیش می‌آید مثلاً تهدیدی اتفاق افتاده است. این دو باهم برای مقابله با آن تهدید یا مثلاً مأموریتی برای سازندگی قرارگاه تشکیل می‌دهند که نیروهای مختلف می‌آیند در یک جایی باهم جمع می‌شوند و هماهنگ می‌شوند برای مأموریت جدید سازندگی.

نکته:

اینکه گروه‌های مختلف بعد از دستور حضرت آقا فعالیتشان را شروع کردند، یکی شکل دارد یکی قرارگاه دارد و همه مدعی هستند که جبهه هستند درست است یا نه؟

همه این‌ها جزئی از جبهه هستند. همه ما جزئی از جبهه هستیم، در مقابل یک دشمن.

البته جبهه انقلاب مراتب دارد و می‌تواند در موضوعات مختلف، در محدوده جغرافیایی مختلف و حیطه‌های مختلف فعالیت کند.

سازمان و جبهه:

آیا سازمان تبلیغات می‌تواند یک جبهه باشد؟

خیر سازمان تبلیغات یک سازمان است که ممکن هست بیاید در جبهه انقلاب یک مأموریتی را بر عهده بگیرد و اگر خودش بخواهد می‌تواند جزئی از جبهه باشد.

نقد آقا برای تبدیل نشدن به یک سازمان چه وجهی داشت؟ آیا سازمان شدن در تقابل با جبهه شدن هست؟

خیر، آقا فرمودند سازمان خودتان را بزرگ نکنید. مناسبات سازمانی به معنای مناسبات بوروکراتیک و کاغذبازی‌های اداری را بر کارهای فرهنگی مسلط نکنید. در جبهه، فرآیندهای اداری طولانی کم‌بهره نداریم. چون جبهه بر اساس خودآگاهی عمل می‌کند و سازمان بر اساس دستورالعمل.

در جنگ سرد هم همین‌طور است. ما هم جنگ جبهه‌ای داشتیم و جنگ سازمانی هم داشتیم. در جنگ سازمانی به فرد مأموریت داده می‌شود که باید روزانه مثلاً سیصد تیر شلیک کند این یعنی



وقتی تیرها تمام شد اسلحه را زمین می‌گذارد. این مدل از جنگ هم هست که مدل جنگ سازمانی بوروکراتیک است که سازوکارهای اداری بر آن مسلط است. حتی در جنگ تحمیلی خودمان هم برخی از مجموعه‌ها درگیر این مدل بودند درحالی‌که ذات جبهه خود انگیختگی است. یعنی دشمن را رصد کردن و دنبال کردن هدف بدون اینکه لزوماً دستور شخصی از مافوقی بیاید هدف دنبال می‌شود. آنچه آفت محسوب می‌شود غلبه روابط سازمانی بر روابط جبهه‌ای است.

قطعاً در جبهه هم سازمان و سازمان‌دهی داریم. اما سازمان را با سازمان‌دهی نباید اشتباه بگیریم. سازمان یک نوعی از سازمان‌دهی هست.

ذات تعریف جبهه مقابله با دشمن است.

شیوه‌ها، تاکتیک‌ها و روش‌های سازمان‌دهی آن‌ها باهم فرق می‌کند.

تعریف سازمان و سازمان‌دهی:

سازمان یک نوع از سازمان‌دهی است. سازمان‌دهی به شیوه‌های مختلفی می‌تواند انجام شود. یک نوعی از سازمان‌دهی، سازمان‌سازی است. گونه‌های دیگر سازمان‌دهی هم وجود دارد. مثل مدل آتش به اختیار که آقا فرمودند یا سازمان‌دهی براساس یک هدف مشترک و یا سازمان‌دهی مردمی که در آن بالا و پایین نداریم.

منظور نهی آقا (مبنی بر اینکه مناسبات سازمانی را بر کارهای فرهنگی مسلط نکنید) چیست؟

اینکه برای سازمان‌دهی کار خود در دام سازمان‌سازی نیفتید. سازمان‌دهی لازم است اما سازمان‌سازی به معنای متداول در خصوص تشکیل جبهه‌ای که آقا فرمودند نهی شده است.

البته آقا ممکن است سازمان‌های مختلفی را شکل دهند مثل سازمان تبلیغات و یا سازمان اطلاعات سپاه.

سازمان لزوماً چیز بدی نیست اما در خصوص جبهه مردمی انقلاب با وصف مردمی آن، نباید در دام سازمان‌سازی بیفتیم. گاهی حتی سازمانی داریم که باید مراقب باشیم در موازات آن سازمان، سازمان دیگری نسازیم.

تعریف ارتباطات و فعالیت‌ها در جبهه:



ارتباطات باید بر اساس شناخت، بصیرت، مأموریت و هدف مشترک و البته در تقابل با دشمن باشد.

ویژگی جبهه دشمن در مقابل جبهه انقلاب:

در تقابل با جبهه انقلاب اسلامی، جبهه فکری منسجمی شکل گرفته که عوامل آن در داخل و خارج از کشور سازمان‌دهی شدند و حتی سازمان‌هایی را برای اهدافشان تعریف کردند که دارند کار می‌کنند.

آن‌ها ویژگی‌های جبهه را رعایت می‌کنند و برای اهدافشان یک خط فکری را دنبال می‌کنند. اگر یک رسانه‌ای یک خط فکری را دنبال می‌کند همان خط فکری را مثلاً یک نفر در یک اداره‌ای دنبال می‌کند بدون اینکه دستورالعملی به او داده باشند، خودش خط را گرفته و دنبال می‌کند.

وقتی دستگاه‌های رسانه‌ای‌شان جهت را اعلام می‌کند برخی از افرادشان با جیره و موجب و برخی بدون جیره و موجب در راستای آن، اهدافشان را دنبال می‌کنند و حتی افراد در بخش‌های خصوصی هم همان اهداف را دنبال می‌کنند.

مثلاً برخی از اساتید دانشگاه در جبهه مقابل قرار دارند و دنباله‌رو رویکرد فکری آن‌ها هستند و بدون اینکه پولی دریافت کنند، با جبهه انقلاب اسلامی مقابله می‌کنند و فعالیت‌هایشان هم بعضاً مؤثر بوده است.

اقدامات شما در حوزه رسانه در جبهه چه بوده و رسالت حوزه رسانه چیست؟

رسالت حوزه رسانه عبارت است از:

رصد مشترک و اینکه اطلاعات اعضا به یک توازن مشترک برسد. یعنی همان شناختی که من از دشمن دارم بقیه اعضا داشته باشند تا مثل قضیه‌ی فیل شناسی در تاریکی نباشد و اعضای جبهه به یک شناخت مشترک از صحنه برسند.

فلذا در نهایت رسالت حوزه رسانه رصد دقیق اطلاعات و ایجاد شناخت مشترک از صحنه در همه اعضای جبهه و توانمندسازی اعضای جبهه است که باعث تدبیر بهتر و بیشتر اقدامات میشود.

با توجه به اینکه اعضا دغدغه‌مند، دارای باور و اطلاعات مشترک بوده و می‌خواهند اقدام مشترک انجام دهند. برای این اقدام باید توانمندی‌های لازم را به دست آورند تا مؤثر واقع شوند. آفت سازمان‌سازی این است که فرد اجیر می‌شود تا کاری انجام دهد و ممکن است آگاهی نداشته باشد و در ازای منافی، آن کار را انجام دهد. در جبهه افراد باید آگاهانه و خود انگیخته تشخیص دهند و

فعالیت مؤثر مشترکی را انجام دهند.

اقدامات انجام شده در حوزه رسانه:

۱. متناسب با هدف رصد، بولتن‌هایی طراحی شده و سیستم‌های پیامکی تعبیه شده تا افراد بتوانند اخبار را رصد کنند.

۲. برگزاری همایش‌ها که در سال یکی دو بار برگزار میشود تا اعضا به یک اطلاعات و تحلیل و دغدغه مشترک برسند.

۳. جلسات هماهنگی مختلفی که برای دو هدف اول برگزار شده است.

۴. دوره‌های آموزشی خاصی که برای افراد حرفه‌ای در حوزه رسانه انجام شده. مثلاً دوره بصیرت قلم، که با هماهنگی موسسه آیت الله مصباح جهت بصیرت‌افزایی سردبیران نشریات ارزشی و انقلابی کشور برگزار شد.

۵. برگزاری کارگاه‌های آموزشی که توسط افرادی که تجربه خوبی داشتند تا تجربه خود را با هدف توانمندسازی اعضا، به افراد جدیدتر منتقل کنند.

۶. شرکت‌های توزیعی شکل گرفت تا نشریات در توزیع توانمند بشوند.

۷. کمک و حمایت از مطبوعات و نشریات برای تأمین محتوای مناسب.

۸. ارائه تسهیلات بانکی وام و یا کمک به شکل‌گیری بازار فروش و شکل‌گیری یک سامانه مناسب برای عرضه محتوای تهیه شده نشریات.

۹. ارائه سرفصل‌های متناسب در سامانه جهت پیشنهاد برای تهیه محتوا.

۱۰. هدایت گروه‌ها برای اقدامات متناسب و مورد نیاز.

۱۱. شناسایی و ارزیابی فعالان عرصه مجازی از طریق برگزاری یک جشنواره و ارائه معیار جهت تولید محتواهای این گروه و معرفی محتواهای تولید شده در عرصه فضای مجازی در جهت تشویق و حمایت از آن‌ها و ایجاد هماهنگی بین آن‌ها.

انتقادات و پیشنهادات:



۱. مهم‌ترین ایرادها همان است که حضرت آقا مکرر هم فرمودند ولی متأسفانه رفع نشده. مثلاً فرمودند سازمان خودتان را گسترش ندهید، سازمان‌سازی نکنید. و اتکاءتان به مجموعه‌های مردمی باشد و از آن‌ها حمایت کنید به جای اینکه با آن‌ها موازی کاری کنید، این‌ها بعضاً رعایت نشده است.

۲. در داخل مکانیزمی برای جبهه تعریف نشده است.

در داخل مجموعه خاتم باید تحلیل و اطلاعات بین اعضا و فعالان مختلف به جریان بیفتد و از بالا به پایین و از پایین به بالا تحلیل و منعکس شود و تصمیم‌سازی صورت بگیرد. مثلاً در داخل مجموعه خاتم اگر از کسی پرسید فلانی را می‌شناسی، شاید بگوید بله اما اینکه بگویی چه کار می‌کند می‌گوید من نمی‌دانم، از همدیگر خبر ندارند.

این ضعف کار تشکیلات است که مخصوصاً از حیث تبادل اخبار و هماهنگی کاری و عملیات مشترک دچار کمبود بوده و دارای نواقصات می‌باشد.

۳. طبق فرمایش آقا اندیشه‌ورزی و معماری این جبهه خیلی مهم است. آقا فرمودند معمار باید قوی باشد ما در اینجا ضعف داریم و به معنای واقعی، هیئت اندیشه‌ورز اسماً توسط یک سری افراد بزرگوار شکل گرفته است. ولی در واقع نه جلسه جدی شکل گرفته و نه مباحث جدی مطرح شده و مباحثی که در خاتم هست به اطلاع آن‌ها نرسیده، که بخواهند راهبردی بکنند و راهبرد اطلاع داده شود و بازخوردش به هیئت اندیشه‌ورز منتقل شود. چنین دستگاهی وجود ندارد.

آیا جبهه در لایه‌های پایین به رهبر نیاز دارد؟

ما رهبر داریم. بعضی خودشان را در جایگاه رهبر قرار می‌دهند. رهبر داریم و ایشان این جبهه را هدایت میکند هر کس بخواهد کاری بکند باید در راستای اهداف جبهه باشد. کمک کند به رصد صحنه و تبیین درست بیانات آقا که به صحنه برسد و بین افراد هماهنگی ایجاد کنند که البته این هماهنگی نیازمند یک باور مشترک است.

هیئت اندیشه‌ورز:

جبهه یک سازمان نیست که دستور داده شود. افراد باید توجیه شوند و به یک باور برسند و بدانند که چه باید بکنند. جبهه فرهنگی مبتنی بر اراده افراد است. برای اینکه آن اراده شکل بگیرد به باور نیاز داریم و برای ایجاد باور هم نیازمند اطلاعات و تحلیل مناسب هستیم که این تحلیل باید از طریق

یک هیئت اندیشه‌ورز شکل بگیرد و ما در این زمینه ضعف داریم. لذا وقتی تحلیل قوی نباشد به باور مشترک نمی‌رسیم و اراده قوی شکل نمی‌گیرد و نتیجه آن بی‌ثمر بوده و منجر به تقابل‌های بی‌مورد می‌شود.

پس فرمانده یک نفر است که بدل ندارد. در جبهه فرهنگی همه باید با فرمانده اصلی هم فرکانس شوند. در لایه‌های پایین‌تر جبهه افرادی هستند که تنظیم‌گر هستند و لزوماً فرمانده نیستند. آن‌ها باید بتوانند راهبردهایی که رهبری می‌دهند را عینی کنند و در خصوص آن تحلیل‌های مناسب ارائه دهند. حالا اگر جایی هم بود که نیازمند اجتهاد باشد باید بتوانند تحلیل و اجتهاد کنند.

در جبهه فرهنگی این نقطه ضعف وجود دارد. یعنی مکانیسم‌هایی که بتوانند تزاخم‌ها را مدیریت کنند نداریم. اگر هیئت اندیشه‌ورزی هم باشد، مکانیزمی نداریم تا آنچه در سطح مجموعه‌ها در حال اتفاق هست را به وسیله آن بررسی کنند و تراحمات و سؤالات محوری را بشناسند و برای آن‌ها پاسخ داشته باشند. ما نیاز به یک شبکه عصبی داریم. شبکه عصبی نه این که یک مغز باشد که یکسری ایادی آن باشند. بلکه یک شبکه عصبی که موضوع را بشناسد، تحلیل کند و براساس آن پیشنهاد داشته باشد.

برداشت من از فرمایشات آقا این است که نیروهای فرهنگی باید به بصیرتی برسند تا در هنگام خطر تصمیم درستی بگیرند. باید یکسری فرماندهان در لایه‌های مختلف جبهه گذاشته شوند تا خودشان تشخیص دهند و بقیه ایادی باشند و عمل کنند. در غیر این صورت این کار جواب نمی‌دهد و نداده است.

بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای عادل

دبیر مجمع تشکلهای بین الملل





بسم الله الرحمن الرحيم

ادبیات یک چیز مهم است که به فهم مشترک کمک می‌کند و فهم مشترک، به نظر مشترک می‌رسد و نظر مشترک به اقدام مشترک منجر می‌شود، ولی متأسفانه این ادبیات وجود ندارد، لذا اختلال پیش می‌آید.

بر اساس چهار سرفصل این واژه‌ها را تعریف می‌کنیم: شناسایی؛ هماهنگی؛ ارتباط و ایمان به موضوع واحد.

متشکل سازی: دارای دو پارامتر مهم است:

۱- شناسایی: شناخت ویژگی‌ها، توانایی‌ها و استعداد های افراد.

۲- هماهنگی: جای‌گیری افراد در جایگاه‌های متناسب با توانایی‌ها و هماهنگی با افراد دیگر.

شبکه سازی: شناسایی و هماهنگی (نقاط مشترک افراد را دریافته باشد تا بتواند بین آن‌ها هماهنگی ایجاد کند) و ارتباط‌دهی در موضوع واحد (موضوع، حلقه وصل بین افراد است).

جبهه سازی: شناسایی، هماهنگی، ارتباط‌دهی، ایمان به موضوع و داشتن هدف واحد و موضوع واحد سبب شکل‌گیری جبهه است.

تفاوت جبهه و جماعت در این است که جبهه هدف واحد و مشترک دارد؛ مثلاً در انقلاب هدف مشترک

واحد، کناره‌گیری شاه از قدرت بود.

تفاوت شبکه‌سازی و جبهه در داشتن هدف واحد است.

مشکل الآن ما این است که هدف کلان واحد نداریم.

نیازی نیست که جبهه حتماً مقابلش، جبهه دشمن وجود داشته باشد، ولی اگر باشد ضریب کاری را افزایش می‌دهد، لذا یکی از علل قوت مجموعه‌های تهران این است که دشمن جلوی چشمانشان است، اما در استان‌ها به دلیل اینکه دشمن خیلی عیان نیست شلختگی وجود دارد.

جنبش: تفاوتش با گزاره‌های قبل در این است که جنبش بیشتر روی انگیزش و ترغیب می‌رود؛ یعنی انگیزش و ترغیب در یک زمان موردی بر یک موضوع موردی - نه طیفی - سبب ایجاد جنبش می‌شود.

جریان‌سازی: انگیزش و ترغیبی را که بر موضوع واحد طیفی ایجاد شود جریان‌سازی می‌گویند. جریان مقدمه گفتمان‌سازی است.

تفاوت جریان و جنبش در این است که جریان زمان بیشتری دارد و برای ایجاد آن هم زمان بیشتری نیاز است، لذا مؤثرتر است، برخلاف جنبش که کوتاه است.

متأسفانه ما نتوانستیم فرهنگ انقلابمان را حتی تبدیل به جریان کنیم؛ مثلاً اردوهای جهادی اگر تبدیل به جریان می‌شد الآن در جامعه فرهنگ جهادی زیستن جاری بود.

یک ویژگی عالی جماعت اسلامی این است که اول قسمت فکری و ایدئولوژی را ایجاد کردند بعد وارد عمل شدند، لذا یکی از مشکلات گروه‌های فرهنگی ما این است که تفکرات انقلاب را نمی‌دانند و فقط در لایه عمل همسو با انقلاب‌اند.

جماعت‌سازی: غیر از هدف واحد و موضوع واحد، نگاه تربیتی خاص بر کادر خود دارد. جماعت‌سازی بین مجمع و جبهه است و حتی می‌توان تعبیر حزب را هم برای آن آورد.

*ابزارهای ایجاد جبهه فرهنگی چیست؟

مشکل اصلی جریان فرهنگی انقلاب این است که برنامه و نقشه راهبردی وجود ندارد. نقشه فایده‌اش این است که هم عناصر جبهه و هم ستادهای جبهه [می‌فهمند] به چه سمتی می‌روند، الآن در چه جایگاهی هستند، باید چه می‌کردند و چه خلأهایی دارند.



در نقشه باید جایگاه عناصر، مجامع و تشکلهای و ارتباط آنها با هم مشخص شود، در ادامه باید خلأها مشخص شود و عناصر به سمت خلأها هدایت شوند تا آنها را پر کنند که این خلأها یا استراتژیک اند یا اقدام و عملیات اند و یا نیازهای مادی و معنوی و ارتباطی وجهه ای هستند.

در مدل جبهه سازی باید از عناصر راهبردی و عملیات محور، جبهه را سامان بدهیم؛ یعنی سامانه ای ایجاد شود که مشخص کند عناصر جبهه ساز و تشکلهای ساز ما چه کسانی اند و به طور کلی چه کسانی عناصر ما هستند؟

انضمام علم و عمل که باید در فرایندی این استان را در کنار هم بیاوریم. این فرایند از شناسایی شروع می شود که از رتبه بندی عناصر و تشکلهای و مجامع و جبهه ها به دست می آید، بعد می توان فهمید چه کسی در کجا باید قرار گیرد و مقومات یک جبهه را درآورد.

الآن همچنین چیزی نیست؛ یعنی الآن آدمی در لول حقیر هم می تواند بیاید و مثلاً عضو هیئت مدیره بنیاد خاتم کاندیدا بشود یا مجامع تخصصی. چرا؟ چون معلوم نیست [جایگاه افراد و عناصر در این جبهه]. این جبهه اگر جبهه است و بنیاد خاتم دارد جبهه سازی می کند، شکل جبهه سازی آن چه شکلی است؟ مجامع تخصصی باید نظر بدهند، پنج نفر. مدیرعامل همیشه درگیر این است که آیا این پنج نفر با من همراه اند یا همراه نیستند، بعد بالای آن فلان است پایین آن...؛ یعنی دقیقاً نمی دانیم داریم چه کار می کنیم. حالا من معترض این اقدام اخیر هستم، طبیعی هم است، بخشی از آن به خاطر این است که ما نرسیدیم فکرها و عقلانیتها را متراکم کنیم، بعد اقدامات را سامان بدهیم، داریم حین کار، این کار را هم می کنیم و خیلی خوب است که همزمان شده است. من فکر می کنم بعضی از افراد در ستاد اصلاً دغدغه ی این موضوع را ندارند.

* چگونه می شود این کار را کرد؟ چگونه می شود جبهه سازی کرد؟

شما یا دارید با فکر خاص جبهه سازی می کنید یا با مأموریت خاص یا با پول خاص.

من فکر می کنم برای جبهه سازی هر سه تا نیاز است و باید از دسته بندی افرادتان شروع کنید. الآن در لایه افرادی که با مجموعه خاتم مرتبط اند و مجموعه هایی از این جنس، به شدت به رتبه بندی و دسته بندی نیاز داریم. نیازی هم نیست که این دسته بندی را فریاد بزنیم، ولی باید معلوم کنیم نیروی راهبردی نباید فرمانده میدان شود و ما چون رفاقتی و دورهمی و بدون شناسایی تخصصی و استعداد سنجی های تخصصی توصیه می کنیم به آدم ها، کارها خیلی جاها خراب می شود، قفل

می‌کند؛ آدم‌های بدقلق می‌شوند مسئول کارهایی [که نیاز به افراد دیگری دارد]، آدم‌های خیلی خوش‌قلق و رانتی می‌شوند مسئول بخش‌هایی [که نباید بشوند] و جبهه آن‌طور که باید، سامان نمی‌گیرد.

من یک جمله بگویم، آسیب‌شناسی موجود ما این است که همه در جای خودشان نیستند. اگر بخواهد جبهه‌ای شکل بگیرد، این نقشه وقتی دقیق است که بدانیم هر کسی، سر جای خود قرار گرفته و [یا] چگونه سر جای خود قرار می‌گیرد؟ حالا اینکه آن آدم حرف این قرارگاه و ستاد را هم بپذیرد حرف دیگری است، ولی زمینه‌سازی اینکه این آدم سر جای خودش قرار بگیرد خیلی کار ارزشمندی است و بعد رتبه‌بندی و آموزش متناسب با آن [است]. یکی از اشکالات جدی این است که آدم‌ها الکی بزرگ می‌شوند، در همین حد غیرحاکمیتی خودمان؛ مثلاً الآن بنده شدم دبیر مجمع فعالان بین‌الملل و به نظرم اگر بخواهم دبیر مجمع فعالان بین‌الملل بشوم و مجمع و تشکل‌ها و فعالان بین‌الملل یک مجمع جدی باشد، حداقل باید سه مرحله آموزش جدی بدهم.

*** حرفی که شما می‌زنید مقداری متناقض با روال رأی‌گیری و از پایین به بالاست، اگر بخواهیم ستاد جبهه چیزی را اعمال کند که نمی‌شود.**

نمی‌شود، ولی همه مجامع تخصصی این استان (الآن دو سه مجمعی که واقعی شکل گرفتند) مسئله‌شان این است که با بنیاد مرتبط باشند؛ مسئله ارتباط دارند. حالا چه به لحاظ مالی و چه به لحاظ دستور حضرت آقا. به هر دلیل که البته آن هم مهم است که در موردش کار بشود، البته ما ندیدیم در این چند وقت؛ یعنی خود ستاد نمی‌داند چرا ما باید با او مرتبط باشیم، فقط فکر می‌کند به خاطر نیاز مالی است، ولی اگر این را بدانند و رویش مانور بدهد، مجامع دوست دارند با بنیاد ارتباط داشته باشند، با خاتم ارتباط داشته باشند.

زمینه این که ارتباط داشته باشند، خود این آموزشهای تخصصی است؛ یعنی الزام و حتی ضمانت اینکه ما داریم اصلاً... من اگر جای ستاد خاتم بودم اولین کاری که می‌کردم این بود که پیشنهاد می‌دادم به مجمع فعالان بین‌الملل که ما یک سری آموزشهای تاپ داریم برای فرماندهان جبهه، یک سری آموزشهای تاپ داریم برای عناصر جبهه، یک سری آموزشها داریم برای مدیریت‌های تشکیلاتی و مدیریت‌های تضاعفی.

شما چون باید به این لول برسید باید در این جبهه این طوری سامان بدهید، باید این مراحل را طی



کنید؛ مثلاً من به شوخی به سید احمد می‌گفتم: سید احمد شما چه زمانی به ما یاد دادید که ما الآن قبول کنیم شما رهبر این کار هستید؟ یعنی ادبیات تعارفی را بگذاریم کنار، شما چه ویژگی‌هایی دارید که الآن باید محور باشید؟

خب رفاقت با آقای فلانی نباید به این ختم بشود که شما محور کاری هستید، باید با عقلانیت این دریابید و ما هیچ وقت سر این عقلانیت نایستادیم. من فکر می‌کنم با آموزش می‌تواند این عقلانیت دریابید.

حتی من طرحی هم متناظر به همین امر در سه لول پیشنهاد دارم، من فکر می‌کنم برنامه‌های آموزشی که در بنیاد اجرا شده حداقل برای عناصر، برنامه موفق بوده است. پس این مشکلی که شما می‌گویید این‌ها انتخابات می‌کنند و رأی‌گیری می‌کنند، چون تشکل‌ها چیزی ندارند، امکانات مالی ندارند، وابستگی‌هایشان خیلی پایین است، خیلی استقبال می‌کنند اتفاقاً.

به خود من می‌گویند یک هفته آموزش در لبنان داری، چهل تا آدم ویژه جبهه‌ساز می‌روند لبنان یک هفته آموزش دارند، اصلاً لبنان نه، می‌روند در رامسر، مهم نیست، ولی بگویند این اتفاقات ویژه‌ای دارد می‌فتد، این آدم‌ها دارند می‌آیند و اصلاً بس نیست؛ یعنی آموزش به این معنا نیست که تو بنشین حرف بشنوی، قرار است برویم تولید اندیشه کنیم، تولید اندیشه متناظر با اقدامات خودمان، حتماً بنده تمکین می‌کنم، با اینکه من رأی آوردم و کاری هم ندارد به آن رأی و من به شورای مرکزی می‌خواهم بگویم اتفاقاً چون روی خلأ دست می‌گذاری، آدم‌هایی که فهمیده باشند می‌گویند ما در مورد این خلأ پای کار ایستاده‌ایم چون ما می‌خواهیم این جبهه سامان بگیرد، ما می‌خواهیم انقلاب اسلامی به ثمر برسد و راهبرد به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی را هم در این نهادهای راهبر و مرجع مردمی دیدیم.

ما خودمان را یک نهاد راهبر مرجع مردمی تعریف کردیم که این است که می‌تواند بار انقلاب را بردارد، این نهاد راهبر مرجع مردمی که همان تعریف مجمع در ادبیات موجود است، باید شأن راهبری‌اش را حفظ کند، شأن مردمی‌اش را حفظ کند، شأن مرجعیتش را هم حفظ کند، خب این نیاز به تواصل دارد، نیاز به ارتباط جدی دارد، لذا از خاتم استقبال می‌شود، ولی خاتمی که برنامه داشته باشد، خاتمی که معلوم باشد، خاتمی که سروشکل داشته باشد، خاتمی که رانتی نباشد، خاتمی که حساب و کتاب داشته باشد.

اینکه می‌گویم رانتی نه اینکه اراده رانت وجود داشته باشد، نه، چون اصلاً اراده‌اش نیست و برنامه‌اش

نیست این طور می شود و بعد مثلاً با همین هزینه های حداقلی، همین امکانات حداقلی می رود مخالف جبهه سازی اقدام می شود.

یعنی شما جریانی را قوت می دهی به خاطر مصلحت اندیشی ها و رفاقت ها و ارتباطات که بعد این جریان مانع جبهه سازی خودت می شود، ناخودآگاه چون ندانستید مانع جبهه سازی دارید اقدام می کنید، تکلیف چیز دیگر بوده غیر تکلیف عمل کردی. حالا بحث خیلی داریم.

من فکر می کنم ما آن سه لایه را باید اجرا بکنیم و در طول لایه فکری باید آموزش را جدی بگیریم، حتی آموزش را هم باید رتبی بکنیم.

کسی که دافوس فرهنگی را طی نکرده اصلاً حق ندارد در بعضی از آن ها نفوذ پیدا کند.

آقا شما دوره شهید فلان را که برای عناصر است، طی کردید؟ مدنظرت چیست؟ تحلیلت چیست؟

*سازمانی نمی شود این طور؟

نه سازمانی اش نکنیم، اتفاقاً مدلمان مشکل دارد، چون ما خودمان می خواهیم خطی اش کنیم، خطی را هم مساوی سازمانی کردن میدانیم. نه اتفاقاً دلی اش کنیم، بدهیم به تشکیلی که آن قواره را دارد البته و آن تشکل خودش ارتباط بگیرد. الآن چگونه با آدم ها ارتباط می گیرید؟ آدم ها دل و وقت برای شما می گذارند؟ چرا؟ چون مسئله ای را مطرح می کنید که آن آدم ها فکر می کنند مسئله مهمی است اولاً و دوم اینکه احساس نمی کنیم سازمانی است.

شما اگر می گفتید آقای میرمحمدیان و آقای فلانی هستید من می گفتم وقت ندارم و نمی رسم، ولی وقتی می گویند آقای فلانی و فلانی برای این کار اینجاست بنده وقت می گذارم.

میدانید جنس مردمی کار کردن ما کم شده است، باید کاری کنیم حس مردمی بچه ها واقعی باشد؛ یعنی حس نکنند یک سازمانی است رتبه ای دارد و خطی همه را می برد مشهد و برمی گرداند، دوره ای است باید حتماً شرکت کنند. این طورش نباید بکنند میدانید این دیگر فوت کوزه گری کار است که این طور شده، از مدعینش باید دقت بشود تا ...

الآن ما خیلی اداری جلسات جبهه را اداره می کنیم، من بودم این طور اداره نمی کردم، خیلی رسمی، خیلی بوروکراتیک، البته انصافاً جلسات بنیاد از خیلی جاها بهتر است، آدم ها راحت تر هستند، آدم ها راحت حرف می زنند، هم نظم دارد و هم در عین نظم داشتن بی نظم است، این خیلی خوب است،



این یک مزیت است.

ولی خب یک اداواطفارهایی هم دارد دیگر؛ مثلاً آن اداواطفارها را به نظرم اینکه سه نفر فکر می‌کنند برای پنجاه نفر درست است، ولی آن پنجاه نفر هم در فکر کردن اگر مشارکت کنند شاید بهتر باشد. با یک گروه شاید تأمین بشود البته آفت‌هایی هم دارد، این‌ها را خودمان تجربه کردیم، ولی اگر این عقلانیت تولید شود، آن سه نفر راحت‌تر می‌تواند برنامه‌ریزی کنند چون ملاحظات آدم‌ها را می‌دانند. نکته خیلی جزئی است، این‌ها نکات دقیقی است.

*غیر از آموزش، ابزارهای شبکه‌سازی دیگر چه چیزهایی باید باشد؟

تسهیل‌گری، وجهه دادن، مجوز دادن، این‌ها همه کمک می‌کند، الان داستان مجوز داستان خیلی جدی است، واقعاً مجوز خیلی کمک می‌کند چون وجهه است، مجوز جزئی از وجهه دادن است. مثلاً اینکه با حاکمیت بتوانید تعامل هم‌تراز بکنید، دیگر این بدترین وجهش است. واقعیت این است که حاکمیت باید در خدمت مردم باشد، ولی دیگر کف کار آقایان را که نمی‌شود آورد پایین، ما یک ذره تشکل‌ها را باید بکشیم بالا. واقعاً برای تشکل‌ها و برای مجامع و برای عناصر جبهه، ارتباط با حاکمیت در هم ترازوی خیلی موضوع ارزشمندی است. چون می‌توانند هم از ظرفیت‌ها و هم از تسهیل‌گری آن و هم از تصدی‌هایی که آن‌ها دارند استفاده‌های جدی ببرند.

موارد جزئی‌تر را خیلی می‌شود گفت غیر از آموزش و اینکه فکر دادن هم خیلی مهم است.

ما چرا یک تشکیلات جدی نداریم بعد از این همه سال که پنجاه نفر روی آن توافق کنند، نمی‌خواهد هزار نفر، ولی این پنجاه نفر اگر قبلاً فلانی و فلانی و فلانی در آن باشند همه می‌گویند این‌ها آدم‌های موجهی هستند، آدم‌های توانمندی هستند، زحمت کشیدند، بعد هم امکان ندارد کار مطلق انجام بشود دیگر، نمی‌خواهد دنبال کار مطلق برویم.

«انّ من تمام ایمان العبد ان یستثنی فی کلّ حدیثه»؛ یعنی کلاً کار مطلق نداریم، آخرش باید استثنایی بگذارید، انشاءالله باید بگویید و اینکه بعضی‌ها همراهی نمی‌کنند.

من سازوکار را کاملاً قبول دارم اصلاً یکی از مشکلات موجود قطعاً همان سازوکار نداشتن است.

* آن سازوکار چیست؟

من فکر می‌کنم که آن سازوکار را ما باید در دو سه جا خیلی جدی و محکم این رنگ را به او بدهیم که این طور باشد.

ستاد باید در لول شناسایی اقدام کند، ولی در لول عضویت نباید اقدام کند، عضویت باید درخواست خود مجامع و تشکل‌ها باشد.

* چرا مجامع همچنین درخواستی باید بکنند؟

خب دیگر هر ستاد این قدر باید توانمندی داشته باشد، من خودم می‌گویم داشتن یک نقشه راهبردی به درد بخور توانمند، به علاوه تسهیل‌گری درست و حسابی حداقل‌هایی است که هر ستاد قرارگاه و جبهه می‌تواند زمینه عضویت مجامع را فراهم کند. حداقل این دو تا، دیگر هیچی نباشد ولی مطلوب این است که بهتر از این باشد.

بعد وقتی عضویت از طریق خود مجامع و تشکل‌ها و قرارگاه‌ها باشد و این‌ها بیایند عضو جبهه شوند و پارادایم جبهه را بپذیرند، نروند در فضایی که چون آقای فلانی هست ما هستیم، سامانه داشته باشد، سیستم داشته باشد، ما اشکال بزرگی که داریم عدم شفافیت است، در همان سال‌ها هم مشکل جدی مان عدم شفافیت بود. آقای فلانی اراده می‌کرد به آقای فلانی، فلان تومان بدهند، داده می‌شد. شفافیت این نبوده که چرا آقای فلانی باید فلان تومان بگیرد و قانون و چهارچوب ندارد.

این کار در کشور اولین بار نیست که انجام می‌شود و حتی پول داشتن برای یک نهاد اولین بار نبوده که انجام شده است، سال‌ها پیش تر سازمان ملی جوانان، سال‌های بعدتر و قبل‌تر بسیج با وروده‌ای یکپوویی، خود سپاه در لول‌های مختلف. شما نگاه کنید اگر همه این چنین چهارچوبی داده باشند و سامانه و سیستمی به او داده باشند، این سیستم در ارزیابی آن مجامع می‌تواند خیلی منظم برخورد کند و مجامع هم باید پروتکل ستاد را بپذیرند.

این پروتکل را باید امضا کنند و اعضای خودشان را اقناع کنند که ما عضو یک قرارگاه و جبهه‌ایم با این قواعد، قواعدش هم این است که باید گزارش بدهیم؛ مثلاً قواعدش این است که باید عنصر در جلسات حضور داشته باشد، قواعدش این است که این جاها باید حرف گوش بدهیم، این جا می‌توانیم



گوش ندهیم؛ یعنی ببینید این استان شفاف نیست، این استان هیچ موقع درنیامده، احصاء نشده حوصله اش نبوده، این ها احصاء بشوند در آن سامانه و بعد متناظر به اقدام، متناظر به نظارت، متناظر به طرح راهبردی، متناظر به داشتن یک طرح منسجم شما حمایت بکنید. الآن واقعاً این یک آفت است، هرکس باید آقای فلانی را ببیند، چون آقای فلانی فرمانده این ستاد است، این پول ها آفت کار جبهه است به نظرم، چرا؟ چون خرده هایی است که می رود عمر مقطعی موردی برای یک سری آدم و یک سری جمع فراهم می کند و این استان را امیدوار می کند، حالا مثلاً بیشتر از این ۱۰ تومان، ۱۵ تومان، بعد باعث می شود که به آن هدف بلندمدت نرسیم.

این استان همه باید بیاید متراکم بشود، طرح ها، سامانه ها، عضویت ها، سیستم پیدا کردن ها، این استان همه شکل پیدا کند، یک جاهایی هم باید روحیه اش، روحیه جهادی باشد، مانع آن بوروکراتیک کردنش باشد، آن هم راه هایی دارد. من در متنی نوشته بودم، میدانم حالا شما دیدید یا نه، اینکه پیشنهاد کرده بودم بنیاد خاتم بیاید وایکامبینیتور بشود و باید قدرت خودش را این قدر به منصف ظهور بگذارد که خود تشکل ها و خود مجامع بیایند که عضویت اتفاق بیفتد. خب این چگونه اتفاق می افتد؟ شما با همان پول میتوانستید این کار را بکنی و میتوانستید فقط آقای فلان و آقای بهمانش هم نکنید، یا این سامانه را داشتید، حتی من میگویم یک سایت خیلی فوق العاده.

حالا من توضیح بدهم. آقای است به نام آقای پل گراهام در آمریکا که ایشان انگلیسی الاصل است که در آمریکا بزرگ شده است و سنی هم ندارد، ایشان بیش از -حالا رقم هایش موجود است- ۲۰ هزار استارت آپ کوچک و خرد و بزرگ را از ابتدا سرمایه گذاری کرده است.

طرح ایشان چه بوده است؟ این ها می روند هاروارد، میگویند تو به عنوان یک دانشگاه تخصصی کمکی به ما بده، ما نخبگان عرصه های مختلف را می آوریم در یک میز تخصصی، این میز تخصصی طرح های استارت آپ کل جهان را در موضوعات مختلف -طرح های به درد بخور را- می گیرد و بعد اگر این طرح پذیرش شد، ما آن جمعی که این ایده را دارند دعوت می کنیم هاروارد، سه ماه هم میزبانی می کنیم، البته بعد از سه مرحله کار مرحله سومش این است که دعوت می کنیم سه ماه، حالا یک ماه تا سه ماه هاروارد باشد، آموزش های درست و حسابی که باید داده بشود را به این ها میدهم و طرح را پخته تر می کنیم، ما چهل درصد سرمایه گذاری می کنیم در این استارت آپ که این ها می خواهند راه بیندازند.

فکر می‌کنم، آن موقع که ما رصد می‌کردیم چهار هزار مجموعه‌ی استارت‌آپی در کل کشور در صف اپلای، وایکامبینیتور آقای پل گراهام بودند، چرا؟ چون آمده بود گنده‌های عرصه اقتصاد و عرصه‌های مختلف را از کشورهای مختلف دعوت می‌کرد، یک هفته نسبت به آن موضوع نظر می‌دادند.

خب ما در جبهه همچنین مزیتی داریم، بچه‌ها واقعاً اگر بدانند طرحشان را مثلاً آقای فلانی که حالا برند کار فرهنگی است در کشور نظر می‌دهد، خیلی پخته‌تر عمل می‌کنند، اگر بدانند حمایت جدی هم میشوند خیلی پخته‌تر عمل می‌کنند. اگر بدانند خودشان هم باید خودگردان اقدام بکنند خیلی جدی‌تر عمل می‌کنند، اگر بدانند مجوزشان هم جور می‌شود خیلی جدی‌تر اقدام می‌کنند، اگر بدانند نسبت به استانداری و نهادهای همسوی استانشان هم معرفی می‌شوند، تسهیل‌گری می‌شود، فرمانده سپاه تحویلشان می‌گیرد خیلی جدی‌تر اقدام می‌کنند.

به نظرم ما آن مقدمات جبهه‌سازی را داریم، فقط طرح راهبردی نداریم، مدل درستی نداریم، ایده درستی نداریم، همین سامانه‌ای که شما می‌آیی نسبت به طرحت، قواره طرحت، اشکالات طرحت، پخته‌تر می‌شوی نسبت به زوایایی که باید پر بکنید جدی‌تر می‌شوی، نسبت به توان واقعیت در آن یک ماهه واقعی‌تر می‌شوی، ما این چنین مدلی را به جد و شکل مشخص میتوانیم در جبهه انجام بدهیم، همه این دسته‌هایی که داریم گنده‌های این عرصه‌ها، متخصصان این عرصه‌ها کمک بدهند به پخته‌تر شدنشان و بعد آن‌ها مناط مصوب شدن کار و پول بشوند؛ یعنی شخصی برخورد نکنیم و بیاییم سامانه به او بدهیم، این سامانه وقتی آن افراد را هم می‌پذیرند که عضو بشوند، دیگر نمی‌توانند غد بازی در بیاورند.

تسهیل‌گری به نظرم کار خیلی مهمی است، تصدی‌گری اگر نخواهیم کنیم باید تسهیل‌گری را مفصل کنیم.

چگونه تسهیل‌گری مفصل می‌شود؟ آن هم این است که نیازهای یک تشکل حداقلی ۴-۵ نفره را هم بشناسیم. متناظر به نیازها، یکی از نیازها، نیازهای اداری است که بحث شد، یکی از نیازها، نیازهای وجهه و مجوز است که حل شد، یکی از نیازها، نیازهای مشاوره‌ای است. ما هیچ جا نداریم و نداشتیم، هنوز هم مشخص و منظم که بچه‌ها بتوانند در موضوعات مختلف بدانند آقای فلانی در ساعت فلان برای مشورت دادن به ما وقت می‌گذارند، مثلاً یک همچنین لولی را ما نداشتیم.

۴ که به شدت مهم و به شدت استراتژیک است، تسهیل‌گری خدمات به خانواده‌های این بچه‌هاست،



تسهیل‌گری خدمات به خود این افراد است. ما واقعاً در هر استانی اگر یک اردوگاه برای بچه‌های جبهه فرهنگی انقلاب داشته باشیم، به نظرم اصلاً شکل کار خیلی از مجموعه‌ها متفاوت می‌شود.

* اردوگاه‌هایی که مجانی کار کند یا پولی؟

نه با یک سوپسید خوبی کار کند؛ یعنی پول زیاد نگیرد از بچه‌ها، بتوانند بچه‌ها از پس آن بربایند چون همه دوست دارند بچه‌هایشان را یک جا بگذارند. واقعاً الآن ما خودمان در قم، مؤسسه خودمان، نه حتی مجمع، واقعاً مشکل مکان این مدلی در قم داریم؛ یعنی قم هیچ جای این لولی را ندارد که شما بتوانید خانواده‌ها را ببرید، برنامه یک روزه داشته باشید.

لایه دیگر این است که تسهیل‌گری در انتقال محتوا داشته باشید، همه این‌ها نیاز دارند که من کار تشکیلاتی چگونه انجام بدهم؟ وجود ندارد.

من چگونه می‌توانم حرف‌های آقا را تمکین کنم؟ وجود ندارد.

یک نظام مسائل شما ندارید. من الآن شش ماه است برای مدرسه تمدن دنبال نظام مسائل می‌گردم. هیچ کسی نظام مسائل درست و حسابی احصاء نکرده است که الآن بالفعل بگویم ما طلبه‌های حوزه‌ی علمیه قم کجای انقلاب باید کمک کنیم که اولویت یک است، ضرورت است، فوریت است و ...

پس ببینید تسهیل‌گری اتفاقاً کار خیلی مهمی است و تسهیل‌گری نظام مسائل یکی از مهم‌ترین کارهاست.

* این اسمش شاید تسهیل‌گری نباشد، اسمش خدمات فکری، فرهنگی باشد.

بله تسهیل‌گری در خدمات فکری، فرهنگی، تسهیل‌گری در وجهه و ارتباط.

* چون بعضی همین را می‌گویند که سازمان‌دهی از طریق خدمات یکی از انواع سازمان‌دهی است.

من به شدت می‌گویم باید جمع کنیم، اینجا "الجمع مهما امکن" است. باید جمع کنیم، اصلاً این اشتباه است که بگوییم شبکه‌سازی با یک مدل، جبهه‌سازی با یک کار یا ... فقط نگوییم خدمات می‌دهیم. این اشتباه است، فقط فکر می‌دهیم، این اشتباه است.

* بعضی از این‌ها با هم تناقض دارند؛ مثلاً اگر شما سازمان‌دهی کنید بر اساس پشتیبانی،

پشتیبانی به معنای پشتیبانی پولی و زیرساختی با سازمان‌دهی بر اساس خدمات، این‌ها مدل‌هایشان با هم تناقض ایجاد می‌کند؛ یعنی اگر شما بخواهید بر اساس پشتیبانی کار کنید دیگر کسی نمی‌رود بر اساس سازمان‌دهی و خدمات در سبد شما قرار بگیرد، منظورم این است که این‌جاها با هم گیرهایی می‌کند. یا سازمان‌دهی پولی اگر باشد و فکری، مردم دنبال سازمان‌دهی پولی می‌روند و آن فکری را ول میکنند.

به خاطر همین می‌گویم همراه باشد، عاقل کسی است که با سازمان‌دهی فکری شروع کند، آن‌هایی که رشد پیدا کردند را سازمان‌دهی جدی مالی انجام بده و بعد برای همه محکم روی این فرایند بایستند. ما واقعاً پختگی در جبهه فرهنگی نداریم. گاهی کارهایی را توسعه می‌دهیم؛ یعنی خیلی این موضع، موضع مهمی است آن انضمام علم و عمل که گفتم فوق‌العاده کار سختی است و کسی حوصله‌اش را ندارد، ما بیشتر خودمان عمل زده‌ایم در جبهه، درحالی‌که عمل خیلی مهم است.

***جبهه راهبر می‌خواهد؟**

حتماً می‌خواهد.

***آقا را نمی‌گویم.**

راهبر می‌خواهد.

***راهبر تخصصی؟ مثلاً در بین الملل ما یک راهبر می‌خواهیم؟**

نه می‌تواند چند راهبر داشته باشد.

***آن وقت دیگر راهبر نمی‌شود، می‌شود شورا.**

نه، اتفاقاً می‌شود؛ مثلاً شما در حوزه اروپا یک راهبر دارید و در حوزه دیگر یک راهبر دارید.

***آن راهبر تخصصی است؛ مثلاً در حوزه اروپا یک راهبر می‌گذاریم که همه تشکلهای اروپا ذیل آن، یک جبهه کوچک تشکیل می‌دهند، عملاً آن راهبری می‌کند، راهبری به معنی واقعی کلمه؛ یعنی تغییر نگرش، تغییر راهبری، مدیریت اقدام و این‌ها، نه مدیریت صرف دارند، این راهبرها را شما در بحث بین‌الملل دنبالش هستید؟**

نه این مدل‌ها را ما دنبالش نیستیم، چون در این سطح، آدم ندارد.



* یک نفر برای کل بین الملل چه؟

به آن فکر نکردم، چون در این موقف نیستیم، ما فعلاً داریم نقشه راه خودمان را مینویسیم.

* شما اگر دو تا نقشه داشته باشید، یکی ایجاد شورای راهبردی در مجمع بین الملل و دیگری پیدا کردن یک راهبر در حوزه بین الملل که عده‌ای هم حالا مشاورش باشند، کدام را می‌پسندید؟

راهبر شانش چیست؟

* راهبر شانش ولایت است.

راهبر شانش اداره هم است؟

* نه.

اقامه هم است؟

* نه.

بله، آن کار باشد حتماً استقبال می‌کنم. ما مدل خودمان هم همین است، در لایه اخلاق، مدل استاد اخلاق مدل تثبیت شده‌ای است، در لایه اقدام هم همین طور، ولی واقعاً آدم فهمیده‌ای که بتواند راهبر فرهنگی باشد کم داریم.

وظیفه‌ی مجمع چیست؟ این است که همچنین آدمی را آرام آرام بیاورد بالا یا یکی را پیدا کند که آرام آرام بیاید در این سطح قرارش بدهد دیگر، درست است؟

یا آدم‌هایی که هستند را روی چندتایشان توافق کند، من تجربه بدی را در این زمینه بگویم.

چندتایشان را در بیاورد؟

به رأی چند نفر توافق کند و یکی را از آن میان در بیاورد.

تجربه بدی که ما در این زمینه داشتیم، در این نقطه در تشکل خودمان در تهران رسیدیم، در این بچه‌های جهادی، شبکه طلایه داران جهاد خودمان که رسیدیم، خب واقعاً هم در آن بازه کار خیلی خاصی بود، مثل شما، ما قبل خاتم شروع کردیم، شبکه را سال ۸۸ شروع کردیم، اصلاً حاج حسین آن موقع می‌گفت تنها شبکه واقعی است.

۱۵ تا عضو هیئت‌امنا و مؤسس بودیم ولی از ۳ نفر شروع کردیم و بعد بقیه دوستان اضافه شدند.

*چه کسانی بودید؟

من و میثم و مهدی و ساسان.

ما دقیقاً به همین رسیدیم، گفتیم آقا ما یک امام کم داریم.

*زمانی که همایش در وزارت کشور داشتید در حقیقت قاسمی را به عنوان امام خودتان معرفی کردید، یادم است.

معرفی نکردیم هیچ وقت شیخ نیامد در این قواره.

*می‌دانم، ایشان را یادم هست، من بودم در آن همایش، رسماً ایشان را امام خودتان معرفی کردید، خیلی جدی بود.

نه آن بازه نبود، بازه بعدترش بود. رفتیم با آقای فلان و فلان و فلان طرح موضوع کردیم و این آقایان هم متأسفانه یا خوشبختانه هم پذیرفتند و هم متوجه نشدند ما اصلاً چه می‌گوییم؛ یعنی اشکال ما در این لایه همین است، این بزرگوار در قواره تشکیلات که بزرگ نشده است، فهم‌های تشکیلاتی عمیق که ندارد، مسئله‌اش این نبوده است، آن هم خودش را اقدام‌محور می‌بیند؛ یعنی قائل به این است که اگر چهارتا کار خوب راه بیفتد بهتر از این کار تعمیق یافته است، خب این خیلی عیب است، به تعبیر شما و در ادبیات شما اول امامت را تربیت کن بعد مولی را انتظار داشته باشد تبعیت از ولایت داشته باشد.

*حالا باید به این سمت پیش برویم دیگر.

من خیلی قائلم، حالا باز باید با عقلانیت انجام بشود، آن قدر امام نداریم؛ مثلاً الآن بهشتی جبهه فرهنگی‌ات چه کسی است واقعاً؟

*بهشتی هم آن وقتی که بود بهشتی الآن نبود.

من قبول دارم، چه کسی دارد چه کسی را بهشتی می‌کند؟ سؤال این است، سؤال این نیست که بهشتی چه کسی شد؟

من خودم حتی گزینه دارم.



*مثال می‌زنم، تأثیرگذاری آقای پناهیان در جبهه فرهنگی به اندازه بهشتی آن زمان نیست؟
قابل اعتنا است، قبول دارم.

*شاید اثرگذارترین مرد در جبهه فرهنگی، من الآن این طور حس می‌کنم، پناهیان است.

قبول دارم، خودم حاج علیرضا را از این جهت فوق‌العاده ویژه می‌دانم، ولی حاج علیرضا در لایه نخبگانی نیامد، در لایه عمومی مانده است. دل بدهد به لایه نخبگانی شاید دریابید، با یک اصلاحاتی.

*واقعاً اثرگذار است.

قبول دارم، ما باید یک نفر را بهشتی کنیم، مشکل این است که ستاد به این فکر نمی‌کند، همین مدلی که شما می‌گویید کار ستاد است، آقا چه کسی باید راهبر باشد، چه کسانی می‌توانند راهبر باشند؟ توصیه کند.

*فقط در این مصاحبه‌ها الکی کک را می‌اندازند در تنبان ملت.

چون مدل طرح شما را در آنجا می‌دانم، می‌دانم آن جواری فکر می‌کنید، نه ما خودمان هم به این فکر کردیم فقط چهار تا از آقایان که حالا بعد خصوصی اسمشان را به شما می‌گویم، خیلی بد تو برجکمان خورد.

من هی این را می‌دمیدم، بچه‌ها می‌گفتند آقا پدر ما را تو درآوردی، کاری که آقا با یک واسطه وصل باشد، تعطیل بشود.

خدا رحمت کند اسداللهی همین را می‌گفت دیگر، شهید اسداللهی سه ماه رفت از مجموعه، اسداللهی سه ماه به همین علت رفت، می‌گفت کار ذیل آقا نیست، بروید یک آقای را بیارید که آقا به او احترام می‌گذارد، ارتباط با آقا دارد.

*در تبلیغ هم همین مشکل را داشتیم، رفتیم دفتر آقا، آقای مروی فی‌الجمله تأیید کرد، ما گفتیم تشکل ذیل دفتر آقا، خیلی‌ها هم گفتند نیستید ولی گفتیم هستیم، بعد هم هیئت‌امنا را گذاشتیم که آنان تأیید کنند؛ یعنی به نحوی خودمان را چپانیدیم زورکی، حالا الآن نمی‌دانم آقای عزت زمانی و ... در چه فصلی هستند؟

یک سؤال دیگر بکنم، نمونه جبهه‌سازی موفق در جناح خودی و جناح مقابل را مثال بزنید، چون شما رصد هم زیاد در دنیا داشتید، در دنیا هر چه مثال بزنید خوب است، از جناح خودی هم اگر به نظرتان می‌آید یک کار موفق مثال بزنید، جناح خودی موضوعی، منطقه‌ای فرقی نمی‌کند. یک کسی، کوچک، محدود، یک جایی بگوییم این آدم توانسته جبهه تشکیل بدهد، لااقل تا حدودی، کسی که شما نگاه می‌کنید به او، الگو می‌گیرید از او، یا حتی تجربه‌های ناموفق. من فکر می‌کنم خود آقای یکتا و بنیاد خاتم تجربه قابل اعتنای جبهه‌سازی است.

در لول‌های کوچک‌تر، شاید کار آقای نیلی در کتاب قابل اعتنا باشد، یا حتی جزئی‌ترش کار آقای حسین آقای کمیلی با مجموعه تربیت‌محور که چهار سال با هم گپ‌وگفت داشتند، بده بستان داشتند، در مشهد تربیت‌محورها را جمع کردند و آن طرح خوشه را انجام دادند، سه چهار تا این مدلی آن‌ها واقعاً مثال‌های کوچک کار جبهه‌ای است. در خارج از کشور هم P. N. B.

P. N. B متشکل از نهادهایی است که برنامه مشترک و همکاری مشترک تعریف کردند برای اصلاح جهان به تعبیر خودشان و هم USAID را و هم P. N. B را می‌توان معرفی کرد که در این زمینه تولیدش را هم داریم، جزوه‌اش را ۵ سال پیش تولید کردیم، جزواتش را می‌شود تقدیم کرد.

P. N. B را هم کار کردیم، USAID را هم کار کردیم. این چند ساله خیلی‌ها روی USAID تمرکز کردند. جماعت اسلامی از این طرف و هم اخوان قابل اعتنا است و البته باز مدل تشکیلاتش، نه مدل جبهه‌اش چون اخوان جبهه نیست به نظرم.

ولی در جبهه مقاومت می‌شود تعابیر و خطوط مشترکی را پیدا کرد که جبهه مقاومت به معنای راهبرد کلان و ادبیات کلان بگوییم و شاید آن به تعبیری جبهه موضوعی تخصصی نباشد، ولی خود حزب‌الله یک کار جبهه‌ای را با عناصر مختلفی در منطقه خودش دارد که حالا مرئی هم نیست، ولی قابل اعتنا است، بده بستان دارد، کار می‌بیند، اقتصادی دارند، خودگردانی دارند، کادر تربیتی دارند، هر چند باز مدل‌های داخلی را هم ببینند خیلی بهتر می‌شود، ولی باز آن‌ها هم خوبند.

ما در خدمتیم.

***در مدل گروهک‌های مسلح سوریه شما نشانه جبهه می‌بینید؟**

نه این‌ها تشکیلات هستند، علتش هم تعارض‌های جدی بین خودشان است.



*چون با هم تعارض‌های جدی دارند ولی باز با یک هدف واحد می‌جنگند، برای همین می‌گوییم.

نه نیستند دیگر، واقعیتش این است که یک لایه که پیچ می‌خورد یک موضوع سیاسی که عوض می‌شود، هدف‌ها مختلف می‌شود، با هم تعارض‌های جدی پیدا می‌کنند این قدری که به هم رحم نمی‌کنند.

*کردها چه؟

چرا می‌شود، اتفاقاً در کردها خیلی جدی است، آن‌ها را می‌شود [جبهه] گفت.

*این قومیت مفهوم وسیع‌تری برای آن‌ها دارد، دین چون چند لایه است هر کسی ممکن است یک لایه را بپذیرد، مفهوم بسیطی نیست، این می‌تواند به ما کمک کند؟

یعنی روی همین مدل جبهه‌سازی فکر کنیم؟

*سر مفاهیم بسیط‌تر فکر کنیم.

بله حتماً همین‌طور است، اصلاً شاخصه‌های شکل‌گیری جبهه، عناصرش است.

*بعضی می‌گویند ما با نوع تربیت شیعی مخالفیم، ما داریم کار سطحی می‌کنیم؛ مثلاً برای گول زدن ماست.

بستگی به مفاهمه تولید شده و عقلانیت تولید شده دارد. بله اگر عقلانیتش به درد بخور نباشد می‌شود همین سطح زدن، چرا نشود؟

*شما در مجمع بین‌الملل، مدل شبکه‌سازی تان چیست؟

ما در مجمع اول شناسایی کردیم، بعد ارزیابی می‌کنیم، بعد از ارزیابی میزهای تخصصی شکل می‌دهیم، با میزهای تخصصی اقدامات مشترک ثمر می‌دهند.

اقدامات مشترک هم سویه‌های مشترک ایجاد می‌کنند؛ یعنی در یک راستا آن راستا نقش راهبردی ما است.

*یعنی بر اساس عملیات مشترک سازمان‌دهی می‌کنید؟

بر اساس نیازها، بله به جهتی عملیات مشترک است چون خود تشکلهای، نیازها و فضایشان این است،



آن‌هایی هم که عملیاتشان پژوهشی است، عملیات پژوهشی مشترک تعریف می‌کنند که مثلاً گام سوم هستیم، فعلاً گام سوم هستیم تا گام پانزدهم راه داریم، داریم نقشه راه را هم جزئی می‌نویسیم.

*گام سوم؟

بله، پانزده گام درآوردیم، الآن گام سومیم، هنوز داریم در مورد پانزده تا بحث می‌کنیم، شاید بیست تا بشود.

*چگونه است این گام‌ها؟ جنسش چیست؟

جنسش همین که گفتم است، اول شناسایی است که این شناسایی یک عنصر دارد، یک شکل دارد، بعدی ارزیابی است، ارزیابی سطوح متفاوت و معتناهی دارد، بعدی اش انتخاب تخصص‌هاست و هشتگ زدن تخصص‌های مختلف است، بعد از آن اقدامات موردنیاز.

*شبیه نیک دین دارید کار می‌کنید؟

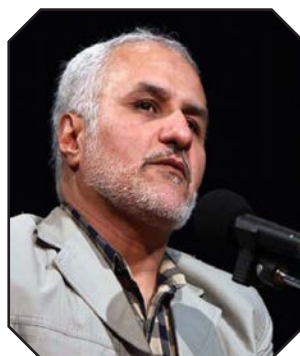
نیک را من ندیدم، سایتش را دیدم.

*نیک دین طبقه‌بندی شمال تقریباً همچین فضایی دارد.

نمیدانم، آن را هم می‌بینیم.



بیان نکات و ملاحظات



جناب آقای حسن عباسی

رئیس اندیشکده یقین





بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما درباره جبهه سازی است. ابتدا اگر مقدمه، نکته یا توصیه ای لازم است بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم، حرکتی که برای گفتمان سازی و جبهه سازی شروع کرده اید، یکی از خلأهای اصلی جریان انقلاب و جبهه ی انقلاب است و اینکه برای گفتمان سازی نگره ها و تجربه های مختلف را جمع آوری، تبیین و پالایش کنید و بتوانید مدلی ارائه کنید، اقدام بسیار عظیم و کار بسیار مهمی است. من چند نکته، برحسب تجربه، هم در مباحث نظری و هم در مباحث عملی عرض می کنم. اول اینکه ما خطی داریم به نام جریان سازی و نهضت سازی که پنج گام است: چشمه است که به آن مؤلف می گویند؛ بعد مرحله ی موج آفرینی یا موج سازی است؛ مرحله ی سوم ایجاد جنبش های اجتماعی و جنبش سازی است؛ جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش محیط زیست و ...؛ مرحله ی چهارم جریان سازی است و مرحله ی آخر ایجاد نهضت است.

مثالش هم در تفکر و در علوم اجتماعی چشمه هاست که از چشمه های کوچک آب جوشیده می شود و موج موج پایین می آیند و جنبش ایجاد می شود، از مرحله ی چشمه تا دو متر پایین تر، آب، خاک را خیس می کند و بدنه ی محیط را به رنگ خود درمی آورد، آب وقتی زیاد جاری شد رودخانه تشکیل می دهد و می شود جریان و بعد به دریا می ریزد و می شود نهضت و دوباره بخار می شود و این چرخه ادامه پیدا میکند.

چشمه، موج، جنبش، جریان و نهضت، بخشهای اصلی حرکت جبهه‌سازی است که این فاز مستقل است و بیشتر نظری است؛ یعنی در اقدامات نظری چشمه‌سازی، مؤلفین چه کسانی هستند؟ صاحب نظران و تئوریسین‌ها چه کسانی هستند؟ شهید مطهری کجاست؟ از فکر آن‌ها فکری می‌آید، از فکر مارکس که می‌شود مارکسیسم و از فکر هگل، از فکر جان لاک که می‌شود لیبرالیسم و از آن چشمه‌ها موج‌هایی - به تبع آن چشمه‌ها - شکل می‌گیرد که می‌گویی موج هنری، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، یک موج آفریده شد و موج‌ها جنبش‌های اجتماعی گوناگون ایجاد می‌کنند؛ مثل جنبش کارگری و زنان و دانشجویی و دانش‌آموزی و محیط‌زیستی و ... که این جنبش‌های اجتماعی بدنه‌ی جامعه را به رنگ آن تفکر درمی‌آورند و محیط را تحت تأثیر قرار می‌دهند. وقتی زیاد و مستمر شد، به حرکت درمی‌آید و جاری می‌شود وقتی جاری شد جریان می‌سازد و جریان که ساخت و مثل رودخانه استمرار پیدا کرد، اگر جریان به مرحله‌ی نوزایی رسید و دوباره آب، باریده شد؛ یعنی اقیانوس دوباره تبخیر شد و ابرها در کوه ماندند و باریدند و از زیر زمین دوباره چشمه‌هایی جوشید و فکرهای جدیدی در راستای همان موضوع تولید شد، می‌گوییم [آن جریان تبدیل به] نهضت شده است.

جبهه‌سازی مؤثر در پروسه‌ی تاریخی عظیمی شکل می‌گیرد. ما می‌گوییم جریان نهضت انبیا، نهضت ائمه و نهضت زعما [همینگونه است] و انقلاب اسلامی که حلقه‌ای است داخل نهضت سوم، تعداد زیادی چشمه - که قرآن و انبیا و ائمه هستند و چشمه‌هایی که بعداً از غیر معصوم شکل گرفتند - و موج‌ها و جنبش‌ها و جریان‌هایی دارد که کل آن می‌شود نهضت و آنچه در جبهه‌ی فرهنگی انقلاب انجام می‌دهیم باید تقویت حرکت انبیا و ائمه و زعما باشد؛ یعنی همان چیزی که آن‌ها انجام دادند را انجام دهیم و عقبه‌ی چند هزار ساله‌اش را مشخص کنیم، [همچنین] عقبه‌ی چند صد ساله‌ی نهضت زعما را در دوره‌ی غیبت کبری مشخص کنیم تا این توان موجود در سراسر جهان، منطقه و داخل کشور را به سمت آن هدف آرمانی انبیا و ائمه سوق بدهیم که این پنج گام چشمه [شکل بگیرد]. (چشمه یعنی مؤلف، نویسنده‌ی کتاب را می‌گوییم مؤلف یعنی [مطالب کتاب] از او جوشیده است.)

این چشمه، موج، جنبش، جریان، نهضت این یک گام ساماندهی حرکت شماس است که خیلی مهم است و هر مقطع آن، خودش جبهه دارد. بعضی از جبهه‌ها با جنبش‌های اجتماعی گوناگون ایجاد می‌شود که زنجیره‌شان یک جبهه تشکیل می‌دهد؛ مثلاً جنبش کارگری با کارمندی با جنبش دانش‌آموزی، دانشجویی، زنان، هنرمندی، محیط‌زیستی دست به دست هم می‌دهند که این یک جبهه است. گاهی جریانها در موضوعات مختلف دست به دست هم می‌دهند؛ مثلاً جریان‌های فرهنگی،



سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و ...، این هم نوع دیگری از تشکیل جبهه است در لایه‌ی عمیق‌تری و جبهه‌ای داریم که جبهه‌ی نهضتی است. جبهه‌ای هم در موج‌هاست که موجی دو-سه سال ایجاد می‌شود و بعد فراموش می‌شود که این موج، عناصر و حلقه‌هایی دارد و یک جبهه هست و بعد هم جبهه‌ی آن صاحب نظران و تئوریسین‌ها و اهل نظر؛ یعنی جبهه‌ی چشمه‌ها، چون شما می‌دانید که با یک چشمه رودخانه به وجود نمی‌آید؛ مثلاً رودخانه‌ی کارون یا رود نیل یا فرات این از یک چشمه نیست، هزاران چشمه، آب‌هایشان می‌جوشد و آن رودخانه را تشکیل می‌دهد. پس جبهه‌ی چشمه‌ها، جبهه‌ی موج‌ها و جبهه‌ی جنبش‌ها و جبهه‌ی جریان و نهضت؛ یعنی پنج لایه جبهه داریم.

لطفاً جبهه را هم تعریف کنید که به چه چیزی جبهه می‌گوییم و اگرچه اتفاقی شکل بگیرد جبهه ایجاد شده است؟

این موضوع سومی است که عرض می‌کنم. موضوع اول این بود که ما یک روند تاریخی داریم در طبیعت که در بازه‌ی زمانی چشمه، آب جاری می‌شود، موج، جنبش و جریان و نهضت شکل می‌دهد که این مدل طبیعی در مورد زندگی انسان هم صدق می‌کند؛ یعنی حرکت چشمه تا دریا و اقیانوس آیتی است از سوی خدا، که انسانها تحرکات اجتماعی‌شان را این‌طوری شکل بدهند.

محور دوم، تجربه‌ی بشر ما را به سمت نهادسازی یا سازمان‌سازی برده است. ارگانیز کردن (Orga-nize) یا اینسیتیوایشنال (Institutional) که شما یا انستیتو (Institute) می‌زنید برای اینکه این کارها را انجام بدهید یا ارگانیز می‌کنید و سازمان می‌دهید. ارگانیز و ارغنون از تلقی ارسطو می‌آید و رویکرد ارسطویی در ارگانون که بعد می‌شود قانون. چرا قانون می‌گذارند؟ قانون سازمان می‌دهد، سازمان مبتنی بر قانون و قانون برای سازمان است. این تلقی ارسطویی در ۲۴۰۰ سال پیش که ارغنون، بعداً به ماهیت قانون رسید تاجایی که در انگلیسی به آن ارگانیز گفتند. ارگان و ارگانیز در فارسی سازه‌مان شد، سازه شد، چیزی می‌سازیم غیرقابل انعطاف است. صدسال پیش، ماکس وبر و دیگران گفتند وقتی سازمان دهی می‌کنید، بوروکراسی به وجود می‌آورد و دائم می‌خواهید مقررات و آیین‌نامه بدهید که این متصلب می‌شود و انعطاف ندارد. گفتند سیستم و چارچوب دیگری به موازات سازمان هست به اسم نهاد که مابه‌ازای ارگانیز چیزی است به نام اینسیتو.

مقام معظم رهبری معتقد است جریان‌ات انقلابی باید نهاد باشند و اینسیتو باشند و ارگانیز و سازمان نباشند، غیرقابل انعطاف نباشند. یعنی چه؟ روح حاکم بر نهاد اتوکراسی و شایسته‌سالاری است، اما

روح حاکم بر سازمان بوروکراسی است. جریان انقلاب وقتی بوروکراسی را کنار می‌گذارد و به اتوکراسی اصالت می‌دهد، قدرت، سرعت و انعطاف بیشتر و نتیجه و اثربخشی بسیار جدی‌تری دارد. حرکت انبیا مطلقاً نهادگرایی و اقدامات ائمه نهادگرایانه است، البته گاهی تبدیل به سازمان شده است. جریان زعما در سلسله‌ی ولات شیعه که ۶۱ ولی فقیه [هستند] آن را جوری رقم زدند که نفر شصتم، امام راحل، توانست انقلاب کند، این حرکت پنجاه‌پنجاه بوده است؛ یعنی پنجاه درصد کار نهادی کرده‌اند و پنجاه درصد هم کار سازمانی که در مرحله‌ی شصتم و شصت و یکم به جمهوری اسلامی تبدیل شد؛ یعنی سازمان کلان.

ما جبهه‌هایی در نهاد داریم و جبهه‌هایی در سازمان. گاهی اوقات سازمانها را جبهه می‌کنیم؛ یعنی ارگانی‌ها را جبهه می‌کنیم و جبهه‌هایی [تشکیل می‌دهیم] که از سازمانها هستند و گاهی جبهه‌ای ایجاد می‌کنیم که جبهه‌ی نهادهاست و نهادها جبهه را تشکیل می‌دهند. پس شد دو مبحث: یکی آن پنج نوع جبهه‌ی چشمه و موج و جنبش و جریان و نهضت است که در هر کدام از مقاطع آن‌ها باشیم، خودشان باید زنجیره بشوند و جبهه ایجاد کنند. هنگامی که صحبت از سازمان و نهاد کردیم و از ارگانی‌ز و اینستو، هر کدام جبهه‌های خاص خودشان را دارند، حالا آنجایی که مرکب می‌شود چه؟ یعنی هم نهاد داریم هم سازمان، آنجا جبهه‌ی مرکب داریم که طراحی‌اش پیچیدگی دارد، این نکته‌ی دوم.

نکته‌ی سوم اصطلاح جبهه است که مال نظامی‌هاست که به انگلیسی می‌گویند فارانت (Front) یعنی جلو، پیشانی کار و کسی که سرشاخ می‌شود و درگیر می‌شود. قبلاً وقتی می‌خواستند کشتی بگیرند یا مثلاً دو قوچ، دو گاو وحشی یا دو حیوانی که اول به هم بُراق می‌شوند، دوتا گربه یا سگ، پیشانی‌هایشان را به هم می‌گذاشتند و از پیشانی‌ها و زیر چشم‌هایشان به همدیگر نگاه می‌کردند و چشم‌غره می‌رفتند. این واژه (سرشاخ) را از دانش نظامی گرفتند و آن عملی که این حیوانها شاخ‌به‌شاخ می‌شوند و پیشانی‌هایشان را به پیشانی هم می‌گذارند یا کشتی‌گیرها که سرشاخ می‌شوند کله‌هایشان را به هم می‌چسبانند به این می‌گویند فارانت یعنی لبه‌ی جلویی که این فارانت را مبنا می‌گذارند و به این می‌گویند جبهه. در ادبیات نظامی گفته می‌شود فارانت یا لبه‌ی جلویی منطقه‌ی نبرد که مخففش میشود «لجمن»، نظامی‌ها وقتی می‌گویند لجمن یعنی لبه‌ی جلویی منطقه‌ی نبرد یا فارانت همان چیزی است که ما می‌گوییم جبهه. همه‌ی نبرد کننده که پیشانی نیست، این بعد از سرش گردن و تنه و دست و پا دارد و این عقبه چیده می‌شود، پس از پیشانی تا انتهای بدن کشتی‌گیر یا قوچ یا شیر یا پلنگ به این می‌گوییم سازوکاری که سازوکار جبهه است، روی ما و طرف مقابل هم



که پیشانی‌اش را گذاشته بر پیشانی ما آن هم از لجمش و از لبه‌ی جلویی منطقه‌ی نبردش تا انتهای بدنش آن هم یک جبهه دارد، نظامی‌ها به این آرایش جبهه می‌گویند.

جبهه را که آرایش می‌دهند، طرحی تهیه می‌کنند به نام «فن‌کالک» که دوسوم در خط و یک سوم احتیاط؛ یعنی سه تا لشکر که باشد می‌شود دوتایش در خط و یکی‌اش پشت خط. داخل هر لشکر دو تیپ جلو یکی پشت است، داخل هر تیپ دو گردان جلو یکی عقب است، داخل هر گردان دو گروهان جلو است و یک گروهان عقب، داخل هر گروهان دوتا دسته جلو یک دسته عقب است و این زنجیره‌ای که ایجاد می‌شود از یگان‌های تاکتیکی، عملیاتی و استراتژیکی، با هم اسمش فارانت و جبهه می‌شود.

جبهه‌بندی عمق دارد. عمق جبهه می‌شود عمق تکنیکی، عمق تاکتیکی، عمق عملیاتی و عمق استراتژیکی. سلاح‌هایی که به سمت دشمن نشانه گرفته‌اید، اینطوری است که جلو خط با تفنگ می‌زنید وقتی از این سطح عقب‌تر می‌روید سلاح‌ها پرتاب می‌شوند، مثل خمپاره‌ها، بعد برد بالاتر از خمپاره‌ها، توپ‌ها هستند که از عقب‌تر پرتاب می‌شوند و از توپ‌ها عمقی‌تر، موشک‌ها هستند که از فاصله دورتری پرتاب می‌شوند. فرمولش این است که یک سوم برد، پشت جبهه و در خط خودمان است و دوسوم روی سر دشمن است. مثلاً کاتیوشا که ۲۱ کیلومتر برد دارد، هفت کیلومتر می‌گذارید عقب و چهارده کیلومتر روی سر دشمن و موشکی که می‌خورد به دیرالزور، به تروریست‌هایی که در اهواز مردم را به خاک و خون کشیدند در ۳۱ شهریور امسال، نمی‌برند لب مرز شلیک کنند به سمت آنجا، از کرمانشاه و شهرهای عقب‌تر شلیک می‌شود که عملیات استراتژیکی است. این هم جزء جبهه است ولی عقب است. کسی که دم خط ایستاده و مرزبان است و با یک تفنگ، اگر کسی در صدمتری ایستاده به سمتش شلیک می‌کند، او در لبه‌ی جلویی منطقه‌ی نبرد است و پشت سرش خمپاره‌ی شصت است که دو کیلومتر جلوتر را می‌زند و بعد خمپاره هشتاد است و بعد توپ ۱۵۵ است و همین‌طوری تا برسد به مرمی‌های درشت؛ یعنی موشک‌ها. پس عملاً عرض جبهه می‌شود چقدر؟ در حدود ۵۰۰ کیلومتر. یعنی گاهی اوقات شما جبهه‌هایی دارید که عرض و پهنايش ۴۰۰ کیلومتر است.

مثال فرهنگی بزنم، شما یک شخصیت رسانه‌ای دارید؛ مثلاً جوانی که توییت می‌زند. امروز کسی کاری می‌کند، توییت می‌زند و جوابش را می‌دهد و فردا فرد دیگری [کاری میکند]، توییت می‌زند و جوابش را می‌دهد، ۳۶۰ روز سال ۳۶۰ تا توییت می‌زند. او دارد با کلاشینکف شلیک می‌کند، یک لایه عقب‌تر از این جوان، افراد فکری [هستند] که عمیق‌تر، آن ۳۶۰ موضوع را مطالعه میکنند، آن‌ها ۳۶۰

نفر هستند که هرکدام از آن موضوعات را یک کتاب نوشتند و آن جوان با استناد به نظر همان علمای پشت جبهه است که کل آن کتاب را خلاصه می‌کند در سیاست خارجی، در FATF و ... توییت می‌زند؛ یعنی درواقع این‌ها خمپاره هستند. عقب‌تر کسانی هستند که دایرةالمعارف برای آن کار کردند که این‌ها [مثل] توپخانه هستند و ته خط می‌رسد به یک مرجع تقلید که او [شبیه] آن موشک بالستیک است. این آرایش در جبهه‌ی فرهنگی به آن پشتوانه است که او، در خط، خوب می‌تواند عمل بکند.

پس جبهه وقتی شکل می‌گیرد دوتا ویژگی دارد: اولاً از پیشانی شروع می‌شود و تا عقب ادامه دارد و ثانیاً روبه‌رویش شبیه همین جبهه کسی دیگر آرنج کرده و تیمش را چیده، تیم فوتبالش را چیده، [او هم] یک جبهه دارد که از پیشانی [شروع شده و تا عقب ادامه دارد]، آن هم دوباره سیصد چهارصد کیلومتر؛ یعنی شما با آن کسی که توییت می‌زند روبه‌رو نیستید، با آن سینماگر روبه‌رو نیستید، با تئوریسین‌های پشت جبهه روبه‌رو هستید و آن چشمه است که از آنجا فکر می‌جوشد و بعضی‌ها فدا می‌شوند برای آن فکر و کار را انجام می‌دهند. آرایش این دو جبهه را می‌گویند فن‌کالک؛ یعنی روی کالک، نظامی‌ها خطی وسط می‌کشند و نیروهای دو طرف را می‌چینند. اطلاعات عملیات کارش این است که بگوید طرف مقابل چه چیزهایی دارد و آن‌ها را بچیند و عملیات وظیفه‌اش این است که طرف مقابل را بچیند و این بخش سوم.

پس در مبحث جبهه‌بندی، یک بخش، آن لایه‌ی روند حرکت طبیعی در طبیعت و روند طبیعی تاریخ در جنبش‌های اجتماعی است که می‌گوییم چشمه و موج و جنبش و جریان و نهضت و مبحث دیگری داریم که حالا چطور در این جبهه‌بندی‌ها مستقر بشویم؟ در این پنج لایه از طریق سازمان یا نهاد، که سازمان و نهاد هرکدام نوع جبهه‌شان متفاوت است، گاهی هم مرکب می‌شود و سوم، هنگامی که می‌خواهیم جبهه بسازیم، جبهه یا فارانت از کجا شروع می‌شود؟ از پیشانی آنکه دارد می‌جنگد و مبارزه می‌کند. اسم جبهه یعنی زدوخورد و برخورد.

دانشی است به نام «پالمولوژی» در سوربن فرانسه که ترجمه می‌شود به ستیزه‌شناسی یا مهندسی منازعات که منازعه را مهندسی می‌کنند. کامفلیکت (Conflict) یعنی زدوخورد که شامل یک زد و یک خورد است. در دانش ستیزه‌شناسی یا مهندسی برخورد‌ها شما در خلأ که مبارزه نمی‌کنید، قوچ که روی هوا کله‌اش را نمی‌کوبد، بالآخره باید قوچی جلوی‌اش باشد که با سربه آن بکوبد. جبهه زمانی شکل می‌گیرد که بگوییم دوتا شاخ‌به‌شاخ شدند، این دو گوزن یا قوچی که می‌خواهند شاخ‌به‌شاخ بشوند از پیشانی آن‌ها و از آن فارانت جبهه تشکیل می‌شود تا برسد به انتهای بدنه‌ی آن‌ها.



یعنی جبهه بدون معارض اصلاً تصور نمی‌شود؟

اصلاً معنا ندارد، حتی وقتی می‌گویند جبهه‌ی هوای گرم و هوای سرد، چون در آسمان هم این توده‌ی هوای سرد با توده‌ی هوای گرم درگیر می‌شود و باز می‌گویند جبهه؛ یعنی زدو خورد وجود دارد، کامفلیکت که به فارسی می‌شود ستیزه و به عربی می‌شود منازعات.

ما روح حاکم بر جبهه‌بندی را باید اصول منازعات بگیریم و منازعات خودمان را با حریف تعریف کنیم، یا آفند کنیم یا پدافند. در آفند و پدافند است که جبهه تغییر می‌کند، جبهه آرایش می‌خواهد که یا پیکان است یا پلکان به راست یا پلکان به چپ یا دشت بان یا احاطه‌ی قائم است. در علم تاکتیک اینکه جبهه چطور آرایش پیدا می‌کند بستگی به زمین دارد، به اینکه رودخانه [مسیر] شما را کج کرده است و کوهی که آنجا نیرو دارید یا ندارید و آرایش جبهه [مقابل]. اصلاً کل علم تاکتیک بر پایه این است وقتی که می‌گویند تکنیک تکنولوژی، تاکتیک تاکتولوژی، استراتژی استراتژیولوژی. استراتژی و تکنیک معلوم است چیست، میماند تاکتیک. تاکتیک علم طراحی جبهه است؛ یعنی علمی است که به شما می‌گوید چطور جبهه‌بندی کنید و جبهه را چطور آرایش کنید. زمین به شما نمی‌گوید که دشت بان بروید، [اما میبینید] یک کوه است و این طرف بلند است و آن طرف قله است و آن طرف رودخانه‌ای است که نیروها نمی‌توانند رد بشوند. چه چیزی جبهه را کج و کوله می‌کند؟ چه چیزی موجب می‌شود که شما پیشروی تان تند یا کند بشود؟ چه چیزی موجب می‌شود که دشمن نتواند جلو بیاید؟ مانع طبیعی مثل رودخانه.

اینجا آرایش جبهه خیلی شکل هندسی مشخصی ندارد، ولی وقتی که لبه‌ی جلویی تعریف شد با آن محدودیت‌های محیط طبیعی، شما باید نیروها را پشت آن بچینید؛ مثلاً در خوزستان می‌جنگید که جبهه‌تان ممتد است و زمین دشت است، مدیریت جبهه‌ای متصل است وقتی شما آنجا نیرو چیدید یگانها به هم دست می‌دهند که به اصطلاح می‌گویند الحاق کردن که این لشکر و آن لشکر زنجیره می‌شود و یک جبهه ممتد داریم مثلاً صد کیلومتر، اما در کردستان این طور نیست. در کردستان مدیریت طراحی جبهه، منفصل است و متصل نیست، شما یک گروهان می‌گذارید اینجا و یک گروهان هم می‌گذارید آنجا، این وسط خالی است که این دو گروهان اشراف دارند. به این آرایش می‌گویند جبهه‌های منفصل. برای اینکه تأمین داشته باشند دوتا تپه اینجا دارید که روی این‌ها هم نیرو می‌گذارید، اما نقطه‌ی سرکوب اینجا است و باید عمده قوایتان را اینجا بگذارید و رده و تأمین اول را می‌گذارید و خط مقدم را هم اینجا می‌گذارید، این دو اگر سقوط کنند این‌ها هستند و این‌ها که سقوط

کنند شما در موضع سرکوب هستید.

جبهه‌ها در محیط جغرافیایی یا مثل کردستان است یا مثل خوزستان. حالا اگر جنگلی باشد مثل شمال شما نمی‌توانی از سلاحی به نام ضدزره استفاده کنی، چون سلاح ضدزره نمی‌تواند بین درخت‌ها برود، اما شما در آرایش تاکتیکی می‌توانید همان سلاح را بیاورید و جبهه را در خوزستان تشکیل بدهید که زمین دشت است و راحت هستید، پس علم تاکتیک، علم طراحی جبهه و علم چینش [آن است]. استراتژی، علم به میدان آوردن نیروهاست و تاکتیک، علم مدیریت و هدایت نیروها در میدان است؛ یعنی چه؟ یعنی آرایش دادنشان. چه چیزی شما را وادار می‌کند که آرایش بدهید؟ شرایط زمین و محیط به شما می‌گوید که کجا چه چیزی و از چه جنسی بچینید.

آن علمی که به شما می‌گوید بروید خوزستان با دشمن بجنگید یا کردستان، استراتژی است، علم به میدان آوردن نیروها. می‌پرسند کدام میدان؟ این می‌شود هنر استراتژی که اینجا بجنگید یا آنجا؟ بعد که تشخیص دادید در این میدان، حالا این میدان متخصصان خاص خودش را دارد که جبهه را برای شما تعریف می‌کنند و نیروهایتان را آرایش می‌دهند، چون قبل از اینکه شما با دشمن سرشاخ بشوید با محیط سرشاخ هستید. می‌گویند فرمانده‌ای که در جبهه زمین را نشناسد، قبل از باختن به دشمن به زمین می‌بازد، محیط خیلی خطرناک‌تر از خود دشمن است. گاهی اوقات ما به محیط می‌بازیم، هم در فرهنگ، هم در سیاست، هم در اقتصاد، هم در نظامی‌گری، پس محیط‌شناسی اصل جبهه‌شناسی است.

اگر شما به من بگویید که می‌خواهم جبهه را طراحی کنم و زحمت بکشید کالکی بکشید که می‌خواهیم نیروها را ببریم کردستان، اول باید به من بگویید که در نقشه کوه‌ها کجا هستند، تپه‌ها کجا هستند، شهر حساس کجاست، رودخانه کجاست، سطح کجاست، چیزهای حساس را من باید بدانم که نسبت به آن، نیروها را بچینم؛ یعنی گاهی اوقات این زمین ارزش دفاع کردن ندارد که من داخلش تلفات بدهم، آن را رها می‌کنم و می‌روم روی آن قله دوتا پایگاه می‌زنم که اگر آمدند، از آن بالا با تیربار [آن‌ها را] بزنم، چون اصلاً ارزشی ندارد که اینجا نیرو هزینه کنم.

در جبهه‌بندی مقرون به صرفه بودن، یک اصل است و شما نمی‌توانید ریسک کنید، لذا مفهوم جبهه به نام فارانت (پیشانی) نسبت به طرف مقابل تعریف می‌شود. اگر انفعالی باشد و رفلکتیو باشد و عکس‌العملی باشد، اول جبهه‌ی دشمن تعریف شده، بعد خودتان را نسبت به او تعریف می‌کنید که



این انفعالی است. گاهی اکتیو است؛ یعنی می‌خواهید تهاجم کنید، پس شما آرایش جبهه را تعریف می‌کنید. به این می‌گوییم اصل آفند و در آفند شما آرایش را تعریف می‌کنید و موانع پدافندی را به هم می‌زنید و رد می‌شوید. گاهی او می‌خواهد حمله کند و شما دفاع می‌کنید، در نتیجه آرایش پدافندی می‌گیرید، پس جبهه‌ی آفندی و پدافندی هر دوتایشان یک خط است، اما در چینش نیروها متفاوت است، چون کسی که می‌خواهد تهاجم کند باید پتانسیل دیگری به کار بگیرد و نیروی متحرک می‌خواهد، اما [کسی که می‌خواهد دفاع کند] می‌خواهد بایستد و استحکامات و مواضع نیاز دارد.

امام (ره) می‌فرمود اسلام سنگرهای کلیدی جهان را فتح می‌کند. سنگرهای کلیدی در جبهه هستند و در جبهه سنگر معنا دارد و کسی در خلأ سنگر نمی‌گذارد؛ یعنی شما باید خط جبهه را بشکنید تا بتوانید سنگرهایش را تحویل بگیرید. این سه متغیر، دانش اساسی طراحی جبهه را به شما می‌دهد: اول آن تعیین روند طبیعی چشمه، موج، جنبش، جریان و نهضت؛ دوم، حالا که آن را متوجه شدی که جبهه پنج لایه دارد و اینکه با چه کیفیتی [آن را] می‌سازیم، ارگنایز می‌کنیم یا نهاد و اینستو، این یک جور جبهه دارد و آن یک جور، مثلاً اینکه اینجا مستقر می‌شود ارگنایز سازمان است و آن کماندوها که این آرایش را ندارند، می‌روند ضربه می‌زنند و برمی‌گردند، نهاد هستند. می‌دانید [کماندوها] وقتی که درگیر می‌شوند در یک پایگاه هوایی، هیچ کسی از دیگری دستور نمی‌گیرد، ده نفر هستند و همه‌شان فرمانده هستند، این می‌داند که باید هواپیما را منهدم کند، آن می‌داند که باید انبار مهمات را منهدم کند، آن می‌داند که باید رادار را بزند، ولی در این جبهه این‌طوری نیست و همه [دستور را] در سلسله‌مراتب گوش می‌کنند، چون این ارگنایز است یعنی سلسله‌مراتب دارد، ولی در عملیات کماندویی نهاد است و هر کسی کار خودش را می‌کند، سکوت دارند و ارتباط رادیویی ندارند. گاهی اوقات آتش به اختیار آنجا خوب معنا پیدا می‌کند، این هم لایه‌ی دوم؛

لایه سوم که کلی‌تر است لایه‌ای است که به ما می‌گوید چگونه باید این آرایش را سامان بدهیم، در قالب دوتا قوچی که شاخ به شاخ شدند از پیشانی، آرایش پیشانی علم تخصصی است، علم تاکتیک است که کلیاتی دارد و اجمالش این است که می‌گوییم جبهه‌ی مردمی تشکیل می‌دهیم؛ یعنی چه؟ یعنی می‌خواهیم مردم را روبه‌روی مردم دیگری قرار بدهیم؟ جبهه‌ی فرهنگی تشکیل بدهیم یعنی می‌خواهیم فرهنگ را روبه‌روی فرهنگ دیگر قرار بدهیم؟ جبهه‌ی سیاسی تشکیل بدهیم یعنی می‌خواهیم سیاست را روبه‌روی سیاست دیگر قرار بدهیم؟ بله.

با همین لوازمی که عرض کردم این چارچوب‌ها تجربه‌ی عظیم بشری دارد. زمانی مقام معظم رهبری

فرمود دانش نظامی مال غربی‌ها نیست و تجربه‌ی بشر در کل تاریخ است. این جبهه‌بندی حدود ۱۲۰۰ آیین‌نامه دارد در ترو دوکت آمریکا که ترجمه و در همه‌ی ارتش‌های دنیا تدریس می‌شود. در ایران هم تقریباً بخشی از توان نیروهای مسلح ما از همان قواعد استفاده می‌کنند. در سال‌های دفاع مقدس و بعد از آن، نیروهای مسلح ما در ارتش و سپاه سعی کردند این را بومی کنند. ۱۲۰۰ جلد از آن آیین‌نامه‌ها را داریم به صورت پی‌دی‌اف روی دی‌وی‌دی موجود است که همه‌اش انگلیسی است و آیین‌نامه‌های اصلی‌شان، مثل صدویک-پنج، صد-پنج، طراحی این آرایش جبهه‌ها را نشان می‌دهد. آن دانش عمومی است و الآن ایران در این زمینه تقریباً در جهان برای خودش صاحب مکتب است، هم در اقدامات در سوریه و لبنان و جاهای دیگر و هم در اقدامات نرم در فرهنگ و سیاست و این‌طور چیزها جبهه‌بندی‌هایی می‌کند.

یک سؤال مصداقی بپرسم، شما همان‌طوری که فرمودید جبهه‌ی کردستان با جبهه‌ی خوزستان فرق دارد...

چون محیطش فرق دارد.

با اینکه هر دو تا هم یک دشمن است و نوع جنگ، جنگ سخت است. حالا می‌شود مصداقی از تفاوت‌های جنگ سخت و جنگ نرم را در خصوص جبهه‌سازی بیان کنید؟ هر کدام چه اقتضائاتی دارد؟

نظامی‌ها تکنولوژی‌هایی دارند که گاهی اوقات به آن‌ها شناخته می‌شوند، تانک و توپ و موشک و هواپیما و ناو و... در جنگ نرم هم تجهیزاتی است که این‌ها به چشم می‌آیند مثل دوربین، موبایل و تبلت برای فضای سایبر، مثل ویدئو پروژکتور، روزنامه و مجله؛ یعنی تجهیزاتی که یک عنصر جنگ نرم با این‌ها می‌جنگد، اما این‌ها که خود جنگ نیستند، مثل تانک که [خود جنگ نیست، بلکه] ابزاری است در علم مکانیک، هواپیما ابزاری است که در علم مکانیک ساخته شده و مدل غیرنظامی هم دارد (مثل هواپیمای مسافربری)، کشتی جنگی و کشتی مسافربری، پس آن تجهیزات خود جنگ نیستند، تکنیک و تکنولوژی جنگ است. در قدرت نرم هم اشتباهی که بعضی اوقات دوستان می‌کردند در طراحی جنگ نرم این بود که [گمان می‌کردند] ما روزنامه بزنیم، شبکه‌ی تلویزیونی راه بیندازیم، سازمان سینمایی داشته باشیم، دوربین بخریم و شبکه‌ی اجتماعی بزنیم (مثل ایتا و سروش) حل است. این می‌شود رسیدن به ابزار و لزوماً عامل موفقیت نیست؛ مثلاً در جنگ سخت، اسرائیل سه



هزار زنجیره‌ی تسلیحاتی دارد و حزب الله لبنان با ده نوع سلاح شکستش داد، حماس با ده نوع سلاح شکستش داد. پس تکنولوژی و تکنیک مهم است در جنگ سخت، اما تدبیر اولی بر تجهیز است.

تدبیر یعنی نوع سازمان دهی؟

نوع استراتژی، نوع تصمیم، نوع زمانی که حمله می‌کنیم، نوع آرایشی که می‌گیریم. تدبیر از تجهیزات مهم‌تر است و همیشه ارتش‌های پیشرفته مغرور بودند به سبب وجود تجهیزات و تعینات و شکست خوردند به فرماندهان فاتح به علت تدبیر آن‌ها.

پس صورت ظاهر جنگ سخت توپ و تانک شد، ولی این ابزار است، تدبیر مهم است و در جنگ نرم هم ابزار الآن خیلی مورد توجه همه است که آقا رسانه‌ها را داشته باشیم، ابزار داشته باشیم، فضای سایبر را داشته باشیم. من نمی‌گویم که این‌ها مهم نیست که مثل آن توپ و تانک و موشک مهم است، اما اولی بر این تجهیزات در جبهه بندی، تدبیر است. چه تدبیری برای آرایش این‌ها دارید؟ شما روزنامه و شبکه‌ی تلویزیونی و خبرگزاری‌های زیادی ایجاد کردید ولی محتوا ندارید که درون آن بریزید؛ محتوا که نباشد فایده ندارد. شما بگویید الآن صدهزار مسجد داریم، مردم هم می‌آیند اما شما صدهزار نفر ندارید که آنجا سخنرانی کنند، [ابزار به تنهایی فایده ندارد] باید محتوا ارائه کنید. یا فرضاً صدهزار نفر سخنران دارید و سخنرانان تهی هستند از محتوا، سینماگر دارید و فیلم نامه ندارد، نمی‌تواند در این دوربین و با این هنرپیشه کاری کند، چون هنرپیشه که مؤلف نیست، می‌خواهد نقش کسی را بازی کند و از جلوی دوربین رد بشود یا نقش شاه یا گدا و دوربین هم همان را می‌خواهد ضبط بکند اما محتوا چیست؟ دانشگاه بزنیم، مگر علم تولید شده داریم که دانشگاه بزنیم؟ دانشگاه می‌زنیم همان علوم تجربی را درس می‌دهیم. پس تأسیس مدرسه و دانشگاه، روزنامه و مجله و خبرگزاری و ایتا و سروش و بله و ... راه انداختن تا محتوا نباشد بی فایده است.

عربستان الآن عظیم‌ترین تکنولوژی نظامی را دارد که همه چیز خریده، اما یک قاسم سلیمانی ندارد؛ یعنی هیچ فایده‌ای ندارد. ممکن است پیشرفته‌ترین دانشگاه‌ها، مدارس، تلویزیون‌ها، دوربین‌ها و ... را داشته باشیم و یک مصباح یزدی نداشته باشیم که [در این صورت همه آن‌ها] بی فایده است، اما وقتی شما یک متفکر دارید در حوزه‌ی محتوایی که می‌خواهید منتقل کنید، الآن حرف و محتوا دارید و می‌شود آن حرف را در روزنامه، وبسایت یا موارد دیگر بزنید.

پس یک آرایش داریم در جبهه که آرایش یگان‌های جنگ سخت و آرایش یگان‌های جنگ نرم است



و ابزاری هم داریم که این [آرایش و ابزار نباید] ما را فریب دهد، نه در جنگ سخت و نه در جنگ نرم. چه چیزی اقدام ما را جلو می‌برد؟ مقام معظم رهبری می‌فرماید اقدام نامتقارن، که الآن اساس استراتژی ایران در مقابل غرب است و غرب هم چند سال بعدش [همین استراتژی را اتخاذ کرد]، جرج بوش در سال ۱۳۸۰ اعلام کرد که دکترین آمریکا هم نامتقارن است. اقدام نامتقارن این است که در زمین خودمان، با قواعد خودمان می‌جنگیم وقتی که از مرز رد شدیم و به جبهه‌ی دشمن رسیدیم، در زمین دشمن هم با قواعد خودمان می‌جنگیم، این می‌شود نامتقارن. اگر رفتیم در زمین دشمن با قواعد او جنگیدیم می‌شود متقارن و اگر آمدیم در پشت جبهه‌ی خودمان، در زمین خودمان با قواعد دشمن جنگیدیم این می‌شود نامتقارن منفی.

مشکل ما با اصلاح طلب‌ها چیست؟ با لیبرال‌ها چیست؟ این‌ها در زمین ما با قواعد دشمن بازی می‌کنند. نیروی انقلابی را چه کسی می‌دانیم؟ کسی که در زمین خودمان با قواعد خودمان می‌جنگد و در زمین دشمن هم همین‌طور. کاملاً مشهود است که این خودی است و موفق است، چراکه این اقدام نامتقارن جنس جبهه را به هم می‌ریزد. انبیا و ائمه مطلقاً نامتقارن عمل می‌کردند و حکم خدا هم به رسول جلیل‌القدر اسلام در سوره‌ی فرقان این است که «فلا تطع الکافرین و جاهدکم به جهاداً کبیراً»؛ از قواعد آن‌ها تبعیت نکن و با قرآن با آن‌ها جهاد کن، جهادی کبیر.

پس اصل اول در جبهه‌سازی قدرت نرم و مصادیقش این نرم‌افزارهاست، نه تجهیزات؛ یعنی ما ممکن است به اندازه‌ی سی‌ان‌ان شبکه راه بیندازیم، به اندازه‌ی هالیوود سینما راه بیندازیم و بهترین مجله‌ها و کل اینترنت را هم به دستمان بدهند، ویجت و اینستاگرام و تلگرام واتساپ و فیس‌بوک و همه چیز هم داشته باشیم، [فرضاً] ما همه تکنولوژی را در قدرت نرم داریم، اما مقام معظم رهبری نباشد که به ما بگوید باید جهاد کبیر کنیم، [در جنگ] بازنده‌ایم. ولی ما هیچ کدام را نداریم، تنها در اینستاگرام یک ذره جا داریم، در تلگرام یک ذره جا داریم، که هیچ کدامش مال ما نیست و تلویزیون و ماهواره و همه چیز مال آنهاست، اما آن‌ها باز مجبورند حرف‌های ما را انعکاس بدهند و بگویند که حزب الله در کجا پیروز شد و حماس در کجا آن‌ها را شکست داد و مقام معظم رهبری امروز چه موضعی گرفت، چون روش ما نامتقارن است.

وقتی ما از تدبیر آن‌ها تبعیت نکردیم و از نرم‌افزار آن‌ها در جبهه‌بندی که ۱۲۰۰ جلد است، تبعیت و اطاعت نکردیم و از «فلا تطع الکافرین و جهاد کردیم با آن‌ها با قرآن جهاداً کبیراً» اطاعت کردیم، جهاد کبیر کل این جبهه را به هم می‌ریزد و تبدیل به چیز دیگری می‌کند. الآن در جبهه‌بندی سخت،





شما یکسری توپ و تانک می بینید و بالاتر و مهم تر از آن جبهه بندی فکری است؛ یعنی اگر فرماندهان نظامی دشمن آمریکا، از همان قواعد آمریکایی ها تبعیت نکنند که در آن ۱۲۰۰ جلد نوشته اند، آمریکا می داند بعد از این مرحله تاکتیکی می خواهند چکار بکنند، در نتیجه شکستشان می دهد. چرا انقلاب اسلامی پیروز است؟ چون ما اساساً به این علوم کافریم، به قواعدی که آن ها در جنگیدن می گویند کافریم. شما می دانید که روس ها همان طور که آمریکایی ها می گویند در دانشگاه نظامی شان درس می دهند، چینی ها و ژاپنی ها هم همین طور، پس هیچ کسی از خودش تدبیری ندارد و فقط تکنولوژی ها فرق می کند.

ما تکنولوژی مان خاص نیست و در ارتش خیلی هایش آمریکایی است و در سپاه هم از این طرف و آن طرف است، اما چرا متفاوت است؟ چون نامتقارن می جنگیم و کاری به این تکنولوژی نداریم و آن فکر پشت تکنولوژی مهم است. ما کاری به این تلویزیون نداریم، فیلمی که از این تلویزیون پخش می شود متفاوت است، کاری به این مجله نداریم مطلبی که داخلش منتشر می شود متفاوت است. این مثال عینی را در قدرت سخت، به قدرت نرم هم تسری دهید. جبهه که می خواهیم تشکیل بدهیم، چیزی داریم به نام اطلس رسانه ای و سریع می توانید در پرده بگویید که این آرایش روزنامه هایمان، مجله هایمان، سینماهایمان است، اما اگر همه ی این ها بروند سراغ اشاعه فمینیسم و سکولاریسم یا معرفت تثلیث، به چه درد می خورند؟ اینجا است که ما در جبهه بندی، جبهه ی نظری و تئوریک را می بینیم.

آیت الله مصباح حد وسط ارسطویی را رد کرد و گفت کسی که بین حق و باطل راه برود معتدل نیست، بلکه منافق است، شما با این فکر و تدبیر جبهه را آرایش بدهید، کلاً جبهه ی فکری چیز دیگری می شود. حالا شما قبل از آقای مصباح مثلاً در مقابل منطق هگلی که چپ ها اعمال می کنند در ایران و رسانه ها و یا منطق ارسطویی حد وسط را بگذار که از داخلش دولت درمی آید با نظریه ی اعتدال که لیبرال هستند، این ها الآن ارسطویی نیستند، لیبرال هستند، درست است که ربیعی گفت ما منظورمان از اعتدال حد وسط ارسطویی است و آقای مصباح گفت از حد وسط ارسطویی اعتدال در نمی آید، اما این ها ارسطویی نیستند و کلاً لیبرال هستند. آرایش از آن چشمه شروع می شود، آن چشمه هایی که در کوه هست و آب ها از آن می جوشد، آرایش را که از آنجا شروع کنیم در مصادیق اول می گوییم که شما سروشی هستید؟ مصباحی هستید؟ یا جواد طباطبایی هستید؟ یا مارکسیست هستید؟ اول کی هستید؟ مبانی نظریات چیست؟ حالا آن مبانی نظری در تلویزیون می شود فلان برنامه، در خبرگزاری می شود

فلان چیز و در سینما می شود فلان فیلم سینمایی.

مثال عینی تر بزنم، چندتا گناه کبیره داریم در تحریرالوسیله امام؟ چهل ویک. شهید دستغیب چندتا را تصویب می کند؟ چهل تا. چهل گناه کبیره. مسیحی ها چند گناه کبیره دارند؟ هفت تا. تمام کارتونهاهایی که ساختند در اشل جهان، الآن معلوم شده بعد از چهل - پنجاه سال، هفت تا شخصیت دارند که متخصصان علم کلامشان درباره آن مقاله های زیادی نوشته اند و گفته اند: هفت شخصیت، همان هفت گناه مسیحی است؛ مثلاً باب اسفنجی هفت تا شخصیت دارد: یکی گناه طمع است، یکی گناه تنبلی است، یکی گناه شهوت و هوس است. کارتون است، سینما و تلویزیون است، اما این کارتون و سینما و تلویزیون نرم افزاری دارد در جنگ نرم که آن نرم افزار، علم کلام مسیحی است و در علم کلام مسیحی انسان هفت تا گناه مرتکب می شود. اگر کسی خواست این را با نظر شهید دستغیب یا با نظر امام رحمته الله علیه بسازد باید چهل ویک شخصیت بگذارد. این کارتون مهم نیست و آن تلویزیون هم که پخش می کند مهم نیست، در جبهه چه چیز مهم است؟ مبنای آن محتوا که چهل تا گناه است یا هفت تا گناه.

شاه شیر، باب اسفنجی، پسران زامبی، هفت اسب پونی، همه ی این کارتونها و این شخصیت ها همان هفت گناه است و فیلم نامه نویس این کارتونها بیشتر از اینکه هنرمند باشد متکلم است. اینجا وقتی من می خواهم جبهه را تعریف کنم دو گروهی که شاخ به شاخ هستند، این انیمیشن ساز را با انیمیشن ساز ایرانی و فیل شاه و تلویزیون آمریکا را با صداوسیما ایران و هالیوود را با سازمان سینمایی ایران نمی گذارم روبه روی هم، چه کسی را می گذارم روبه رویش؟ اینجا آقای مصباح و آقای جوادی را می گذارم و آن طرف هم متکلم آن ها را. این می گوید چهل تا گناه و آن می گوید هفت تا گناه. می دانید که در کتاب فلسفه ی باب اسفنجی در فصل اول نوشته است: باب اسفنجی مبتنی بر حد وسط ارسطویی ساخته شده؛ یعنی فلسفه ی شادی.

آقای مصباح نظریه ی ارسطویی را رد کرد و نتیجه اش این است که آن [فیلم] با این نظریه ساخته می شود و ما می گوئیم آرایش ارسطویی در فلسفه و منطق، آرایش در علم کلام مسیحی مبتنی بر هفت تا گناه است که شده این کار فرهنگی. بچه های زیر هفت سال در ایران باب اسفنجی می بینند و لذت می برند، اما این سو اول می بینیم می بینیم که در توحید مفضل حضرت خیلی چیزها را رد می کند و چیزهای دیگری می گوید و بعد می بینیم که آقا مصباح حد وسط ارسطویی را رد میکند و منطق توحیدی را جایگزین می کند که بین دوسویه های داخل قرآن مثل حق و باطل، کفر و ایمان و شک و یقین حد



وسطی وجود ندارد، دوتاست یکی را باید کنار بزنید تا دیگری بماند، با یک طرف قضیه دعوا داریم، نه اینکه از وسطشان رد بشویم. اگر شما به جای منطق ارسطویی، منطق توحیدی قرآن را گذاشتید با نگاه آقای مصباح و در علم کلام به جای هفت گناه مسیحی چهل و یک گناه مورد نظر امام رحمته الله علیه را گذاشتید، تولید فرهنگی چیز دیگری می شود و این یعنی جبهه.

کلمه‌ی تدبیر نسبت به تجهیز همین است، می‌گویند این فرماندهی نظامی استراتژی‌اش چیست، نمی‌گویند چه تانک و توپی دارد. استراتژی‌ها می‌جنگند و بعد تاکتیک‌ها و بعد تکنیک‌ها و موشک‌ها و توپ‌ها که آن سطح تکنیکی و تکنولوژی است و این سطح تاکتیکی و استراتژیکی. در جنگ نرم هم که تلویزیون‌ها و دوربین‌ها نمی‌جنگند، تدبیرها می‌جنگند که یا تدبیر آقای مصباح است و یا تدبیر متکلمان غربی است.

پس در جبهه‌ی فرهنگی تا محتوا نداشته باشیم بقیه کارها بی‌فایده است.

اساساً شما ذره‌ای محتوا داشته باشید آن وقت تربیون و تجهیزات برای انتقالش دارید، اما الآن دوستان به جای اینکه مثلاً کار محتوایی برای کار آموزش و پرورش و معلمی کنند، می‌گویند مدرسه بزنیم که می‌افتند در وام و نان و بعد همان کتاب‌هایی که در آموزش و پرورش هست باید درس بدهند یا دانشگاه بزنیم نان و دان و مجوز و ساختمان و آب و برق وام و قرض و قوله و همان محتوای دانشگاه را باید درس بدهند و حق ندارند تغییرش بدهند، ولی می‌گویند چه کاری است، من به جای این همه وقت گذاشتن، خودم معلم می‌شوم و یا محتوا برای معلم‌ها تولید می‌کنم، خودم استاد می‌شوم یا محتوا برای استادها تولید می‌کنم و خودم می‌شوم کسی که خط فکری داشته باشم و سینماگرها را تغذیه کنم.

زمانی گفتند که سالن بسازیم، جلسه‌ی بصیرتی راه بیندازیم، سال ۷۸ بود. گفتم چه کاری است، می‌دانید چندتا سالن خالی داریم؟ گفتند نه. آقای زاکانی آن موقع بسیج دانشجویی تهران بود، نه بسیج دانشجویی کل. گفتم تلفن را بردار به آقای زاکانی بگو در تهران چند دانشکده داریم؟ گفت ۳۰۶ تا. هیچ دانشکده‌ای هست که سالن نداشته باشد؟ شما الآن ۳۰۶ سالن خالی دارید، شما ۳۰۶ نفر داشته باش و همین الآن هرکدام در یکی از دانشگاه‌ها تبلیغ کنند و یک پوستر بزنند که فلانی می‌خواهد بیاید سخنرانی کند، صد نفر جمع می‌شوند در آن سالن و شما سخنرانی که محتوا دارد را بفرست. ۶ نفر هم نداشتیم چه برسد به ۳۰۶ نفر، ولی وقتی که به دوستان می‌گوییم، می‌گویند اول



سالن را بسازیم، می‌خواهد کلیدش دست خودش باشد و روزنامه هم دست خودش که صفحه‌اش را ببندد و سایت هم دست خودش.

شما حرف و محتوا داشته باش آن‌ها هم مجبور می‌شوند که همین حرف را منتشر کنند، پس جبهه در قدرت نرم با شاخ‌به‌شاخ شدن اندیشه‌ها شروع می‌شود، از آن چشمه شروع می‌شود به این دلیل نوع آرایش و جبهه‌بندی ماهیت متفاوتی پیدا می‌کند.

این سه متغیری که عرض کردم، سه نوع ساختار جبهه به شما می‌دهد، ساختار منسجم به شما می‌دهد، ولی از سه منظر و این باید به عنوان یک دانش تخصصی بسط پیدا کند. ابتدای صحبت، عرض کردم که این یکی از حلقه‌های مفقوده‌ی جبهه‌ی فرهنگی و معرفتی انقلاب است و جبهه‌ی فرهنگی انقلاب خیلی این آرایش را نمی‌شناسد و با آن بیگانه است و همه دنبال مدرسه زدن، دانشگاه زدن، روزنامه زدن، وب‌سایت زدن و مؤسسه‌ی فرهنگی زدن هستند، غافل از اینکه چه کسی تولید محتوا می‌کند. می‌گوییم تولید محتوایتان دست آقای مصباح است، نمی‌دانند آقای مصباح چه گفته است، بدبختی ما را می‌بینید! اگر همین جمله‌ای که آقای مصباح گفته‌اند را همه بگیرند و با همین امکانات موجود شروع کنند به نشر دادن آن، خیلی از مشکلات حل می‌شود. همین حرفی که امروز این مرجع زده است، آقای مکارم گفته است: خلق پول اکل به باطل است، شما چرا می‌خواهید تشکیلات اقتصادی بزنید؟ ایشان گفته که خلق پول و نقدینگی اکل به باطل و حرام است، شما همین را بگیرید و بسط دهید می‌شود قدرت نرم، اما می‌گویید نه این را ولش کن، حرف آقای مصباح را هم ول کن، حرف آقای جوادی را هم ول کن، حرف مقام معظم رهبری را هم ول کن، قرآن را هم کلاً ول کن، فعلاً بمان در استارت‌آپ، چون کلمه‌ی جدیدی است، بگو که من در اینستاگرام چه کار کنم.

با توجه به این تعاریف در جبهه‌ی انقلاب، جبهه‌ای داشته‌ایم که با این مدل پیش رفته باشد؟ یعنی اول با محتوا.

اینکه آرایش عینی داشته باشیم و الآن ترسیم کنیم نه، ولی واقعاً این طور بوده است. جبهه‌ای که خود امام رحمه‌الله‌علیه ایجاد کرد و تئوری‌هایی که شهید مطهری ظواهرش را گفته بود و بنیان‌هایش را علامه طباطبایی گفته بود و ریشه در اندیشه‌ی ملاصدرا داشت، این در انقلاب در مقابل دو تهاجم ایستاد، جبهه‌ی این طرف هگلی‌ها و مارکسیست‌ها حمله می‌کردند و از آنطرف لیبرالیست‌ها و راست‌ها و نهضت آزادی‌ها و جبهه‌ی ملی، راست‌ها و چپ‌ها از هر دو طرف با مبانی نظری‌شان آمدند و شهید



مطهری و آن جریان فکری توانست جلویشان بایستد.

فضای آینده‌ی جبهه‌ی فرهنگی انقلاب را چطور می‌بینید؟

به شدت روشن و شفاف.

نشانه‌های این روشن بودن را هم بفرمایید.

اول اینکه طرف مقابل شدیداً کم آورده است. چیزی ندارد چون مترجم است و از آن‌ها ترجمه می‌کند و آن‌ها خودشان به بن بست رسیده‌اند؛ یعنی لیبرالیسم و مارکسیسم هر دو به عنوان ایدئولوژی حاکم، به بن بست رسیده‌اند. این از جریانی که روبه‌روی ما بود، اما چهل ساله انقلاب ما در آزمون و خطا در اینکه چطور اسلام را پیاده کنیم به تجاربی رسیدیم. این موارد الآن نرم افزارهایش آماده است. یک قلمش شاهکار آقای مصباح است که از حد وسط ارسطویی، اعتدال در نمی‌آید که هزار سال از ابن سینا تا شهید مطهری همه می‌گفتند درمی‌آید، یا اینکه آقای جوادی می‌گوید: مابعدالطبیعه را ول کنید، طبیعت را بردارید و جایش خلقت بگذارید، اینجوری علم دینی تولید می‌شود، هزار سال ما اشتباه کردیم طبیعه و مابعدالطبیعه گفتیم به جای اینکه بگوییم خلقت. امروز آقای مکارم می‌گوید: که خلق پول اکل به باطل است. ببینید تقابل از این چشمه‌ها شروع می‌شود.

به حسب تجربه‌ی چهل سال گذشته از این دست موارد و مسائل، امام و آقا و بزرگان خیلی تولید کردند، طرف مقابل هم روشش و ناکارآمدی‌اش را نشان داده در داخل و حالا ماییم که باید حرف‌های جدیدمان را به عرصه برسانیم. تمرین‌کننده‌های ابزاری و تجهیزاتی مان هم خوب بوده که بعضی از بچه‌ها سینماگر هستند و بعضی‌ها رسانه‌ای هستند و بعضی‌ها سایبری هستند و بعضی‌ها منبری هستند، همه جورش را داریم فقط مانده اینکه این محتوا با این ظرفیت به قول غربی‌ها مچ بشود که ببینیم چه اثری دارد.

یعنی الآن ما نوعی آرایش و هماهنگی می‌خواهیم بین این محتواها و افراد؟

آن آرایش را فن‌کالک می‌دهد. شما وقتی یک فن‌کالک نظامی می‌بینید دو چیز داخلش متصور است، ظاهرش آرایش آن نیروها و تیپ‌ها و لشکرها و توپ‌ها و تانک‌هاست، اما در باطن آن آرایش از ذهن کسی درآمده که آن تاکتیک و استراتژی مدنظرش بوده است؛ یعنی تیپ همان تیپ و لشکر همان لشکر و قرارگاه همان قرارگاه و توپ و تانک و موشک هم همان است، اما شکل آرایشش مبتنی بر استراتژی در ذهن آن فرمانده است.

ابزار اطلس رسانه‌ای و هنری و دانشگاهی و علمی و غیره و ذلکی داریم که الآن می‌خواهیم آرایشش بدهیم، با ذهن چه کسی باید آرایشش بدهیم؟ با ذهن آن عالم که این تدبیر را معین کرده است. او آرایش بدهد می‌شود همین ترکیب، ترکیب این محتوا با آن می‌شود جبهه. جبهه یک ظاهر دارد و یک باطن، ظاهرش همین تجهیزات است و باطنش آن تدبیر است. آن تدبیر، جبهه را شکل می‌دهد، آرایش را مشخص میکند. این آرایش خودش تأثیر گرفته از [دو چیز است]: اول زمین و جغرافیا؛ دوم از شیوه‌ی کار دشمن. دشمن و زمین را مبنا گذاشته است و در ذهنش گفته است در این زمین با این وضعیت و پستی و بلندی‌هایش و آن دشمن، من چه کار می‌کنم. من می‌گویم نیروها این طوری آرایش بگیرند، این می‌شود جبهه؛ یعنی شما طراح عملیات که باشید زمین را مطالعه می‌کنید، آرایش دشمن و توانش را هم مطالعه می‌کنید و موجودی و محتوایتان را هم در نظر می‌گیرید و بعد تدبیر میکنید که چطوری شما جبهه تشکیل بدهید.

فرماندهی قرارگاه نیست و الا آقای مصباح کارش را انجام داده است، آقای جوادی و آقای مکارم کارشان را انجام داده‌اند و مقام معظم رهبری کارشان را انجام داده‌اند. کف صحنه هم، نیروهای عمل کننده و عملیاتی، همه هستند. جوانی در جنگ نادرشاه افشار شمشیر می‌زد، نادر گفت: در جنگ‌های قبلی کجا بودی که ایران را این همه قلع و قمع کردند؟ گفت: من بودم، تو نبود؛ یعنی فرمانده نبود و الا من شمشیرزن بودم. ما در جنگ نرم، شمشیرزن در کف صحنه زیاد داریم، کسی نیست به آن‌ها بگوید که چه کار کنند، لذا آقا می‌فرماید که همه‌تان آتش به اختیار.

به عنوان نکته‌ی آخر، به ما که در این زمینه قدم برمی‌داریم، توصیه و نکته‌ای دارید؟

توصیه‌ی جدی‌ام این است که این موضوع را آرام آرام مکتوبش که می‌کنید در قالب جزوات، باید به فهم علم تاکتیک در قدرت نرم برسید؛ یعنی همین طوری که نظامی‌ها دانشکده دارند به عنوان دانشکده فرماندهی ستاد که مخففش می‌شود «دافوس»، می‌گویند فرد دافوس گذرانده الآن افسر ستاد است؛ یعنی می‌تواند طراحی جنگ کند و تاکتیک را بلد است، نیروهای فرهنگی به سطح سواد بی نام دافوس فرهنگی برسند؛ یعنی دانشکده‌ی فرماندهی و ستاد بگذرانند و بدانند که فرماندهی و ستاد چیست و چگونه آرایش جبهه بدهند و دانشکده‌ی علم تاکتیک قدرت نرم [داشته باشیم]. در این زمینه متأسفانه نظریه پرداز یا نداریم یا کم داریم.

لازمه‌اش این است که اول علم تولید بشود؟



بله، چیزهایی که تهیه می‌شود صرف انتقال تجربیات نباشد، اگر قرار شد فردا دانشکده راه بیفتد، بگوییم ما می‌خواهیم دانشکده فرماندهی ستاد فرهنگی داشته باشیم، فرمانده و ستاد طراحی کنیم و تربیت کنیم برای مدیریت جنگ فرهنگی. یعنی چه کسانی؟ یعنی همان کسانی که می‌خواهند آرایش و محتوا را با آن تدبیر یکی کنند و جبهه طراحی کنند. متنش را نداریم، استادش را نداریم. آن متن و استاد را باید به تدریج تربیت کنیم و تولید کنیم که این اتفاق بیفتد. ما کمکتان می‌کنیم هر قدری که از دستانم بریاید.

تشکر می‌کنم که وقت شریفتان را در اختیار ما قرار دادید.

توفیقی بود که خدمت شما بودیم.



بیان نکات و ملاحظات

بیان نکات و ملاحظات



وقتی انسان نقطه مقابل را نگاه می‌کند،
یک جبهه می‌بیند، در مقابلمان یک
جبهه فرهنگی سیاسی غرب، که در دل آن
جبهه سرمایه‌داری خطرناک می‌بیند، در
کنار آن صهیونیسم با اهداف معلوم و در
کنار آن یک جبهه با ارتجاع فکر و خوک
صفتی در زندگی بشر و زندگی حیوانی مثل
خوک در سلاطین و متولیان حکومت‌ها
وجود دارد، با اهداف و فکر متحجر که این
ها همه در مقابل ما یک مجموعه‌ای
تشکیل دادند؛ در مقابل هم ما باید تنوع،
ابتکار، انگیزه و برنامه‌ی هدایت شده
داشته باشیم و این نمی‌شود مگر با
تشکیل جبهه. این طرف هم باید جبهه
باشد. از افراد و مجموعه‌ها کار به تنهایی
حاصل نمی‌شود.

مقام معظم رهبری ۱۳۹۲/۲/۲



بنیاد فرهنگ خاتم الانبیا (عجل الله فرجه)

مرکز تعالی تشکیلات و نظارت راهبردی